

پطرس می کشیسی کینا متز

سقوط صفهان

گزارشهای کینا متز در باره حمله افغانان سقوط صفهان

ترجم: محمد مصباح





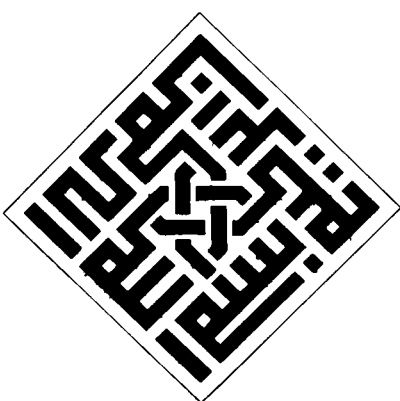
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

مجموعه اسناد

تاریخ ۱۳۰۵



صفحه	تاریخ تدوین
۱	
۲	
۳۲	





سقوط صفیان

اسکن شد

سقوط صفهان

گزارشهای گیلانتر در باره حمله افغانان و سقوط صفهان

پطرس می کتریس گیلانتر

مترجم
محمد محمیدار



امور فرهنگی شهرداری اصفهان

۱۳۷۱



امور فرهنگی شهرداری اصفهان



انتشارات گلها- اصفهان ۲۲۸۳۴۹

پطرس دی سرکیس گیلاننتز

سقوط اصفهان (گزارشهای گیلاننتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)

ترجمه از ارمنی به انگلیسی: دکتر کارو میناسیان
با مقدمه و تعلیقات دکتر لارنس لاکهارت

ترجمه از انگلیسی به فارسی: محمد مهریار

چاپ اول: ۱۳۴۴، شهریار

چاپ دوم: ۱۳۷۱

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

به نام خدا

اصفهان بزرگ است و به خاطر مردانِ شایسته‌اش و خدماتی که به مردم کرده است درخور بزرگداشت.

سال پیش سازمان یونسکو پیشقدم شده بود که این افتخار را نصیب خود گرداند و همراه و همگام با دست‌اندرکاران استان و پژوهندگان ایران، فرهنگِ پربار این مرز و بوم و آثار به‌جا مانده را مورد بررسی و حمایت قرار دهد، و گامی برای نشان دادن ارزشها، و خدمات گذشتگان بردارد.

برای احیای ارزشها، رادمردان دین و دانش قدم به میدان نهادند، خالصانه آنچه را که در طبق اخلاص داشتند ارائه کردند. در مقابل، بینشها و سلیقه‌هایی، زمان برگذاری کنگره را به عقب انداخت، اگرچه بزرگداشت چندروزه را به تجلیل مداوم و پیوسته تبدیل کرد و همه‌روزه و همه جا بزرگداشت اصفهان شد، و احترام به ارزشهای این شهر و تشویق فرهیختگان دیگر شهرها.

همه خردمندان منطقه برآند تا با یاد و گرامیداشت برجستگیها، شهامتها، هنرها، مظلومیتها، خدمتها، نوآوریها، فداکاریها، ایثارها و شهادتها و دیگر نیکوکاریهای اصفهان، دین خود را ادا کنند و بر رغم خصم، حقایق گذشته را آشکارا بازگویند.

استاد مهریار که از عالمان و استادان و بقية السیف ماضین است، و در
خاندان علم و ایمان رشد و نمو یافته است، آثاری از خود را به ستاد کنگره
بزرگداشت اصفهان تقدیم کردند، از جمله ترجمه ارزشمند کتاب (سقوط
اصفهان) که بازگوکننده گوشه‌هایی از تاریخ این شهر است.
برای ایشان و دیگر خدمتگزاران علم و آگاهی، توفیق و طول عمر، و
توان بیشتر برای ارائه آثار ارزنده، آرزو می‌کنیم و از بخش فرهنگی
شهرداری اصفهان به خاطر چاپ و انتشار این کتاب و دیگر کتابها پیرامون
شخصیتها و آثار اصفهان سپاسگزاریم.

من الله التوفیق

فضل الله صلواتی

دبیر کنگره بزرگداشت اصفهان

اول آبان ماه ۷۱

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار چاپ دوم
۱۱	پیشگفتار (چاپ اول)
۲۱	مقدمه و توضیحات دکتر لاکهارت بر گزارشهای گیلاننتر
۲۶	مقدمه و ملاحظات مترجم انگلیسی (دکتر کارو میناسیان)
۲۶	پطرس دی سرکیس گیلاننتر
۳۱	اسقف بزرگ میناس تیگرانیان
۳۴	مطالب گزارشها
۳۷	تاریخچه کتاب
۴۱	وضع کتابت نسخه خطی و چاپ کتاب
۴۲	نکاتی چند درباره ترجمه حاضر
۴۷	ترجمه گزارشهای گیلاننتر
۱۴۳	ضمایم
۱۴۷	فهرست راهنما

اشکی در گذرگاه تاریخ

صحبت از پژمردن یک برگ نیست

آه، جنگل را بیابان می‌کنند

«فریدون مشیری»

پیشگفتار چاپ دوم

چاپ نخستین این کتاب در سال ۱۳۴۴ هـ.ش. به سرمایه‌کتابفروشی شهریار انجام یافت. آن زمان اوج سیطره قدرت و سلطه شاهی، پس از تعرض و تجاوز ۲۸ مرداد ۳۲ بود. دولت قانونی مرحوم دکتر مصدق بر افتاد و حکومت خودکامه پادشاهی آغاز گشت و روز به روز پنجه قهار آن بیشتر و بیشتر بر پشت ملت بیچاره ایران فرو رفت. در آن زمان اختناق به حدّ اعلای خود رسیده بود و آزادیخواهان را توان نفس کشیدن نمانده بود. از هر گوشه جاسوسی از سازمان امنیت بیرون می‌شد، زبانها در کام بخشکید و قلم‌ها را بشکستند و دهان‌ها را بر بستند.

بدبختی و بیچارگی ملت، که از آغاز هر حکومت خودکامه‌ای آغاز می‌شود، روز به روز بیشتر شد. نویسنده که دل خود را آکنده از غم و رنج و درد می‌دید، به حکم یک جوش درونی یا سائقه ملت‌خواهی و مردم‌دوستی، خود را ناچار می‌دید به نحوی اندیشه آزادی را به گوش مشتاقان سعادت ملت ایران برساند و تا حدی که بتواند آزاداندیشان را لااقل به حقیقت امر متوجه سازد؛ از این رو

در پیشگفتار کتاب به هر حال منظور خود را روشن ساخت و پس از استدلال عقلی و منطقی در ناروایی و زشتی حکومت فردی چنین نوشت: «تازه اگر هم بر معیار عقل و با بی طرفی کامل منافع و مضار حکومت دیکتاتوری و قهرمانان موفق چون عباس اول (۹۹۵ - ۱۰۳۸ هـ) و نادر (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ هـ) و امثال اینها را بسنجیم خواهیم دید که زیان و خسارت آنها روی هم رفته از فوایدشان افزون بوده است».

در آن زمان به حکم اینکه در روال تاریخ نگاری این شیوه همه جا معمول است که از ذکر کلمه شاه پس از نام اغلب شهریاران سلسله های مختلف خودداری می شود، عمداً کلمه شاه را از جلو نام شهریاران حذف کردم.^(۱) البته غرض اصلی این بود که به نحوی توجه مردم آزاده را به این واقعیت تاریخی و حقیقت آشکار جلب کنم که بر اساس مسلم جمیع واقعیات منطقی و تجارب تاریخی و اجتماعی، که تا امروز بر انسان کشف شده و نتایجی که از آنها به دست آمده است، دیگر این حقیقت چون آفتاب روشن است که حکومت استبدادی به هر نحوی که باشد مخالف آزادی فطری انسان و برخلاف مصالح ملت ها و جلوگیری پیشرفت و سعادت آدمی است و سرانجام به نابودی و هلاکت ملت ها منتهی خواهد شد.

من گمان داشتم دستگاه قدرت برای تحمل یک مسئله اساسی که در فلسفه سیاسی - اجتماعی آشکارا از آن بحث می شود و همچنین از پیروی یک رؤیه رایج تاریخی که همه جا با حذف کلمه شاه گفته می شود مثلاً اشک اول، اشک دوم، مهرداد اول، قباد دوم و امثال اینها، تحمل و اغماض و سعه صدر دارد؛ ولی افسوس که خود خطا بود آنچه ما می پنداشتیم. این مسئله خود

بیشتر جلب توجه کرد و به یک ناگاه عصر روز دوشنبه ۷ شهریور ۱۳۴۵ روزنامه اطلاعات با مقاله مفصلی به قلم پرفسور (کذا فی مقاله) آراسته، رئیس کتابخانه سلطنتی در انتقاد از کتاب بیرون آمد. این مقاله و استدالات آن در خرده گیری از کتاب خواندنی است، نه از این لحاظ که آقای رئیس کتابخانه سلطنتی، که بدون داشتن سمت دانشگاهی خود را پرفسور می خواند، استدالات منطقی در جواب کتاب داشته باشد بلکه فقط به حذف کلمه شاه تکیه کرده و بر نویسنده حمله آورده بود. خوب پیدا بود که نویسنده را از چه دل به درد آمده است و در واقع ارباب او را دل به درد آمده بوده است.

در آن مقاله مقداری هم به دانشکده ادبیات اصفهان ناخسته بود که چرا چنین کتابی را منتشر کرده است. از آن تاریخ نویسنده به انواع مختلف مورد زجر و آزار و اذیت واقع شد و همه را با درد و رنج جان شکار و درماندگی تحمل کرد و حتی از پاسخ گفتن به چنین خرده گیری نامربوطی، که ممکن بود عواقب نامطلوب بیشتر به همراه آورد خودداری کرد. ناشر نیز سخت به زحمت افتاد و به سزای مردم خواهی و وطن دوستی خود گرفتار گشت و سرانجام با حذف مقدمه آن را کم و بیش منتشر ساخت، ولی به هر حال تعدادی از نسخ کتاب به دست دوستان و یاران حقیقت و ملت دوست رسید و از ناله دردمند نویسنده آگاه شدند و سخت در نظر آنان مطلوب و پسندیده افتاد تا امروز که نسخ آن دیگر نایاب شده است. اینک که چاپ دوم کتاب به مناسبت کنگره جهانی بزرگداشت اصفهان به همت و مساعدت شهرداری اصفهان منتشر می شود، دیگر در ایران شاهی وجود ندارد که از شنیدن حقیقت دلش به درد آید آزرده خاطر شود؛ و این خود متأمل بصیر را بهترین تجربه و اعتبار است، تا کسانی که در آینده نوبت آنها می شود و به هر حال به قدرت و دولت رسیدند؛ باری حقیقت را فدای مطامع و هوای دل خویش نکنند و آنچه می توانند در راه کامیابی و

توفیق ملت و سعادت آن و عظمت و بلندی نام ایران بکوشند. و همچنین جا دارد از این واقعه و حشتناک الم بار که یک قرن بعد از اعتلای اصفهان در عهد عباس اول چون بلای آسمانی بر سر اصفهان فرو افتاد و طومار سلامت و سعادت ملت ایران را در هم پیچید، با آه و افسوس یاد کنیم، علل آن را بجوییم و از آن به غایت عبرت گیریم.

اما کتاب، فی الواقع همه را عبرت است و آگاهی چونکه نه تنها واقعه هائله محاصره اصفهان و کشتار فجیع مردم بی پناه را، از یکسو به دست افغانان ویرانگر و از سویی دیگر پراکندگی اوضاع مملکت را بر اثر قحط و غلا و بی سامانی، نشان می دهد، بلکه آغاز حملات روسیان پر خاشگر و هجوم آنها را به ولایات و پریشانی و ناتوانی دستگاه اداری و نظامی کشور را در مقابله با آنها خوب آشکار می سازد. البته انسان متأمل بینای روشندل و همچنین ملت ها را اعتباری بزرگ است که برای حادثه هایی که همواره در کمین است از پیش آماده باشد.

باری از آن تاریخ تا کنون ۲۶ سال گذشته است و حقیقت آنکه در این مدت هرچه در این باره می اندیشم و دوباره و سه باره و صد باره وقایع و مدارک را زیر و رو می نمایم و بر اندیشه ژرف کاو خود در جستجوی علت عرضه می دارم و عواقب حاصله از این سانحه هول را مطالعه می کنم بیشتر به وحشت می افتم.

خدای را مردم ایران را چه افتاده بود که چنین زیون شدند و عاجز و درمانده گشتند، و تن به خفت و سیاه روزی سپردند. ایران عهد شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ هجری قمری) به نوشته محققین^(۱) اگر هم بخواهیم قول جهانگردان را خالی از اغراق ندانیم. از فرانسه عهد لوئی ۱۴ (۱۷۱۵ م) آبادتر و قوی تر و با

جمعیت بیشتر و وسیع تر بوده است و این خود عجیب و نهایت عجیب است که یک چنین امپراطوری وسیعی یکشبه از هم بپاشد و زبون و بیچاره شود. باید گفت دو راه یا دو تعبیر بر این واقعه هول و عواقب آن بیشتر متصور نیست: یا باید گفت آنچه شیخ بزرگوار امام رکن الدین امامزاده در فتح خوارزم به دست مغول فرموده است که: «باد بی نیازی خداوند است که می وزد» و مردم گنه کار و مستوجب عذاب به بلایی که سزاوار آنند مبتلا می شوند، و یا باید علل واقعی آن را طبق مدارک تاریخی جستجو کرد و به دست آورد.

بر نویسنده این سطور اندیشه ای دست داده است که سقوطهای پی در پی بعدی و ضعف کلی روحی و اخلاقی عهد قاجاری و شکستهای سیاسی و نظامی و اقتصادی ایران در قبال تهاجمهای لشکری و استعماری روس و انگلیس و بالاتر از همه شکست مردم در تحصیل دانش و درک علوم و معارف، همه و همه را علة العلل، حکومتهای استبدادی است و تا زمانی که وجود داشته باشد، معلول آنها که همان شکست و درماندگی و بدبختی دهشت انگیز است، وجود خواهد داشت. و البته در این باره حقیقت مناط اعتبار است نه صورت.

این کتاب به همین دلیل و برای تحقیق در همین مسائل و علل، مفید و سودمند است؛ باشد که خردمندان را تنبهی حاصل شود.

انّ هذه تذكرة فن شاء اتخذ الى ربه سبيلا

اصفهان - ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

محمد مهریار

هر که نامخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد زهیچ آموزگار
(رودکی)

پیشگفتار (چاپ اول)

به هنگام طفلی که گاه و بیگاه در معیت والدین و دوستان او برای گشت و گذار بمنتزهات کنار رودخانه زاینده رود می‌رفتم، راه عبور ما اغلب از کوره راههای صحرایی و جاده‌های باریکی بود، که بر شمال رودخانه، در بین دو چهار باغ، و در جنوب و باختر محلت خواجهو، از میان زراعتها و خشت مالیها می‌گذشت. در این صحراها تلهای عظیم خاک و خرابه‌ها بچشم می‌رسید، که بسرعت خشت مالان و روستاییان دست بکار بردن آنها بودند، و گاه می‌شد، اطاقی سفیدکاری و نقاشی شده با زیب و زیور سالم از زیر خاکها بیرون می‌آمد، و چون عمارتهای اصفهان بیشتر از خشت خام برآورده شده بود، این خاکها و تلهها نشان همان عمارات و ساختمانهای بسیاری می‌بود که در فتنه‌ها و ویرانیهای گذشته خراب شده، بر روی هم انباشته و از آنها تلهها و تپه‌ها پدیدار شده بود.

از دوستان و ندیمان محضر والدین مگر پیر مردی روشندل در کنار و بالای آن تلهها گاه و بیگاه باز می‌ایستاد و با سوز درونی هر چه تمامتر و با بیانی حزین

و جانکاه خرابیها و تباهیها و پیریشانیهای که از فتنه افغان بر اصفهان وارد آمده بود شرح می‌داد و از جنگهای نادر، از نادانی و سستی و بی‌همتی شاه سلطان حسین و سردارانش یاد می‌کرد و سینه مرا در طفلی از درد ورنج آکنده می‌ساخت. در مجلس والدین نیز در همان روزگاران می‌شنیدم که همه با آه و افغان از فتنه افغان یاد می‌کردند و معلم پیر سرخانه من نیز همچنان با اشک و آه از رویدادهای آن غائله هائله سخن می‌گفت و، تا آنجا که اطلاع داشت، مرا بر تفصیلات آن آگاه می‌ساخت. خوب پیدا بود که تا آن زمان آن واقعه هنوز در خاطره‌ها مانده بود و تذکار آن رویدادهای جان خراش هنوز روانها را می‌خست و دلها را می‌سوزانید. از همان روزگاران این واقعه در دل من وقعی سخت هایل یافت و اگر چه آن همه تلها و آثار خرابی رفته رفته از میان رفت ولی در دل پر سوز و گداز من آنچنان جای گرفته بود که محو نمی‌شد. بعدها در تواریخ و سیر، مطالعه خویش را در این باره با اشتیاق و سوزی هر چه بیشتر دنبال کردم و درست بگویم هر چه بیش می‌کوشیدم و بهتر وقایع را درک می‌کردم، هول و عظمت آن بیشتر در دلم کارگر می‌افتاد و علل آن در نظرم عجیب‌تر هویدا می‌شد؛ تا چه افتاد و چه شد که دولتی با آن عظمت از فراخنای قرا باغ و چخور سعد گرفته تا دامنۀ علیشگر و بغداد و از قندهار و ترکستان گرفته تا دریای عمان باین آسانی وبا دادن این همه تلفات و این اندازه ویرانی و پیریشانی باید بدست مشتی افغانی بی‌برگ و ساز بزانو درآید و نابود گردد؟! و

قضا را بر خلاف سایر دوره‌های تاریخی صفوی، که مدارك و منابع بسیار برای تحقیق و تجسس در دست است، برای این دوره، از داخلی و خارجی، بجز یکی دو سه کتاب منابع و مراجع کافی در دست نیست، و تا حال حاضر نیز، شاید نظر بفقد منابع نه این واقعه بتفصیلی شایسته مورد بحث قرار گرفته و نه علل آن بر معیار عقل و دلایل منطقی سنجیده و توضیح شده است. همه جا و همه کس در

بیان علت این واقعه جان شکر مسئولیت را بر گردن شاه سلطان حسین می‌افکند و همه او را مثل اعلای سستی و دون همتی و ضعف عقل و تدبیر می‌شمارند. و از شاه عباس و دوران حشمت و قدرت او یاد می‌کنند. که کشور چنین وچنان بود، و سلطنت نادر قهار و شمشیر جانشکار وی را بخاطر می‌آورند که ایرانیان را بدهلی کشید و مردم آنجا را قتل عام کرد؛ در حالیکه نادر و عباس خود يك تن بیش نبودند و نتواند باشد که تمامی يك رویداد بزرگ اجتماعی بدست يك تن بدون هیچ زمینه اساسی صورت حصول یابد.

استاد محقق مینورسکی در مقدمه خود بر کتاب تذکرة الملوك ده سبب^(۱) برای حدوث این فتنه کبری یاد می‌کند و سپس حسب المعمول بنقل از محمد محسن مورخ شاه سلطان حسین صاحب کتاب زبدة التاريخ، نرم خویی و سستی و کاهلی وی را مورد بحث قرار می‌دهد و در تأیید آن گفتار کرنلیوس^(۲) را می‌آورد که: «ایرانیان معتقدند از شاه فقط اسمی برای آنها مانده است» و از قول ولینسکی می‌گوید^(۳) که: «وی رعیت رعایای خویش است و کمتر ابلهی مثل وی را می‌توان در میان مردم عادی نیز پیدا کرد».^(۴) در صحت و مؤثر بودن اینها همه تردیدی نمی‌توان داشت، ولی اگر بنا باشد ملا حسین^(۵) را تا این درجه مسئول بدانیم ناچار آنانکه وی را بفرمانفرمایی برگزیدند و هم آنانکه سی سال

(۱) - رجوع کنید به مقدمه کتاب تذکرة الملوك، ص ۲۳ - ۲۴، چاپ لندن، ۱۹۴۳ میلادی. این کتاب توسط مسعود رجب‌نیا ترجمه و مؤسسه امیرکبیر آن را منتشر نموده است.

(۲) - Cornelius de Bruyn نقاش هلندی که در روزگار این پادشاه در ایران بوده است.

(۳) - Volinsky سفیر دولت مسکوی روسیه که برای عقد معاهده تجارتي از طرف پطر کبیر در روزگار این پادشاه به ایران آمد. (م - م).

(۴) - رجوع کنید به تذکرة الملوك، ص ۲۴.

(۵) - لقبی است که خود می‌خواسته است برای خویش انتخاب کند. رجوع کنید به کتاب حاضر ذیل صفحه ۷۶.

به حکومت وی سر نهادند نیز مسئول می‌باشند و مسئولیت این هر دو سخت عظیم‌تر است؛ چه اولاً چرا باید نادانی را از میان جمیع افراد مردم برکشند و امتیاز و قدرت بخشند و دیگر اینکه اساساً چرا باید بنوع حکومتی تن نهند که در آن سرنوشت ملتی به اراده مطلق يك نفر بستگی پیدا کند. از این نیز اگر بگذریم تازه بدون يك بنیاد و زمینه اجتماعی کهن نمی‌توان امکان چنین حادثه عظیمی را تصور نمود. گیرم که شاه و سردارانش غافل و سست همت و دون بودند؛ آن همه مردم ایران که خانمان و هستی آنان پایمال سم ستوران دشمن شد کجا بودند؟ چسان راهها همه بر وی گشودند تا از قندهار باصفهان آمد؟ باید دید چرا وقتی چشمی بخواب است امکان قدرت و حرکت از دیگران سلب می‌شود؟ بگمانم جواب این سؤال همان زمینه و بنیاد اجتماعی را بدست می‌دهد که ما در جستجوی آن هستیم.

محمد علی حزین در تعلیل این حادثه پس از آنکه از: «معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیوی و درممالك بهشت نشان ایران» و اینکه: «پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب قرب یکصد سال بود شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود» یاد می‌کند می‌گوید: چون چشم همگی بر امرای بی‌تدبیر بود و عامه را مجال چاره نکایت خصم از خود نبود، محمود با لشگر خود بر در شهر آمد...^(۱) بزبان و بیانی روشن‌تر می‌باید گفت که بر اثر وجود آن نوع حکومت مخصوص و اعمال قدرت و سابقه قوانین آن حکومت، امکان چنهنش و حرکت و توحید مساعی و افکار در مردم باقی نمانده بود. در هر کجای دیگر جهان نیز چنین حکومت و سابقه‌ای وجود داشته باشد، مردم برای خود زندگی نکنند و برای چاره کارهای خود و تدبیر مهم خویش تربیت نشوند، بناچار در

(۱) - نگاه کنید به تاریخ حزین در علل محاصره و سقوط اصفهان.

قبال چنین پیش آمدی در می‌مانند. بینیم وضع مردم ایران در قبال حکومت‌های خود تا آن دوره چه بوده است؟ برای توضیح این مطلب با توجه به ادوار تاریخی ایران می‌بینیم که مردم بحکومت قاهر و غالب تسلیم می‌شوند، از ناچاری آنرا از خویش می‌شمارند و حیات و بقای خویش را بدست او می‌سپارند. دور و نزدیک حکومت‌های سلسله سلاطین ایران با مقدمه قتل و غارت و ارباب آغاز می‌شود، پیش می‌رود و در منتهای قدرت و پیروزی خود را از ملت و مردم ایران می‌شمارد، حیات و بقای خویش را با هستی ملت و مردم ایران گره می‌زند و متحد می‌سازد، بنام آنان کارها می‌کند، آنها را بجنگ‌های خانه برانداز و ادار می‌نمایند و بدامان سیاست‌های شوم می‌کشاند، سپس راه پستی و سستی می‌پیماید، چندانکه نابود می‌شود، و مردم ایران را، که از پیش برای تدبیر فتنه‌ها و چاره بدبختی‌های خویش وسیلتی فراهم نیاورده و تربیت خاص نیافته‌اند و حتی قدرت فکر و اندیشه نیز ندارند، زبون و خسته با طالعی نکبت‌بار باقی می‌گذارد.

بر این جمله اگر باید مثالی بیاوریم چه بهتر که پر دور نرویم و از خود صفویان و حوادث روی کار آمدن آن سلسله نمونه‌یی ذکر کنیم. شاه اسماعیل صفوی در آغاز کار خویش شمشیر می‌کشد، جوی خون از هر سو روان می‌سازد، دین نو پیش می‌آورد و سیاست خاصی بنیاد می‌نهد و چون او را تجذیر و انذار می‌دهند می‌گوید:

«من از هیچکس باک ندارم به توفیق الله اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و يك نفر را زنده نمی‌گذارم» و «تبرداران و قورچیان می‌گمارد تا هر که درکوی و برزن بالعن خلفای ثلاث موافقت نکند او را بقتل آورند».^(۱)

(۱) - رجوع کنید به کتاب زندگانی شاه عباس تألیف نصرالله فلسفی جلد اول ص ۱۷۱ چاپ تهران. و برای عبرت رجوع کنید به صفحه ۷۳ کتاب حاضر وقتی که محمود افغان به اصفهان وارد می‌شد ۱۲ نفر در جلو او به مذهب شاه (شیعه) لعنت می‌فرستادند.

بدین سان مردم ایران را می‌بینیم که بر حسب این شرایط شیعه می‌شوند، رابطه آنها با سایر ملل اسلامی منقطع می‌گردد، از شرق و غرب و جنوب همه‌گونه دشمن برای آنها پیدا می‌شود و یک حالت خصومتی بین آنها و سایر ملل اسلامی، که تا به امروز آثار شوم آن باقی است، پدیدار می‌گردد. از همه بالاتر راه آنها به ممالک غرب و کانونهای تمدن و تجدید حیات علم و ادب بسته می‌شود و سرنوشتی بر آنها تحمیل می‌گردد که شاید دیگر هیچ‌گاه فرصت تغییر آن را به دست نیاوردند. عجب آن که رفته رفته با سرنوشت خویش خو می‌گیرند و شهریاران صفوی را که بر خودی و بیگانه رحم نمی‌کرده‌اند و در خون‌ریزی و سفاکی کم‌نظیرند^(۱) از خود می‌شمارند.

پس، بدون آنکه بخواهیم جانب شاه سلطان حسین را تبریئه کنیم یا بار مسئولیت و کاهلی و سستی او را تخفیف و تقلیل دهیم، باید بدانیم آنکه بحقیقت در این فتنه‌ها مسئول است خود مردمند، نه تنها از این باب که ملا حسین را به پادشاهی برمی‌دارند بلکه از این باب که یکبار و برای همیشه راه و رسم اداره کشور و حکومت را بر معیار عقل و خرد نمی‌سنجند و ترتیبی فراهم نمی‌آورند که همواره از اشتباه، سستی و کاهلی فردی مصون باشند. واضح است که در يك کشور بزرگ نتواند باشد که همه اشتباه کنند و محال است آنقدر عاقل و خردمند بدست نیاید که رشته امور را بدست گیرند و کشتی مملکت را از چهار

(۱) - شاه عباس فرزندان خود را به افطع وضع کشت، شاه صفی زوجه و مادر خود را به دست خویش هلاک ساخت. سانسون در کتاب سفرنامه خود به نام «وضع حاضر کشور ایران» می‌نویسد «فرزندان ذکور پادشاهان صفوی محکوم به مرگ هستند و مادران باید خواجه سرایان درخیم را در بستر زایمان برای خفه کردن آنها احضار نمایند والا خودشان شربت هلاکت خواهند نوشید»، رجوع کنید به همان کتاب، ترجمه نگارنده.

موج حوادث و خطرات برهانند. در حکومت مطلقه فردی به حکم آنکه هر فرد آدمی در معرض خطا و اشتباه است و تواند باشد که سست و کاهل و بیخرد اتفاق افتد بالطبع خطر پیش آمد سوء سیاست و سوء سریره فرد و حاکم مطلق العنان وجود دارد. تازه اگر هم بر معیار عقل و با بیطرفی کامل منافع و مضار حکومت مطلقه و قهرمانان موفق و کامیابی چون عباس اول (۹۹۵ - ۱۰۳۸ هـ) و عباس ثانی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ هـ) و نادر (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ هـ) و امثال اینها را بسنجیم خواهیم دید که زیان و زحمت آنها رویهمرفته از فوایدشان افزون بوده است. آنچه شاه عباس در کردستان و مازندران با مردم ایران کرده است خدای را که هیچ دشمن خونخواری بر مردم بیگانه روا نداشته است.^(۱)

در باره علل فتنه افغانان به نظر می‌آید وضع حکومت استبدادی را، که موجب کشتن و نابود ساختن هر اندیشه و قدرتی در مملکت، جز اراده شاه، شده بود، باید علة العلل و مسبب الاسباب بر روز این فتنه کبری دانست؛ و از آنجا که تفویض سر رشته امور کشور بدست يك تن، با غمض عین از اینکه فرد بالطبع از اشتباه و خطا، سستی و شدت حب مال و اولاد و عشیرت و امثال اینگونه تمایلات مصون نیست، اصولاً در حکم دادن و کالت با سلب اختیار از طرف موکل است، بناچار موکل را دیگر از تحمل تبعات و عقبات اعمال و اهواء و کیل چاره نیست.

گفتیم بر اثر حکومت مطلقه، مردم اراده و قدرت حرکت و جنبش را از دست داده بودند. از سوی دیگر چون مردمی از حکومت خود و گردانندگان دستگاه آن مأیوس و بیزار شدند، بالطبع وقتی خطری برای آن پیش آمد نماید به حمایت و دفاعش بر نمی‌خیزند و چون، در وقایع و فتن عظیمی مانند فتنه افغان، دفاع از

(۱) - رجوع کنید به کتاب زندگانی شاه عباس صفوی جلد ۲ صفحات ۱۲۳ تا ۱۲۴ و جلد ۳ همان کتاب ۱۹۰ - ۱۹۴ تألیف نصرالله فلسفی چاپ تهران.

وطن ودفع خطر از آن بالملازمه موجب دفاع از حکومت و سران آن حکومت است ودر اعماق قلوب، طباع مردم را بدان تمایلی نیست، دفاعی فی الحقیقه از سوی مردم صورت نمی گیرد. دلایل این گفتار همه در کتاب حاضر دیده می شود چندانکه هر چه فشار وسختی و شدت محاصره بیشتر می گردد، وحتى در آغاز فتنه، حرکت وجنبشی از آنها دیده نمی شود^(۱) وبکلی سلامت وسعدت ودفاع خود را از دیگری چشم دارند. اتفاقاً نه تنها خود آماده حرکت نیستند، امکان حرکت وجنبش ونهضت نیز برای آنان متصور نیست، مگر اینکه یا ابتداء بتصویب حکومت برسد ویا چندان دامنه آن بالا گیرد که حکومت قادر بر تسلط بر آن نباشد. این است که در چنین مواقعی وقتی که دشمن خارجی، همچون حمله مغول وفتنه افغانان، پیش می آید، بحکم آنچه گفتیم، مردم با دو حادثه روبرو می گردند - از یکسو دشمن قهار وخونخوار خارجی واز سوی دیگر حکومت فاسد داخلی که برای آنان تاب وتوان مقاومت ودفاع باقی نگذاشته، هنوز هم اجازه اندیشیدن وبرخاستن وروی پای خود ایستادن بآنها نمی دهد. در چنین حالتی اگر بخواهند در قبال دشمن خارجی ایستادگی کنند باید اول خود را از دست حکومت داخلی مستخلص سازند وسپس با دشمن بیگانه درآویزند واین امر همیشه بآسانی ممکن نیست واز جنگ در دو جبهه کمتر می توان امید کامیابی داشت. این است که بیداری وهشیاری لازم است تا چاره کار از پیش کرده آید.

این بود آنچه درباره علل این فتنه هایله بنظر می رسید. باشد که مطالعه آن فرزائگان را عبرتی باشد ودوستان حقیقت را انداز وتحذیری که: «انّ الامور اذا اشتبهت اعتبرت آخرها باولها». اما درباره کتاب حاضر واهمیت آن

(۱) - رجوع کنید به کتاب حاضر صفحات ۵۸ و ۵۹ فقرات ۱۶ - ۱۷ - ۱۸.

هر چه که باید گفته شود همه در مقدمه مترجم و مدخل عالمانه دکتر لاکهارت بیان شده است. ولی پیش از اینکه این گفتار به پایان رسد باید از آقای دکتر کارومیناسیان که اجازت دادند کتاب از روی متن انگلیسی ایشان ترجمه شود سپاسگزاری نمایم.

حقیقت را که ایشان با ترجمه این کتاب به انگلیسی فرصت بزرگی را برای دوستداران تحقیق و تتبع در تاریخ این کشور فراهم آورده‌اند. از دوست فاضل خود آقای مرتضی تیموری رئیس محترم کتابخانه دانشکده ادبیات نیز که با سعه صدر و حوصله بزرگ خویش غلط‌گیری اوراق این کتاب را به هنگام چاپ بر عهده گرفته‌اند و فهرست اسماء رجال، اماکن، سلسله‌ها، خاندانها و نام کتابها نیز به سعی و همت ایشان آماده شده است باید در اینجا تشکر کنم. همچنان از آقای نوری مدیر و صاحب کتابخانه شهریار که با همت والای ایشان کتاب به چاپ رسیده و در طریق اشاعه معرفت و بسط علم از صرف مال دریغ نوزیدند تشکر فراوان دارم.

اصفهان ۱۵ دیماه ۱۳۴۳

محمد مهریار

مقدمه وتوضیحات دکتر لاکهارت بر گزارشهای گیلاننتز

بر حسب درخواست آقای دکتر کارو میناسیان به تحریر این مقدمه بر ترجمه انگلیسی گزارشهای گیلاننتز دست می‌برم، و حقیقت را خشنودم که در قبال زحمات او، ودقت عظیمی که در ترجمه این کتاب بکار برده است، باین وسیلت مختصر خدمتی نسبت بوی انجام دهم. مساعی جمیل او در این مورد، آنگاه بهتر روشن می‌شود، که در نظر آوریم وی در اصفهان پزشکی است سخت در حرفت خویش مشغول، و برای پرداختن باین امور کمتر وقت وفرصت دارد.

به عقیده من آقای دکتر میناسیان، با آماده ساختن ترجمه انگلیسی یادداشت‌های گرانبهای گیلاننتز، خدمت بزرگی به انجام آورده است. چون بهر حال بیش از ترجمه روسی آن، که در سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۸۶ هجری) بدست پروفیسور پاتکانوف (Patkanov) صورت گرفت، در مراکز جهان باختر منتشر خواهد گشت. مدت زمانی که در گزارشهای گیلاننتز مورد بحث قرار گرفته است فقط از آغاز مارس ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ ه.ق) تا آخر اگوست سال بعد است، با اینهمه در آن دوره نسبتاً کوتاه، ایران با سوانح وغایله‌های بی‌نظیری مواجه گردید. در ۸ مارس ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ ه.ق) محمود

افغان، از اهالی قندهار، که پدرش میرویس ۱۳ سال پیش یوغ حکومت ایران را از گردن باز گرفته بود، با افراد غلزایی طایفه خویش و برخی مردم هزاره و بلوچ که به مدد او برخاسته بودند، سپاهیان ایران را، با همه کثرت عدد در نزدیکی گلون آباد، که قریه‌ای است در ۱۲ میلی اصفهان، کنار شاهراه آن شهر به یزد، درهم شکست. وی پس از این فتح، پایتخت ایران، اصفهان را در محاصره انداخت، و در اکتبر سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ ه.ق) پس از آنکه عده عظیمی از ساکنان آن شهر از بیماری و گرسنگی جان دادند، آن را به تصرف خویش درآورد. محمود، شاه سلطان حسین، پادشاه نادان و وارون بخت را، به استعفا مجبور ساخت و خود بر اورنگ شهریاری ایران تکیه زد. به فرمان محمود عده زیادی وزیران و سران دولت صفویه قتل عام شدند، پنداشتی اینهمه مصیبت و بلا برای ایران کافی نبود، چه تازه پس از آن همه گرفتاری، نخست روسیه و سپس ترکان به ایران حمله آوردند.

اگر بخواهیم عواملی را، که در مدت کوتاه کمتر از یک قرن، پس از شاه عباس اول در ۱۶۲۹ میلادی (۱۰۳۸ ه.ق)، موجب انحطاط وسقوط دولت صفوی گردید به شرح باز گوئیم، این مقدمه زاید بر اندازه طولانی و مفصل می‌گردد. آنچه لازم است در اینجا تذکر داده شود این است که علل اصلی و عمده تدنی و انحطاط سلسله صفوی، و سرانجام رویداد غایله نهایی محاصره وسقوط اصفهان، نخست انحراف اخلاق و صفات جانشینان شاه عباس اول (باستثنای شاه عباس دوم)، که عمده ناشی از تربیت خاص آنها در حرمخانه‌ها بود، و دو دیگر افتادن امور و سرنوشت ملك و ملت بدست خواجهگان حرمسرا^(۱)،

(۱) - واضح است که اگر پادشاهی مقتدر و توانا بر تخت شاهی استقرار داشت مداخله خواجهگان حرمسرا در امور مملکتی غیر ممکن بود.

مقدمه وتوضیحات دکتر لاکهارت بر گزارشهای گیلانتز / ۲۳

وسه دیگر تنزل وسست شدن روحیه و تربیت سپاهیان ایرانی، که عمده علت آن عدم توجه و رسیدگی به امور لشگری بود، و جزئی از علل آن البته نتیجه دوره طولانی صلحی است، که پس از انعقاد عهد نامه ۱۶۳۹ (۱۰۴۸ ه.ق) با عثمانی پیش آمد، و سرانجام بازگشت تعصبات و تضیقات مذهبی در آخرین سال سده هفدهم.^(۱)

بطوری که در جای دیگر نیز متذکر شده ام^(۲)، در اهمیت یادداشتهای گیلانتز از لحاظ منابع تاریخی، جای هیچ شك و شبه نیست. به عقیده من ارزش آن عمده از جهت مدخلیتی است که يك نفر ارمنی بنام ژرف ایی سالیمیان^(۳) در آن پیدا می کند.

پیش از آنکه من به ترجمه روسی پرفسور پاتکانوف از گزارشهای گیلانتز دسترسی پیدا کنم، در نامه های آنژ دو گاردان،^(۴) کنسول فرانسه در اصفهان، و در کتاب بسیار نفیس: «تاریخ ایران از آغاز سده حاضر»^(۵) تألیف لویی آندره دولامامی دوکلراک،^(۶) به تضاعیف به نام ژرف ایی سالیمیان برخورد نموده بودم، که همه جا به قول او استناد شده بود. همچنین یادداشتهایی چند

(۱) - رجوع کنید به کتاب من: «سقوط سلسله صفویه و تصرف ایران بدست افغانان»، کمبریج ۱۹۵۸، ص ۳۱ - ۳۲.

(۲) - همان کتاب، ص ۵۰۴ - ۵۰۹.

(۳) - Joseph Apisalaymian. فی الحقیقه ۸۲ قسمت از ۱۳۳ قسمت گزارشهای گیلانتز از این شخص است.

(۴) - Ange de Gardane که ژرف ایی سالیمیان در نزد وی به سمت منشی و مترجم خدمات ذیقیمتی به انجام آورده است.

(۵) Histoire de Perse depuis le Commencement de ce Siècle (۵)

Louis - André de La Mamie de Clairac (۶)

از [همین] ژرف به ترکی و فرانسه در بایگانی وزرات خارجه فرانسه بدست من افتاد.^(۱) با اینهمه در تمام این منابع ابدأً از نام خانوادگی ژرف و اینکه وی ارمنی بوده است ذکری نرفته است.

حقیقت آنکه همه جا وی را گرجی خوانده‌اند، و دلیل آن شاید این باشد که وی در تفلیس متولد شده بوده است. تنها هنگامی که ترجمه روسی گزارشهای گیلانتز از پروفیسور پاتکانوف را خواندم، نام خانوادگی ژرف و ملیت حقیقی او بر من آشکار گشت.

در کتاب خود راجع به: «سقوط سلسله صفویه» اطلاعات مختصر و ناچیزی که ما را درباره شغل و مقام مهم ژرف اپی سالیمیان در دست است، جمع آورده‌ام^(۲) و بنابر این دیگر لازم نیست در اینجا بتفصیل پردازم، ولی باید این نکته را متذکر گردم، که شرح وقایع حزن‌انگیزی که وی بر حسب اطلاعات دست اول خویش درباره سقوط اصفهان و رفتن شاه سلطان حسین، پس از سقوط اصفهان به قصر فرح‌آباد، و تسلیم داشتن تاج و تخت کشور به محمود

(۱) - از مجموعه امور خارجه، قسمت ایران جلد ۶. پرفیسور T. H. Weir یادداشت دیگری از ژرف اپی سالیمیان را از زبان ترکی به انگلیسی نقل نموده است، و در مقاله خود در کتاب:

A Volume of Oriental Studies Presented to E. G. Browne

Cambridge, 1922, pp. 400 - 409.

آورده است. نسخه خطی این یادداشت در ملکیت دانشگاه گلاسکو است، و تفصیلاتی که در آن آمده است تا اندازه‌ای کاملتر و مشروح‌تر و شبیه یادداشت ژرف اپی سالیمیان تحت عنوان «خاطرات جنگ داخلی ایران» می‌باشد. Memoires Sur La Guerre Civile de Perse که در بایگانی وزارت خارجه فرانسه محفوظ است. رجوع کنید به: a - 308 - b - 262 - fols. VI, Perse, Affaires Etrangeres.

افغان، روایت می‌کند، حائز نهایت اهمیت است. کمی پیش از سقوط اصفهان، ژرژف بر حسب دستور آنژدو گاردان^(۱) از خط سپاهیان ایران و افغان، با همه مخاطرات جانی این کار در می‌گذرد، و خود را به دربار محمود می‌رساند، تا از وی درخواست کند جان و مال فرانسویان ساکن شهر را حرمت نهد. چون به ژرژف اجازت نمی‌دهند، تا هنگامیکه در فرح‌آباد بوده است، از حضور رئیس تشریفات محمود دور گردد، بدینسان چنین اتفاق می‌افتد که وی تمام وقایع حزن‌آور تسلیم شاه سلطان حسین را در قصر فرح‌آباد به چشم خویش می‌بیند.

اگر چه بطوری که در بالا ذکر شد، بسیاری از نامه‌ها و یادداشتهای ژرژف اپی سالیمیان محفوظ مانده است، ولی آنچه از قول وی در گزارشهای گیلاننتر یعنی کتاب حاضر آمده است، سخت روشن‌تر و کامل‌تر است. قسمت اخیر گزارشهای گیلاننتر روابط میان ارمنیان ایروان و مقامات محلی را روشن می‌سازد. حاکم کل ایروان در آن زمان، همان شخص مرموز، کنستانتین سوم است، که پس از قبول مذهب اسلام، عموماً به نام محمد قلیخان نامیده می‌شد. وی کمتر در ایروان بود و جای او را نماینده و نایب الحکومه او، گرجی نو مسلمان دیگری اشغال می‌کرد. در خاتمه باید این نکته را نیز متذکر گردم که سهم من در تهیه ترجمه حاضر از گزارشهای گیلاننتر سخت ناچیز است، و عمده زحمت و مشقت کار را آقای دکتر میناسیان خود بدوش کشیده است. با اینهمه چون کتاب بدانگونه که بود، سخت در نظرم شایسته و سزاوار اهمیت جلوه می‌کرد، بغایت خشنودم اگر در قبال محبت‌های بسیار وی، توانسته باشم چنین خدمت ناقابلی را نسبت به دوست خود به انجام آورده باشم (ل.ل).

* * *

مقدمه وملاحظات مترجم انگلیسی (دکتر کارو میناسیان)

بیمورد نخواهد بود که در اینجا دربارهٔ کسانی که در حوادث ووقایع کتاب دخالت عمده دارند، چون خود مؤلف، اسقف بزرگ ارمنی، میناس توضیحات کوتاهی بیاوریم، ودیگر کسانی را، که در کتاب محل وموقعی جلیل دارند، بگذاریم تا بتدریج در ذیل صفحات، باقتضای مقام ومحل، دربارهٔ آنان به تفصیل سخن گوئیم. همچنان شایسته می نماید که ملاحظاتی چند دربارهٔ تاریخ کتاب، شیوه نگارش، مطالب، نخستین چاپ وترجمهٔ آن در پیش گفتار کتاب بیاوریم، تا امکان استفاده از آن بهتر فراهم گردد.

(۱)

پطرس دی سرکیس گیلانتز

باید قبول کرد که از سرگذشت وزندگانی گیلانتز سخت بی اطلاع می باشیم. تا آنجا که معلوم است، وی شرح حال خویش را ننوشته، ویادداشت هایی از خود در این باره باقی نگذاشته است. منبع عمدهٔ اطلاع ما همان گزارشهای خود اوست وجسته وگریخته در آثار دیگران نیز آگهی های پراکنده ای دربارهٔ او بدست می آید. این اطلاعات پراکنده، عمده مربوط به فعالیت های او پس از دوره ایست که شرح آن را در گزارش های خود آورده است. وی مسلماً با خلیفهٔ بزرگ میناس، روحانی بزرگ ارمنیان مقیم حاجی ترخان وسایر نقاط روسیه، که با مقامات روسی سخت نزدیک بوده است، ارتباط بسیار نزدیک داشته است.

خلیفه بزرگ، گیلاننتز را به رشت فرستاده بود، که اطلاعات صحیح واطمینان بخش را جمع‌آوری نماید و برای وی بفرستد، واین کار عمده او بوده است. دلایلی در دست داریم که ثابت می‌دارد ممکن است مأموریت‌های دیگری نیز به گیلاننتز واگذار شده باشد که از جریان آنها ما کمتر اطلاع داریم.^(۱)

اندیشه خود مختاری وآزادی از دیر باز میان ملل مقهوره در همه اقطار گیتی پیشرفت نموده بود. ارمنستان نیز از این نهضت ملی واجتماعی مستثنی نبود، واین مسئله، بخصوص در مورد عده‌یی از افراد این ملت، که در ناحیت قفقاز زیست می‌کردند، صادق بود. در این قسمت ارمنستان شواهد ودلائل زیادی از بیداری وجنبش‌های ملی برای کسب آزادی در ملت ارمنی دیده می‌شد.^(۲) اینگونه فعالیتها در این زمان، که گیلاننتز، مثل سایر معتقدان به انقلاب بقصد مبارزه برای آزاد ساختن ملت خویش با مساعدت روسیان، به نهضت ملی ارمنی پیوست، سخت رایج وشایع بود. اینان روی به روسیه از این جهت آوردند که دولتی مسیحی بود وهمسایه نزدیک آنها بشمار می‌آمد، واز این گذشته، خود را در این صقع گیتی آزادی بخش ونجات دهنده مسیحیان معرفی نموده بود. پس طبیعی بود که گیلاننتز باید متوجه روسیه شود. در آن زمان نیز

(۱) - در قسمت ۱۳۳ گزارشها خود گیلاننتز می‌گوید که منتظر دریافت باروت از خلیفه بزرگ است.

(۲) - طبیعی بود که ارمنیانی که تا بدین درجت از ایرانیان وترکان صدمت دیده ورنج ومحنت کشیده بودند، بناچار برای یآوری ومساعدت به روسیان، نزدیکترین دولت مسیحی، روی آورند. البته از آن زمان در میان بسیاری از ارمنیان جنبش دیگری نیز وجود داشت که سخت طالب اتحاد با روسیان می‌بود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب: «جنبش آزادی خواهی ملت ارمنستان در ربع اول قرن ۱۸» تألیف: پ. ت. آروتونیان (P. T. Arutunian) به زبان روسی، چاپ مسکو، ۱۹۵۴. (ل - ل).

مسیحیان، مخصوصاً در ناحیت قفقازیه، سخت در زحمت وفشار بودند، ودر زیر یوغ اسارت ملل دیگر، ناله جانخراش از جگر برمی کشیدند وبیرحمانه مورد آزار وتجاوز وزور واقع شده بودند. ناامنی، قتل وغارت فجیع در دست مسلمانان ظالم بیشتر آنانرا نصیب می افتاد واز طرف حکومت ایران، برای جلوگیری از طوایف متعصب ووحشی، همچون لرگیان، که عادت داشتند بر سر ارمنیان فرو ریزند ودهکده های آنانرا در آتش ترکناز خویش بسوزانند، هیچگونه اقدامی بعمل نمی آمد.

در آغاز کار گیلاننیز عده کوچکی را در رشت زیر فرمان خویش داشت، که همچون واحد مستقلی بکار مشغول بود. اطلاعاتی را که وی می توانسته است جمع آوری نماید وبرای خلیفه بزرگ بفرستد باید برای روسیان، در طرح نقشه های آنان، در قسمتهای شمالی ایران مفید افتاده باشد.^(۱)

گیلاننیز می دانست که رئیس او، اسقف بزرگ، سخت با روسیان تماس دارد، ولی بسیار مشکوک است که وی کاملاً بر حدود مقاصد وروابط خفیه رئیس خویش با آنان وقوف داشته باشد.

اینجا بصورت جمله معترضه باید یادآور شویم، که در همان حال که

(۱) - پطر کبیر مدتها مشغول طرح نقشه هایی برای قسمت های شمالی ایران بود. مقاصد او ابتدا صرفاً تجارتنی واقتصادی بود، ولی به مرور زمان چون ضعف وفتن دولت صفوی بیشتر آشکار وواضح شد، وی اشغال کامل قسمتی از این کشور را در نظر گرفت، وبرای ایفاء این مقصود وی نه تنها هیئت سیاسی ولینسکی (Volinsky) را در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۶ هجری) به ایران فرستاد، بلکه سرداران لشگری ومأمورین کنسولی وبازرگانی را بفرستاد تا وضع گیلان وسایر ایالات شمالی ایران را به وی گزارش دهند. پطر همچنان مقصود وهدف عالی تری در سر داشت که ساکنان مسیحی این نواحی را، که هیچگاه التماس مساعدت آنان را رد نکرده بود، زیر حمایت خویش قرار دهد. (ل - ل).

ارمنیان از طرفی می‌خواستند فرصت را مغتنم شمارند واز نفوذ وقدرت دولت روسیه برای آزادی و خلاصی ملت خویش استفادت جویند، در همان حال روسیان، از طرف دیگر، قصدشان این بود که ارمنیان را برای اجرای مقاصد بعید الحصول و سیاست عمومی خویش در ایران وترکیه بکار گیرند. هر چند که این دو نظریه اصلاً وابتداً با هم مشابه و موافق نمی‌افتاد، ولی دلیلی هم نبود که این هر دو عامل نتوانند با یکدیگر کار کنند، واز مساعی خود وهدف مشترك خویش بهره‌مند گردند.

از فقره ۱۳۳ گزارشهای گیلاننتز آشکارا معلوم می‌شود که وی عادت داشته است گزارشهای طولانی برای اسقف بزرگ، میناس، بفرستد که تا وی آنها را بمقامات روسی تسلیم نماید. ولی بجز کتاب حاضر هیچ گونه اثری از گزارشهای وی موجود نیست و مختصر اطلاعی نیز که از نحوه گزارشهای او در دست ما است همان است که از همان فقره بر ما معلوم می‌شود. محتمل است که گزارشهای دیگری نیز برای خلیفه فرستاده باشد که چیزی از آنها باقی نمانده و در جایی ثبت نشده است. در آن زمان حوادث سخت بسرعت بوقوع می‌پیوست و می‌گذشت، و خوب می‌شود احتمال داد که وی هر گونه اطلاعی که بگوشش می‌رسیده است زود خبر می‌داده است.

اندك زمانی پس از اینکه گیلاننتز گزارشهای خود را برای خلیفه بزرگ فرستاد وی دسته‌یی از داوطلبان پر خاشجو تشکیل داد، که به اسم فوج ارمنی مشهور شدند. این فوج با روسیان در جریان فعالیت‌های لشگری آنان در شمال ایران، که در تابستان ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ هجری) آغاز گردید، همکاری و مساعدت نمود. گفته‌اند که گیلاننتز حقوق يك صد نفر سوارانی که این فوج از آنان تشکیل یافته بود خود از کیسه خویش پرداخت نموده است. پطرس اتفاقاً در میدان جنگ به خاک هلاک می‌افتد ولی افراد فوج او از هم نمی‌پاشند،

و در زیر فرمان لازارخاچا طوریان کارهای او را دنبال می‌کنند.^(۱) این سردار که به نام لازار کریستفرف^(۲) نیز شهرت دارد، در قشون روسیان به درجهٔ سرتیپی رسید. یکی دیگر از سرداران وطن‌پرست ارمنی نیز که در این فوج خدمت کرده است، اوانس (هوانس) یوزباشی است که بعدها به فعالیت‌های وی اشارت خواهد رفت.

اگر بر اساس گزارشهای حاضر قضاوت کنیم، گیلانتز مردی بی‌سواد و عامی بنظر نمی‌آید، ولی البته او را تحصیل کرده و عالم هم نمی‌توان به حساب آورد. باید بجز زبان ارمنی چندین زبان دیگر را نیز دانسته باشد و یا بدانها آشنایی داشته باشد. وی ناظری دقیق و موشکاف بود، اندیشه‌یی توانا و هوشی سرشار داشت و استعدادی برای حسابداری و تحلیل و تجزیه احوال و امور در او دیده می‌شد.

دربارهٔ صفات و خصائل گیلانتز باید گفت که وی مردی پایدار و محکم بوده است که نمی‌شد با رشوه او را فریفت. کارگری مستقیم و دل‌آگاه بود و کارفرمایی با نفوذ و مؤثر به حساب می‌آمد.^(۳) وی یکسره دفاع از استقلال و آزادی ملی را وجههٔ همت خویش ساخته بود و اتفاقاً جان خویش را نیز در این راه فدا نمود.

(۱) - بر حسب قول آرتونیان (کتاب سابق الاشعار ص ۲۱۳) عدهٔ افراد این فوج به ۶۰۰ نفر بالغ گردید. (ل - ل).

(۲) - توصیفی که از اخلاق و خصائل گیلانتز در اینجا آوردیم قسمتی مستفاد از کتاب خود او است، و قسمت دیگر مبتنی است بر نامه‌ای که در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۳۷ هجری)، دوستی از گیلان به خلیفهٔ بزرگ، میناس، می‌نویسد و در ضمن آن می‌گوید: «چندین دفعه مسلمانان مقامات عالی و شامخی به وی وعده داده‌اند، تنها به این شرط که از خدمت [برای روسیه] مستعفی شود، ولی پطرس این پیشنهاد را رد کرده است».

(۲)

اسقف بزرگ میناس تیگرانیان^(۱)

خلیفه یا اسقف بزرگ، میناس تیگرانیان، در پایان سده ۱۷ و آغاز سده بعد در امور ارمنیان، مردی سخت معتبر ومهم بشمار می آمد. در يك سند معتبر واصل که تا کنون محفوظ مانده است ذکر شده است^(۲) که وی در ۲۹ آوریل - ۱۰ مه ۱۶۹۹ میلادی (۱۱۱۰ هجری) از طرف شاهزادگان وملوک قفقازیه انتخاب گردید، تا در تقدیم عرضحال وتظلم ارمنیان به پطر کبیر، با ارمنی معروف اسرائیل اوریی^(۳) همراه باشد، در این عرضحال طولانی چنین آمده است:

«ما به اتفاق آراء میناس وارتاپت (خلیفه یا اسقف بزرگ)، راهب صومعه سن ژاکوب واعتراف گیرنده خویش را برگزیدیم واورابه اتفاق پارس^(۴) اسرائیل، که بی هیچ شك وشبهه بر احوال ما واقف است، روانه ساختیم؛ هر چه را که پارس اسرائیل وخلیفه میناس با اعلیحضرت امپراطور گفتگو نمایند، همگی ما را قبول خواهد بود.

میناس در تمام دوره خدمت اوریی [مرگ وی در آگوست ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۲ هجری) در حاجی ترخان اتفاق افتاد] دوست وهمکار نزدیک وی بود. پس از مرگ اوریی وی دنبال کارهای او را بگرفت وسخت می کوشید تا ارمنیان را از یوغ اسارت وظلم مسلمانان آزاد سازد. اوریی میناس را با خود ببرد وپس

(۱) - Minas Tigranian

(۲) - رجوع کنید به تاریخ ارمنستان تألیف. Leo، ص ۵۲۶.

(۳) - Israel Ori .

(۴) - Paron لغت ارمنی است به معنی جلیل، بزرگ ونجیب.

از چندین سال گفتگو و مذاکره در روسیه و اروپای مرکزی به روسیه بازگشتند. در سال ۱۷۱۷ (۱۱۲۹ هجری) اورپی با حاشیه و همراهان بسیار بعزم اصفهان و مأموریت در دربار شاه سلطان حسین، از مسکو بیرون شد، ولی میناس را در آنجا بگذاشت. معمول اورپی این بود که گزارشهای خود را برای میناس می فرستاد، و او بنوبت خود آنها را به پتر کبیر می رسانید.^(۱) در سال ۱۷۱۴ میلادی (۱۱۲۵ هجری) میناس طرحی برای اینکه ارمنیان در تحت حمایت روسیه قرار گیرند به پتر تسلیم داشت. در سال ۱۷۱۶ میلادی (۱۱۲۸ هجری) وی از طرف اسای (Esai) خلیفه بزرگ ارمنیان (جاثلیق) آقوان (آلبانی)^(۲) به سمت اسقف بزرگ ارمنیان روسیه منصوب گردید تا با عنوان ریاست روحانی همه ارمنیان روسیه، و همچنان نماینده خلیفه گری بزرگ آقوان، یعنی همان مکتب روحانی که آنان را به ایجاد جنبشهای سیاسی، برای تجدید بیداری ملت ارمنی وامی داشت، فعالیت‌های خود را با تسلط و قدرت عظیم‌تری دنبال نماید.

اداره و مقر میناس معمولاً در حاجی ترخان بود و از آنجا وی کارهای خود را در میان ارمنیان قفقازیه اداره می کرد و پیش می راند. وی همچنان، بی آنکه توفیقی حاصل دارد، کوشید با گرجیان متحد شود، تا برای آزادی همه مسیحیان قفقازیه مساعی خود را مشترک و متحد سازند. میناس، که فی الواقع روح و معنای حقیقی این جنبش بشمار می آمد، چندان اسای (Esai)، خلیفه بزرگ (جاثلیق)، را تحت تأثیر گرفت که وی پیشوایی نهضت را قبول کرد.

میناس با لشگریان روسی به هنگام عزیمت آنان در سال ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ هجری) بطرف دربند همراه بود. در این موقع گیلانتز با دسته مردان خویش در

(۱) - کتاب سابق الاشعار لئو (Leo)، ص ۵۲۸.

(۲) - آقوان یا البانی در گرجستان و قفقازیه است و ربطی به کشور آلبانی واقع در اروپا ندارد.

رشت اقامت داشت، وبجمع‌آوری اطلاعات برای اسقف بزرگ (میناس) روز می‌گذاشت.

میناس منصب بزرگ روحانی خویش را تا سنین متأخر حیات ودوران کهولت حفظ کرد. در پایان دوران خدمت خویش به سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۵۲ هجری) سلامتی وی متزلزل شد وی‌آس ونومیدی بر روح وی چیره گشت. وی از دولت روسیه درخواست مقرری وادرار کرد، وبه مذهب ارتودکس درآمد. معلوم نیست از آن پس بر وی چه گذشته است.^(۱)

(۱) - در اینجا لازم است به دو نکته مهم توجه نمود: نخست آنکه چائلیقان ارمنی در درجهٔ اول وسایر مقامات مذهبی ارمنی در درجهٔ دوم، همه خوی وخصلت جنگ‌آوری وشویهٔ سیاسی واجتماعی دارند ودر عین داشتن مقامات روحانی پیشوای سیاسی ونظامی ارامنه نیز می‌باشند. چند نفر از این چائلیقان را می‌شناسم که از جملهٔ سران معتبر نظامی وسیاسی بوده‌اند وعملاً در جنگها شرکت می‌کرده‌اند وتقریباً به طور عموم همهٔ این چائلیقان بزرگ پیشوای سیاسی نیز به حساب می‌آمده‌اند. بنابر این اگر خلیفه میناس را می‌بینیم که مشغول رتق وفتق امور سیاسی ونظامی است؛ جای تعجب نیست. نکتهٔ دوم اینکه ارامنه از همان دیرباز وبه روزگار پطر کبیر طرفدار وهواخواه روسیان بودند وبهر حال علاقمند بودند که ارمنستان از ایران وترکیه جدا شود وبه روسیه ملحق گردد. بسیاری از رجال نظامی ارمنی در جنگهای روسیه وایران چه در دورهٔ اول (۱۲۱۸ - ۱۲۲۸ ه. ق) وچه در دورهٔ دوم (۱۲۴۰ - ۱۲۴۴ ه. ق) در صف سپاهیان روس علیه ایران مشغول جنگ بودند.

ژنرال ارمنی ماداتیان معاون پاسکویچ فاتح این جنگها است. بجز این شخص باز هم بسیاری از سران سپاه روس ارمنی بوده‌اند. بهر حال ارامنه از ترکان به علت سفاکی وروش بسیار جابرانه آنان شاکی بوده‌اند ونسبت بآنها تنفر شدید داشتند. بی‌شک روسیان را نیز بر ایرانیان، که بهر حال عقب مانده وروش خان خانی داشته‌اند وشویهٔ حکومتشان غیر مترقی بوده است، ترجیح می‌داده‌اند. ولی روشن است که باز ایرانیان را با همه عقب ماندگی وناپسندی رفتار بر ترکان برتر می‌شمردند. رجوع کنید به کتاب «تاریخ ارمنستان»، تألیف هراندر پاسدر ماجیان، ترجمه محمد قاضی صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ وهمچنین صفحات ۳۶۲ الی ۳۶۶ چاپ تهران ۱۳۶۶ (ه. ش)، (م. م).

(۳)

مطالب گزارشها

موضوع گزارشها راجع به وقایع وحوادث سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ هجری) تا اول سپتامبر سال بعد است، وباین ترتیب حوادث حمله افغانان بر ایران، ونتایج حاصل از آن را در ترکیه وروسیه دربر می گیرد. از آنجا که مقر گیلانننز در رشت بوده است، وی می توانسته است با بسیاری کسان، که از منطقه مورد حمله افغانان گریخته بودند وبه گیلان می آمدند، ارتباط حاصل کند. گذشته از ژوزف اپی سالیمنیان^(۱) سایر مخبرین وی عبارت بودند از ژوزف (هوسپ) پسر ساهیجان، مگرتیج راهب و ثورس^(۲).

گیلانننز با شکیبایی بسیار تمامی آنچه را، که آنان می باید بگویند گوش می کرده است، وسپس بدون اندك اغراق وتحریفی، آنها را ثبت می کرده است. متأسفانه این روش پسندیده کمتر در میان وقایع نگاران ومورخان مشرق دیده می شود. وی شروح مختلف را با یکدیگر مطابقه ومقایسه می کرده است، وهر يك را با دیگری می سنجیده است، تا تباین واختلاف آنها را با یکدیگر روشن سازد، وپس از رسیدگی نهایی، سرانجام با نهایت دقت، بر حسب شیوه خاص خود، شرح وقایع را، بدون اینکه چیز نامربوطی بدان اضافه کند، در فقرات مجزا از هم، برشته تحریر می کشیده است.

اگر به اخبار وگزارشهایی برخورد می کرده است که مشکوک ومبهم بوده

Joseph Api salaymian - (۱)

Thoros - (۲)

است، با صداقت هر چه تمامتر آنها را با قید اینکه «باید مورد تحقیق واقع شود» ثبت می‌نموده است، و هر کجا صحت آنها بتحقیق می‌پیوست، در جای مناسب مراتب را تذکر می‌داده است. گزارشهای وی را عنوان وسرفصل نیست، چون هیچ وقت در نظر نداشته است کتابی تألیف کند، باین جهت گزارشهای وی بصورت نامه‌هایی طولانی با سقف بزرگ (میناس) درآمده است. این گزارشها به ۱۳۳ فقره تقسیم شده، و هر قسمت به تاریخی که گزارش آن به وی رسیده است ثبت شده است.

اصلاً این فقرات بعنوان گزارش اخبار برای اسقف بزرگ (میناس) تنظیم شده است ولی يك نسخه ترجمه روسی آنها را نیز وی به سردار روسی، لواشف^(۱)، که در آن زمان فرمانده سپاهیان روسی در گیلان بوده است، تسلیم می‌داشته است.

از وضع وترتیبی که گیلاننیز گزارشهای خود را ترتیب داده است، واضح می‌گردد که وی نهایت کوشیده است، از بیان مطالب مبهم خودداری کند. بهمین جهت همت خویش را منحصرأً بذکر حقایق مصروف داشته است، وبدین سبب نیز مطالب گزارشهای او کاملاً با گزارشهای سایر مورخین وناظرین زمان تطبیق می‌نماید.

گزارشهای وی را به دو قسمت عمده می‌توان تقسیم نمود. قسمت نخستین عبارت از وقایعی است که بیشتر در اصفهان، پایتخت دولت صفوی، اتفاق افتاده است. وقسمت دوم شامل حوادثی است که در شمال، یعنی نواحی قفقاز و حدود سرحدی ایران وترکیه روی داده است.

پس از اشاره به حمله افغانان وجنگ گلون‌آباد، گیلاننیز اطلاعات دقیق

ومشروحي درباره محاصره طولانی اصفهان، تسلیم شهر بافغانان، رفتار محمود افغان با شاه سلطان حسین وخاندان شاهی، قتل عام شاهزادگان واعیان ورفتار ناهنجار افغانان با ارمنیان، که هم نسبت بایرانیان وهم افغانان ملتی اسیر ومقهور شمرده می شدند، بدست می دهد.

وی غرامتی را که محمود افغان بر ارمنیان جلفا، شرکتهای هند شرقی انگلیسی، هلندی، فرانسوی وبازرگانان محلی ودیگران در اصفهان وقزوین گذاشته بود، بتفصیل شرح داده است.

در قسمت دوم گزارشهای خود، گیلاننیز جزئیات ظلم وجوری که در قفقازیه وجبال قفقاز هم از ایرانیان وهم از ترکان بر ارمنیان می رفته است ورفتار آن هر دورا با خلیفه بزرگ ارمنی، قتل عام ارمنیان قاپان، رفتار وختانگ، رهبر گرجیان، واز آن کنستانتین (محمد قلیخان) کاخیتی ونایب اودر ایروان، همه را بشرح وتفصیل آورده است. وی حمله ترکان را نیز همچنان توصیف نموده است. مانند اینها جالب تر وپر ارزش، اطلاعاتی است که وی از طهماسب میرزا، ولیعهد ظاهری وجانشین واقعی شاه سلطان حسین بدست می دهد.^(۱) از این گذشته، بنحو غیر مستقیم حالت اختلاف ودشمنانگی میان شیعه وسنی وسیاست روسیان وترکان را نسبت به ایران روشن می سازد.

* * *

(۱) - طهماسب میرزا در قزوین پس از اینکه شنید پدرش از سلطنت استعفا کرده است خویشتن را شاه خواند ولی به حقیقت آنگاه به تاج وتخت سلطنت رسید که اشرف افغان جانشین محمود در سال ۱۷۲۹ میلادی (۱۱۴۱ هـ . ق) از ایران بگریخت. (ل - ل).

(۴)

تاریخچه کتاب

گزارشهای گیلاننتز نخستین بار در مجلهٔ ارمنی کرونگ (Krunck) شماره‌های فوریه و مارس سال ۱۸۹۳ میلادی (۱۳۱۰ هجری) با مقدمه‌یی بقلم هوسپ پوندویانتز^(۱) نویسندهٔ مشهور مسائل تاریخی آن مجله، منتشر گشت. بطوریکه از این مقدمه معلوم می‌شود نسخهٔ خطی گزارشها را هوانس هاخوردیانتز^(۲) برادر دانشمند معروف دکتر گورگ هاخوردیانتز^(۳)، برای آن مجله فرستاده است.

می‌گویند که دکتر گورگ نسخهٔ خطی را از شاهزاده هوانس زاکاریان آرق‌تونیاننتز^(۴)، برادر شاهزاده موسس آرق‌تونیاننتز، یکی از سرداران مشهور

(۱) - Hovsep Pondoyantz

(۲) - Hovhannes Hakhverdiantz (حق وردیان).

(۳) - Dr. Gevorg Hakhverdiantz گردآورنده دقیق نسخه‌های خطی کتب ارمنی بوده است. قدیم‌ترین نسخه انجیل به زبان ارمنی، مورخ به تاریخ ۸۸۷ میلادی (۲۷۳ هجری) را او در تصرف داشته است و آنرا به بنگاه مطالعات شرق شناسی لازارف Lazarev مسکو واگذار نموده است. از این نسخهٔ خطی نفیس معمولاً بعنوان نسخه ارمنی انجیل مسکو یاد می‌شود.

(۴) - Prince Hovhannes Zakarian Arqthuniantz

لشگری روسیه، بدست آورده است.

نسخه خطی شاهزاده هوانس از پسر عم وی، جاثلیق هوسپ،^(۱) که تا پیش از انتصاب او به سمت خلیفه بزرگ ارمنه، اسقف بزرگ ارمنیان در حاجی ترخان و سایر قسمت‌های روسیه بوده است، بدو رسیده بوده است. جاثلیق هوسپ نسخه خطی را از اسقف بزرگ میناس تیگرانیان، که گیلانتز گزارشهای را اصلاً برای او فرستاده بوده بدست آورده است.

پوند یانتز اظهار عقیده می‌کند که این نسخه خطی حاضر از روی نسخه دست نوشت گیلانتز استنساخ شده است.^(۲)

وی در مقدمه خود می‌گوید که گزارشهای به زبان روسی نیز ترجمه شده است. ولی متأسفانه عبارت وی چنان است که از آن معلوم نمی‌شود مقصودش اشاره بهمان ترجمه‌ای است که گیلانتز به سردار روسی^(۳) تسلیم داشته بود یا اینکه ترجمه دیگری از آن بعمل آمده است.^(۴)

سبك گیلانتز:

گیلانتز در نامه‌نگاری سبکی غریب و خاص خود دارد، که به لهجه معمولی قرن هفدهم و هیجدهم ارمنیان جلفا نمی‌ماند. عجیب‌تر اینکه، در میان

(۱) - Catholicos Hovsep

(۲) - پوندویانتز پیشنهاد می‌کند که باید اقداماتی برای پیدا کردن نسخه اصلی به عمل آورد.

(۳) - Levashov

(۴) - بنا به قول پوندویانتز (Pondoyantz) این ترجمه روسی در:

Diel Moskovski Archive Gosudarstvinnoi Kollegi Inostrannikh

جلد اول ص ۳۲۶ - ۳۷۹، که راجع به تاریخ ارمنستان مواد و مطالب مفیدی از آن بدست می‌آید، وجود دارد.

همه چیزهای دیگر، بسیاری از لغات ارمنی را در معنایی کاملاً مخالف استعمالات رایج آنها بکار می‌برد. وی لغات واصطلاحاتی مستخرج از دست کم شش زبان اصلی، ارمنی، فارسی، ترکی، روسی، گرجی، عربی و استعمالات عامیانه این السنه را بکار می‌برد؛ و آنها را چنان، به سبک خاص خویش در بیان مطالب، درهم می‌آمیزد که استفاده معنی از عبارات وی سخت دشوار می‌گردد؛ و شاید تنها برای کسی قابل فهم باشد، که در لهجه ارمنی جلفائی و زبانهای سابق الاشعار اطلاعات کامل و کافی داشته باشد. شیوه وی در ارمنی ساختن لغات و جملات بیگانه سخت شگفت است، و درست نیست گفته شود که مکتوبات وی به لهجه معمولی قدیم ارمنیان جلفا است. ظاهراً علت این امر این است که وی بسیار در کشورهای بیگانه سفر کرده، و مدتها در این ممالک بسر برده و با مردمانش درآمیخته و با آنها تماس نزدیک پیدا کرده است.

* * *

وضع کتابت نسخه خطی و چاپ کتاب

آشکار است که برخی لغات نسخه خطی را درست نخوانده‌اند و به همین جهت نیز غلط به چاپ رسیده است.

چنانکه فی المثل لغت (Haghagen) بمعنی (از شهر) در نسخه چاپی (Koslaken) چاپ شده است (دلیل اینکه این اشتباه را نمی‌شود ناشی از سهو حروف‌چینی در مطبعه دانست در ذیل صفحه در متن کتاب توضیح داده‌ایم). از این جا ناچار این اندیشه پیش می‌آید که برخی عبارات کتاب به همین دلیل مبهم و تاریک شده است. تا آنجا که مرا ممکن گشت در حل این مسائل و دشواریها کوشیده‌ام. از این گذشته چند غلط و خطای دیگر نیز در نسخه چاپی وجود دارد، که برخی از آنها ناشی از غلط خواندن عبارت کتاب است، و برخی دیگر هم بر اثر عدم دقت در حروف‌چینی اتفاق افتاده است.

پاورقی‌های ارمنی نسخه چاپی:

برای هر قسمت در ذیل صفحات توضیحاتی درباره لغات دشوار غیر معمول و شرح کوتاهی درباره اسامی امکانه و اشخاص آورده‌اند. پوند یانتز در

مقدمه خویش یادآور می‌شود که وی از مساعدت یکنفر ارمنی به نام کاراپیت امین^(۱)، از مأموران اداره گمرک روس، که زبان فارسی می‌دانسته، و زبان روزگار صباوت خویش، یعنی لهجه ارمنیان جلفا را هنوز فراموش نکرده بوده است، بهره‌مند شده است. وی را همچنان ارمنی دیگری موسوم به (امین امینیان)^(۲) نواده کاراپیت که پس از اقامت در کلکته و فراگرفتن زبان انگلیسی در تفلیس رحل اقامت افکنده است، مساعدت ویاری کرده است، متأسفانه در همین پاورقی‌ها نیز برخی اشتباهات واضح وجود دارد.

(۶)

نکاتی چند درباره ترجمه حاضر:

در ترجمه حاضر اصل ارمنی کتاب رامینای کار خود قرار دادم و تا آنجا که ممکن بود کوشیدم، با نهایت امانت معنای هر جمله را، که اغلب آسان بدست نمی‌آمد، روشن و واضح بیاورم. سعی دیگرم این بود که در زبان مترجم به (انگلیسی) نیز جملات و عبارات تعقید و ابهام نداشته باشد. به اعتقاد من مخفی داشتن اندیشه خاص مؤلف، یا فصیح و بلیغ ساختن ترجمه، و یا با افزودن محاسن بدیعی و تصنعات لفظی، وقتی که ممکن است مقصود و نظر او را دگرگون جلوه دهد، در کتبی از این قبیل، حتی آنجا که بیان وی ناقص و یا نارسا باشد، نیز مجاز شمرده نمی‌شود. دست زدن به چنین کاری، درست همانگونه که بیش از يك صد سال پیش اسپلمن^(۳)، در ترجمه کتاب تربیت کورش کزنفون^(۴)،

(۱) Carapiet Emin -

(۲) Emin Eminian -

(۳) E. Spelman -

(۴) Xenophon's Ciropaedia -

ضمن اشاره به ملاحظات الکساندر پوپ^(۱) درباره ترجمه منظوم، صحیح و بجا متذکر شده است، همان عبارت پردازی است نه ترجمه. از این جهت اغلب حقایق تاریخی بر اثر چنین اعمالی تحریف شده و دستخوش خلط و اشتباه شده است.

باید بگویم که کار من در ترجمه این کتاب آسان نبوده است و علل ذیل نیز دشواری کار را افزون ساخته است.

۱ - غرابت گفتار مؤلف که، بطوری که گفتم، در زبان ارمنی از لهجه معمولی جلفا تبعیت نمی کند.

۲ - رعایت نکردن و یا عدم توجه مؤلف به اصول وقواعد دستور زبان.

۳ - خطاها و اغلاط ناشی از درست نخواندن متن نسخه خطی و در برخی موارد، اشتباهاتی که در نسخه چاپی اتفاق افتاده است.

۴ - ابهامات و تعقیداتی که بر اثر علل فوق در متن اصلی رخ داده بود به انضمام سقطاتی که، یا اصلاً در نسخه اصل وجود داشته، و یا در دست ناشرین مجله Krunk، و یا هنگام چاپ، در کتاب حاصل شده است.

۵ - اغلاط و نارساییهای توضیحات و پاورقی های نسخه چاپی. من ترجمه حاضر خود را با ترجمه روسی پرفسور پاتکانوف^(۲) و ترجمه او را با متن ارمنی چاپی کتاب، تقریباً لغت بلغت، مقایسه و مطابقه نموده ام. در جریان این مقایسه معلوم شد که متأسفانه پرفسور پاتکانوف برخی لغات خارجی را انداخته است و برخی لغات و عبارات دیگر را اشتباه ترجمه نموده است.

همین ملاحظه در مورد ارقام و اعداد نیز وجود دارد. مؤلف در کتاب خویش

(۱) - Alexander Pope

(۲) - Patkanov

بجای ارقام واعداد، حروف بزرگ بکار برده است، وسخت شگفت است که پرفسور پاتکانوف آنها را در چندین مورد غلط ترجمه نموده است؛ با اینهمه در مورد صورت صحیح لغت (Borgayder)، که در پیش گفتار کوتاه کتاب آمده است، خود را مرهون ومدیون او می دانم. من نتوانستم به معنای درست کلمه راه برم تا وقتی که دکتر لاکهارت مرا آگاه ساخت که در ترجمه روسی پرفسور پاتکانوف بصورت «بریگادیر»^(۱) آمده است، و مرا بر معنای صحیح آن واقف نمود. من همچنان برخی از توضیحات وی را، در ذیل صفحات، که از منابع روسی اخذ کرده بود، ترجمه کرده ودر هر مورد وی را به شایستگی سپاس نهادم. باید این نکته را نیز بیافزایم که پس از مقایسه ترجمه روسی پرفسور پاتکانوف با نسخه ارمنی چاپی این فکر در من قوت گرفت که گویا وی همان ترجمه روسی سابق را، که پوند یانتز یاد کرده است، مورد استفاده قرار داده ودر اغلب موارد بر آن اتکاء نموده است.

در خاتمه این نکته را باید یادآوری نمایم که از ترجمه گزارشهای گیلاننتز به هیچ زبان دیگری اطلاع ندارم (ك. میناسیان).

* * *

تمام شد ترجمه مقدمه گزارشهای گیلاننتز به تاریخ بیست وهفتم بهمن ماه ۱۳۴۲ مطابق غره شوال ۱۳۸۲ هجری قمری.

اصفهان - محمد مهریار

توضیح علائم اختصاری:

در ذیل صفحات توضیحات با علامات اختصاری آمده است بدین شرح:

- ۱ - ل.ل - دکتر لارنس لاکهارت.
- ۲ - ك.م یا ك. میناسیان - دکتر کارو میناسیان.
- ۳ - م.م - محمد مهریار.

ترجمه گزارشهای گیلانتز

به نام خدا

بآستان مقدس پدر روحانی دانشمند عالیجناب اسقف اعظم میناس

رشت ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۳^(۱)

با نهایت خضوع و احترام اطلاعات زیر را درباره حوادث و وقایع این کشور، که همه را جداگانه شماره گذاری و مرتب ساخته‌ام، به عرض می‌رسانم. همین گزارشها را به زبان روسی نیز نوشته‌ام و به سرتیپ^(۲) تسلیم داشتم. ۱ - در ۳۱ ژوئیه (۱۱) اگوست ژزف، (هوسپ)^(۳) پسر ساهیجان همدانی، به این شهر آمد. وی گفت:

(۱) - چون تاریخهای گیلانتز همه به شیوه کهن تقویم بود، در هر مورد، برای آسان شدن کار، تاریخها را بر حسب روش گاه شماری جدید نیز ذکر کردم. ک. م.

(۲) - متن ارمنی در اینجا آشفته است. پرفسور پاتکانوف Patkanov آن را درست Brigadier خوانده است. مقصود از سرتیپ در این جا سرتیپ لواشوف (Vasili Yakoblovich Levashov) است که در مارس ۱۷۲۴ میلادی (۱۱۳۴ هـ. ق) به فرماندهی سپاهیان روسی در گیلان گماشته شد.

(۳) - Joseph [hovsky], the Son of Sahijan

من از همدان قرب ماهی بیرون بودم. هنگامی که در آنجا بودم مردی ارمنی از بغداد بدانجا آمد و گزارش داد که مهمات بسیار از اسلامبول بدانجا رسیده است ولی هیچ قشون نیامده بود و خبری هم نبود که بنا است قشونی بدان شهر عازم شود. پاشای بغداد^(۱) که از آمدن سپاهیان روسی به گیلان^(۲) آگاهی یافته بود، چون سخت از روسیان هراسناک بود، بفرمود تا قسمتهای ویران حصار بغداد را تعمیر کردند.

۲ - ژوزف مذکور اظهار داشت که چون به قزوین رسید اهالی اینجا می‌گفتند: سردار، (کذا فی الاصل) از اینجا گریخته است و ما بی سروسالار مانده ایم، معلوم نیست بر سر ما چه خواهد آمد؟ وقتی که افغانها نزدیک آیند، تنها کاری که از دست ما، در قبال خطر روز افزون آنها، ساخته است این است که به فرمانده سپاهیان روس در رشت نامه کنیم و از وی درخواست نماییم ما را تحت حمایت خویش قرار دهد و [بگوییم] باید رعیت روس شویم.^(۳)

۳ - در ۲ (۱۳) اگوست دو ترك از مردم شماخی بعنوان قاصدان شاه تبریز^(۴)، در راه خویش نزدیک وزیر

(۱) - حسن پاشا (ل - ل).

(۲) - سرهنگ شیپوف (Shipov) با دو فوج سپاه روسی در نوامبر ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ ه.ق) قسمتی از گیلان را اشغال نمود و تا ورود سرتیپ Levashov و قوای امدادی او در مارس سال بعد به فرماندهی این سپاه باقی بود. (ل - ل).

(۳) ترجمه ادبی قسمت اخیر این است که: طوق بندگی و اطاعت روسیان را بگردن بگیریم.

(۴) - مقصود از شاه تبریز شاه طهماسب صفوی پسر شاه سلطان حسین است. وی در جریان محاصره اصفهان از آنجا بگریخت و به قزوین رفت، و چون از سقوط اصفهان و تسلیم تاج و تخت به افغانها اطلاع یافت، خود را شاه خواند، ولی طولی نکشید که بر اثر فشار افغانان به شتاب قزوین را رها کرد و به تبریز رفت. تقریباً بلافاصله پس از عزیمت این دو قاصد از تبریز به رشت طهماسب نیز، نظر به حمله قوای ترکان، به شتاب از تبریز روانه اردبیل گشت. (ل - ل).

تیمی جان^(۱) به رشت رسیدند. این دو تن اظهار داشتند که وختانگ خان^(۲) و نایب السلطنه (والی) کاختی، محمد قلیخان^(۳) با یکدیگر صلح کرده‌اند

۱- تیمی جان (Timijan) دهی است در گیلان میان لنگرود و لاهیجان.

۲- وختانگ ششم (Wakhtang)، که به اسم مسلمانیش حسین قلی خان نیز مشهور است، در سال ۱۶۷۵ میلادی متولد گردید. از سال ۱۷۰۳ میلادی تا ۱۷۱۱ میلادی به عنوان ولیعهد و از ۱۷۱۱ میلادی تا ۱۷۱۴ میلادی به عنوان شاه برکارتلی (Kartli) فرمانروا بود. در فاصله سنوات اخیر وی همچنان والی (نایب السلطنه) گرجستان نیز به شمار می‌رفت. در سال ۱۷۱۴ میلادی چون از مسلمان شدن امتناع ورزید، به نفع برادرش از سمت خویش معزول گشت، سپس دوباره در سال ۱۷۱۹ میلادی، چون به دین اسلام در آمد، به عنوان شاه و والی، به حکومت منصوب گردید. از آنجا که شاه سلطان حسین به وی اجازه نداد لزگیان غارت پیشه را بشکرد خشمناک شد و هنگامی که افغانان اصفهان را در حصار گرفتند برای استخلاص آن شهر اقدامی ننمود. در همان حال با پطر کبیر ارتباط داشت و بر وی امید بسته بود تا مگر وی و مردمش را زیر حمایت خویش قرار دهد. بیشتر بر اثر دسائس و اسباب چینی‌های رقیبش کنستانتین سوم کاختی (که همچنان به نام محمد قلی خان معروف بود) در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ ه. ق) یک بار دیگر از تخت و تاج و سمت والیگری خویش معزول و محروم گردید. و چون پطر کبیر در طی حمله و لشکرکشی خود به ایران نتوانست از وی حمایت نماید، این مسأله رنجهای بسیار و گرفتاریهای بی‌شمار برای وختانگ خان پیش آورد و او را مجبور کرد که به روسیان پناهد، و در سال ۱۷۳۷ میلادی (۱۱۴۹ هجری) ناکام و نامراد در آن کشور چشم از جهان فرو بست. وی پادشاهی بسیار جلیل‌القدر و دانا بود. آئین‌های نیک نهاد و مجموعه‌ای از قوانین را آماده و مرتب ساخت. وی امیری ادب‌دوست و دانش‌پرور بود. خود نیز در علم و ادب مقامی عالی داشت. چنانکه در سال ۱۷۱۲ میلادی (۱۱۲۴ ه. ق) قطعه شعر معروف: S. Rust, Haveli را با شرحی ممتع و مبسوط منتشر ساخت. همین قطعه را دوشیزه M. S. Wardrop زیر عنوان مردی در «پوست پلنگ» دو قرن بعد به انگلیسی ترجمه نمود (ک.م.ل.ل.).

۳- کنستانتین سوم معروف به محمد قلی خان کاختی اگر چه وطن پرستی صدیق بود،

و هر دو افواج خود را در ایروان پیش رانده‌اند. در نزدیکی آن شهر چهار پاشای ترک با قوای خود جمع شده بودند. آنان با سه تن از پاشایان مصاف دادند و بسیاری از مردان آنها را به خاک هلاکت انداختند و باقی راه فرار پیش گرفتند. با این همه یکی از پاشایان چندان موقع و مقام خویش را مستحکم ساخته بود که آنها هر چه کردند در لشکرگاه وی راه نیافتند.^(۱)

۴- تورس^(۲) فرزند جان (هوانس جلفائی)^(۳) که در ۳، «۱۴» اگوست به رشت رسید، اظهار داشت من در تفلیس بودم که خبر رسید چهار پاشای ترک به تفلیس رفته و آنجا را به تصرف خویش درآورده‌اند، و برای اینکه وختانگ را

مردی سخت آتش مزاج و بی پروا و بی وجدان بود. چون خود را به شیعیان وابسته می‌دانست در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هجری) طهماسب میرزای نرم‌خو را واداشت که وی را به جای وختانگ به سمت پادشاه کارتلی و والی گرجستان منصوب دارد. همچنان شاه را واداشت تا وی را به فرمانداری کل ایروان معین نماید و در آنجا هم مردی گرجی و از دین برگشته را به سمت نیابت خویش گماشته بود. (در اصل کلمه نایب به صورت محرف از عربی آمده است). وی سخت با وختانگ مخالف بود، یکی بر اساس اختلاف خانوادگی و دیگر برای اینکه سوء ظن برده بود وختانگ می‌خواهد گرجستان را تحت‌الحمايه روسیان سازد. چون در تشیع سخت بود، سنیان با او مخالفت می‌ورزیدند و اتفاق را به دست آنان نیز کشته شد. نسبت به ارمنیان بد رفتاری می‌کرد، و بسیاری از آنان را کشت و جاثلیق (Catholikos) اچمیازین را مورد آزار قرار داد. (مراجعه کنید به قسمت ۱۰۴ و ۱۰۹ در گزارشهای گیلانتز. ل - ل)

۱- این شرح در باره کیفیت وقایع حمله ترکان به ناحیت شمال باختری ایران ناقص و نارسا است. در ژوئن سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ ه. ق)، ترکان با مساعدت وختانگ، کنستانتین سوم را به تسلیم شهر تفلیس، که در تصرف او آمده بود، مجبور ساختند. پس بالتیجه وختانگ به ترکان حمله نبرده و آنان را نشکریده است. (ل - ل).

دستگیر کنند در تعقیب او هستند. تا سه روز در ارزروم چراغانی بود^(۱) و توپها گشاد می‌دادند. چند روز بعد خبر رسید که وختانگ با سپاهی بازگشته است و سخت بر ترکان حمله برده و آنها را شکست داده است. لشگریان ترك، که از [معركه] گریخته بودند، در دسته‌های صد نفری و دویست نفری باز می‌گشتند. وقتی که ما به بایزید رسیدیم خود آنها را در حال بازگشت و عقب‌نشینی دیدیم. چون به تبریز آمدیم همین اخبار را شنیدیم.

قاصدی که از گرجستان به تبریز رسید آنچه را که در بالا به ذکر آمد تأیید نمود.

۵ - در ۲۸ ژوئیه (۸ اگوست) ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هجری) ژوزف اپی سالیمیان^(۲) تفلیسی، که اصلاً ارمنی است و مذهب کاتولیک^(۳) را پذیرفته است، به راه همدان از اصفهان گریخت. وی در آنجا مترجم شرکت فرانسوی^(۴) بود. به ورودش در رشت ژوزف اپی سالیمیان ما را از کیفیت تصرف اصفهان بدست افغانها آگاه ساخت. محمود خان پسر میرویس افغانی^(۵) در ۱۸ فوریه «اول

(۱) - در متن لغت *donama* که محرف از کلمه ترکی *donanma* آمده است؛ در پاورقی آن را بغلط به معنی محصور توضیح کرده‌اند. (ك.م.ل.ل.).

(۲) - Joseph Apisalaymian

(۳) - ممکن است ژوزف اپی سالیمیان وقتی که در فرانسه تحصیل می‌کرده است به مذهب کاتولیک درآمده باشد. (ل - ل.).

(۴) - ژوزف اپی سالیمیان منشی و مترجم آنژ دو گاردان (*Ange de Gardane*) کنسول فرانسه در اصفهان بود؛ و قسمتی از کارها و وظایف گاردان در اصفهان مواظبت و توجه از منافع شرکت هند فرانسه می‌بود. (ل - ل.).

(۵) - محمود سابقاً در اواخر تابستان سال ۱۷۱۹ میلادی (۱۱۳۱ ه.ق) با افراد طایفه غلزانی خود به ایران حمله برده و شهر کرمان (ولی نه ارگ آن را) تصرف کرده بود. وقتی در کرت دوم محمود به ایران حمله آورد، لطفعلیخان مغضوب واقع شده بود و افراد لشگرش پراکنده شده ←

مارس» ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ ه.ق) به ورزنه^(۱)، که شانزده فرسخ یا ۸۰ ورست (Verst) با اصفهان فاصله دارد، رسید.^(۲)

۶ - سردار (کذا فی الاصل) عرب در همان روز چاپاری به نزد شاه به اصفهان فرستاد و او را آگاه ساخت که: مسلماً محمود به طرف اصفهان روان است و باید اقدامات عاجل بعمل آید.^(۳)

۷ - شاه چون شنید که محمود بی شک جلوتر خواهد آمد، سران و اعظم دربار خود را فرمان داد تا همه امرا (کذا فی الاصل)، خانها، بیكها، بیكزادگان، قوللر^(۴) و قورچیان^(۵) را که در دسترس بودند آماده سازند، و افزود که: توپها و مهمات را نیز آماده کنید، چه باید به جلوگیری افغانها بشتابید و آنها را از آمدن به اصفهان مانع شوید. [باین ترتیب] ۱۸۰۰۰ نفر [سپاهی] و ۲۴ توپ آماده

→ بودند و بهمین جهت محمود با مقاومت چندانی مواجه نشد.

(۱) - این فاصله بنحو تقریب و تخمین یاد شده است چه ورزنه که دهی بزرگ و بر جانب جنوب شرقی اصفهان افتاده است به خط مستقیم تا اصفهان ۶۴ میل مسافت دارد. (ل - ل).

(۲) - این امر را Dagregister، که در آن حوادث و وقایع روز به روز از اول مارس تا اگوست ۱۷۲۲ (۱۳۳۵ ه.ق) به وسیله رئیس شرکت هلندی هند شرقی ثبت شده است تأیید می کند. (ل - ل).

(۳) - نام این سردار سید عبدالله مشعشع ووالی عربستان بود، و بطوری که از Dagregister برمی آید، وی آن وقت در قمیسه، به فاصله دوازده در جنوب اصفهان، توقف داشت. (ل.ل).

(۴) قوللر یا غلامان سپاهانی بودند که شاه عباس اول، عمده از گرجیان و ایرانیان، فراهم آورده بود، بیشتر به این قصد که انحصار قدرت را از دست قورچیان، ترکمانان و سواران طوائف قزلباش خارج کند.

(۵) - قورچیان خدمت خود را در دوره شاه عباس و جانشینان وی ادامه دادند. این کلمه از لغت مغولی قور گرفته شده است که به معنی تیردان و ترکش است. (رجوع کنید به پروفیسور مینورسکی در ترجمه تذکرة الملوك) ص ۳۲، (ل - ل).

ساختند.

۸ - در همان روز مأمورین (محصل)^(۱) به دیه‌ها و روستاها فرستادند و ۱۲۰۰۰ نفر تفنگچی جمع‌آوری کردند و آنها را به اصفهان آوردند.

۹ - در ۲۰ فوریه (سوم مارس) برای دومین بار آنان تعداد سپاهیان خود را بازرسیدند و با ۳۰۰۰۰ مرد و ۲۴ توپ^(۲) از اصفهان بیرون شدند و به گلون آباد، که فقط سه فرسخ یا ۱۵ ورست (Verst) با اصفهان فاصله داشت و اینک افغانها بدانجا رسیده بودند، رو نهادند.^(۳)

۱۰ - در همان روز که لشگر از اصفهان بیرون شد شاه فرمان زیر را برای ارمنیان فرستاد:

«چون من قوای خود را برای جنگ با افغانان فرستاده‌ام شما باید ۳۰۰ نفر جوان ارمنی دلیر با اسلحه تمام بدرخانه شاه بفرستید، که بعنوان نگهبان بیاسداری کاخ شاهی بپردازند».

کلانتر و کدخدای جلفا بفرمان کار کردند و سیصد جوان زورمند ارمنی را به نگهبانی کاخ گماشتند. ساز و برگ آنان کامل بود، تفنگ، طپانچه، شمشیر و سپر و قداره داشتند، و تفنگها و طپانچه‌هایشان ساخت انگلستان و هلند بود.

(۱) - کذا فی الاصل و این لغت عربی است به معنی جمع‌آورنده و گردآورنده مالیات است؛ و در آن زمان به معنی کلمه امروزی مأمور رایج بوده است. (ل - ل).

(۲) - این عدد با آنچه در سایر منابع ذکر شده است از همه جهت تطبیق می‌کند جز در این که در متن ذکری از سید عبدالله مشعشع، که در قمیسه ۱۲۰۰۰ نفر از سواران خود را گرد آورده بود، و در راه به عمده قوای شاه پیوست، و باین ترتیب عدد آنها... ۴۲۰۰۰ نفر بالغ گردید. (ل. ل).

(۳) - این جمله در متن مبهم است و شاید معنی آن چنین باشد که افغانها هنوز سه فرسخ با گلون آباد فاصله داشتند.

قزلباشان^(۱) ساز و سلاح این ۳۰۰ نفر ارمنی را بگرفتند و آنها را مرخص کردند و گفتند: «اینک ما را به شما نیازی نیست، به خانه‌های خویش باز شوید و چون ما را به شما احتیاج افتد احضارتان خواهیم کرد». با اینهمه ارمنیان از بازگشت سر بر تافتند و گفتند: «شاه به احضار ما فرمان داده است و تنها آنگاه باز خواهیم گشت که خود بدین کار فرمان دهد». پس آنگاه آنها را با زور بی‌اسلحه و ساز و برگ به خانه‌هایشان باز پس فرستادند.^(۲)

۱۱ - در ۲۴ فوریه (۷ مارس) ۳۰۰۰۰ (کذا فی الاصل) سپاهیان ایران با ۲۴ توپ با افغانان روبرو شدند. صبح روز بعد شاه مصحوب چاپاری فرمانی کتبی به اعتماد الدوله و سایر امرا به این مضمون فرستاد: به مجرد وصول و گشودن این نامه باید که تعلل و انتظار را به یک سو نهید، بر افغانان حمله برید و با آنان پیکار نمائید، باشد که خداوند هر که را می‌خواهند پیروز گرداند.

۱۲ - در ۲۵ فوریه (۸ مارس) نیمروز سپاهیان ایران به فرمان شاه پیکار با افغانان را آغاز نمودند، تعبیه لشکر بدین سان بود:
رستم میرزا فرمانده «نگهبانان شاهی»، که برادر وختانگ تفلیسی^(۳) بود

(۱) - سپاهیان ایران از سنوات اول قرن شانزدهم به قزلباش یا سرخ سر معروف شده بودند. عثمانیان این نام را از این جهت به پیروان عشایری شاه اسماعیل داده بودند، که آنان کلاهی دوازده ترکی (یاد بود ۱۲ امام شیعه) به رنگ سرخ بر سر می‌نهادند. مؤلف، کلمه قزلباش را به همه قشون ایران اطلاق می‌کند و در برخی موارد حتی در مورد مردمان کشوری ایران نیز آنرا بکار برده است. (ک.م.و.ل.ل.).

(۲) - مقایسه کنید این مطلب را با آنچه در کتاب Krusinski به نام «انقلاب ایران» چاپ ۱۷۲۹ دبلین ص ۲۲ در شرح این واقعه آمده است. (ل - ل.).

(۳) - رستم میرزا نابرداری وختانگ خان بود و منصب قوللر آغاسی داشت و فرماندهی افواج قوللر به او مفوض بود.

با مردان خویش در میمنه قرار گرفت، اعتمادالدوله^(۱) با لشگریانش در قلب بایستاد، وقورچی باشی^(۲) با قوای خود بر جانب میسر، مقابل امان اله سلطان،^(۳) سپهسالار لشگریان محمود، استقرار یافت.

اعتمادالدوله وقورچی باشی با قوای خود به امان الله حمله کردند. امان الله ۶۰ زنبورك^(۴) داشت، که هر يك را بر روی شتری نهاده بودند. وی آنها را در عقب لشگر قرار داده و شترانی که بر پشت آنها زنبورك سوار شده بود خوابانیده بود. چون ایرانیان بر وی حمله بردند، امان الله مردان خود را واپس کشید، ولی به زودی باز ایستاد و فرمان داد آتش زنبورکها را بر روی ایرانیان گشادند.

(۱) - مقصود محمد قلی خان است که سال پیش به این منصب گماشته شده بود.

(۲) - شیخ علی خان که فرماندهی قورچیان را بر عهده داشت. (ل.ل)

(۳) - شرح کیفیت استقرار سپاهیان ایران و افغانان چنانکه مؤلف آورده است کامل نیست. سید عبدالله مشعشع، والی عربستان با سواران عرب خود در میمنه ایران بود و در قلب لشگر اعتمادالدوله و در جلوی او و مردانش فوج مقدم رستم خان قوللر آغاسی قرار داشت. جانب چپ را علیمردان خان والی لرستان با سواران عشیره خود گرفته بود. سالاری لشگر افغان را امان الله که سواری سخت تجربه دیده بود به عهده داشت. محمود خود در قلب لشگر بود و سرداری سیستانی بنام نصرالله جناح چپ سپاه افغان را زیر فرمان داشت. (ل.ل)

(۴) - زنبورك، که در فارسی به معنی زنبور کوچک است، به تفنگهای سبك و گردان گفته می شود. مامی دوکلراك (Mamie de Clairac) در کتاب «تاریخ ایران از اول قرن حاضر» چاپ پاریس ۱۷۵۰ میلادی جلد اول ص ۲۳۳

«Histoires de Peres depuis le Commencement de ce Siècle Paris, 1750 - VOL 1».

خود درباره آن می گوید:

«Pouvait Porter à la fois une Poignée de balles de mousquet».

(وی این اطلاعات را از زرف اپی سالیمنان گرفته است). (ل.ل).

[پس آنگاه] اعتمادالدوله و قورچی باشی و مردان آنها عقب نشستند و رو به گریز نهادند.

۱۳ - قوللر آغاسی سردار «نگهبانان شاهی»، (رستم خان) دلیرانه به محمود حمله برد، و سه بار افغانها را عقب راند. کار سخت بر محمود دشوار افتاد؛ ولی امان الله پس از راندن نیروهای اعتمادالدوله و قورچی باشی به کمک او آمد. بدین ترتیب امان الله و محمود، سردار نگهبان گارد شاهی را، که با مردانش در میدان جنگ تنها مانده بود، محاصره کردند. وی دلیرانه با محمود به جنگ برآمد، ولی خیلی زود دریافت که موقعیت وی و سپاهیان سخت دشوار گشته است. لشگریان وی نیز راه فرار درپیش گرفتند و او را، در میان لشگر افغان با ۲۰۰ تن افراد «نگهبانان شاهی»،^(۱) تنها گذاشتند. اینان نیز میخواستند بگریزند ولی نمی توانستند. سردار نگهبانان شاهی بر اسبی خوب و راهوار سوار بود، به اعتماد آن کوشید که از معرکه جان بدر برد. وی در پیش و افغانانش بدنبال رو بگریز نهاد. به نهری پهن رسید و کوشید تا اسب خویش را از آن بجهاند، ولی اسب نتوانست از آن نهر پرش کند در آن افتاد. یکی از افغانان که بدنبال وی بود تیزی بر فرق او کوفت. سردار از اسب بزیار افتاد و افغانان دیگر نیزه ها در تن او فرو بردند و هلاکش ساختند.^(۲)

(۱) - برحسب لامامی کلراک (La Mamie de Clairac) جلد اول ص ۲۴۱ این مردان که چهار صد تن مرد دلیر بودند همه گرجی بودند. (ل.ل.).

(۲) - من خود به تازگی این نهر را بازرسی کرده ام. در محل به نام کی برز آباد (Kay-Borz Abad) یا کی بوگندی (Kay-Bugandy) معروف است. این کی بفاصله بعیدی از قناتهای جانب شمال باختری گلون آباد آب میگیرد و به شکل مارپیچ رو بسوی جنوب شرقی پیش می رود تا از ۶۰۰ یاردی خاور قریه گلون آباد گذشته و به دهکده مخروبه کنونی برزآباد منتهی می گردد. این کی نهری پهن و گود است و دیواره آن سفت و ته آن پر لجن است؛ پهنای آن در ←

با قتل این سردار جنگ پایان آمد.^(۱)

۱۴ - در جریان جنگ فوق محمود را خبر رسید که سید عبدالله مشعشع والی عربستان بر خیمه‌گاه وی حمله برده است^(۲) و باید مدد بفرستد. محمود در آن وقت سخت بکار جنگ مشغول بود و خود در وضعی وخیم قرار داشت. در جواب گفت: «بگذار آنان خزانه مرا غارت کنند و اموال مرا بگیرند. اکنون ما را باید که از سر جان به جنگ بپردازیم. اگر آنان پیروز آمدند، اموال ما را خواهند گرفت، دیر یا زود آن اهمیتی ندارد؛ و اگر بخواست خدا فتح و ظفر ما را نصیب افتاد، نه تنها اموال خویش را باز به چنگ خواهیم آورد بلکه همه خزانه آنان نیز از ما خواهد بود. بدین سان والی عربستان بی مزاحم همه خزانه و اموال محمود را به باد غارت داد.

۱۵ - چون جنگ به پایان آمد از ایرانیان ۱۷۰۰ نفر و از افغانان ۱۳۰

بالا ۴۲ و در آنجا که سطح آب قرار داد تقریباً ۱۵ پا است.

(۱) شرحی را که مؤلف از جریان قتل رستم خان آورده است با آنچه در Dagergister، منبعی کاملاً مستقل و معاصر، آمده است تطبیق می‌نماید. جالب توجه است که کیخسرو خان، نابرداری رستم خان و برادر وختانگ خان، بهمین ترتیب وقتی که در سال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۲ هـ. ق) به جنگ افغانان غلزایی مشغول بود، عرصه هلاک گشت. رجوع کنید به Sekhnia Chkheidze's Chronicle که به وسیله مسیو. ف. بروسه (F. Brosset) از گرجی ترجمه شده و در کتاب معروف تاریخ گرجستان وی، جلد ۲، جزء ۲، ص ۳۱ آمده است. (ل.ل).

برای اطلاع از شرح روشن‌تر وقایع جنگ رجوع کنید به لامامی دوکلراک، جلد اول، ص ۲۴۲ - ۲۳۸. که ذکر آن در پاورقی ص ۴۷ کتاب گذشت.

(۲) - در متن لغت صندوق خانه به معنی خزانه به کار رفته است. در سایر منابع آمده است که والی بر خیمه‌گاه محمود حمله برد و با مردان خویش، به جای اینکه از پشت بر دشمن حمله برد، مشغول غارت اموال او شد. (ل.ل).

تن^(۱) کشته شده بودند.

همه ساز و برگ وزینت (کذا فی الاصل) ایرانیان وجباخانه (کذا) آنها بدست افغانان افتاد.

۱۶ - پس از جنگ این اندیشه به افغانان دست داد، که تواند باشد ایرانیان عمداً عقب‌نشینی کرده باشند. از این رو سه روز در قرارگاه خویش باقی ماندند که مبادا بدام افتند.^(۲)

۱۷ - پس از انقضاء سه روز محمود با همه قوای خویش به طرف اصفهان حرکت کرد و هشت روز بر جانب شهرستان^(۳) به جنگ اشتغال یافت، [ولی] پیشرفتی حاصل نکرد و بر او مسلم شد که نمی‌تواند شهر را از این جانب به تصرف درآورد.

۱۸ - محمود دویست نفر افغانی را به گسک،^(۴) ایروان، کچر^(۵) و جلفا^(۶)

(۱) - برآوردی که در اینجا از تلفات ایرانیان و افغانان شده است سخت قلیل و ناچیز است. ژوزف اپی سالیمیان در تذکره خود تاکید می‌کند که تعداد کشتگان ایرانی ۵ هزار تن و از آن افغانان پانصد تن بود. رجوع کنید به خلاصه ترجمه این رساله در کتاب:

A Volume of Oriental Studies Presented to Edward G. Browne

ص ۴۸۸ به قلم پرفسور T.H. Weir (ل.ل).

(۲) - توقف محمود را پس از جنگ سایر منابع تاریخی نیز تأیید می‌کنند بر حسب قول کروزینسکی (Krusinski) (ص ۲۰۵ - ۲۰۶ کتاب وی) حتی وقتی به فکر بازگشت به قندهار نیز افتاد. (ل.ل).

(۳) شهرستان قریه ای است در شمال پلی به همین نام، در کنار رودخانه زاینده رود، بر جانب شرقی اصفهان؛ واز آنجا تا مرکز اصفهان سه میل مسافت بیش نیست.

(۴) Gask

(۵) Kocher

(۶) - این اسامی همه نامهای محله‌های جلفا است ووجه تسمیه آنها از این قرار است که ساکنان ←

فرستاد تا ببیند قشون ایران در آنجا هست یا نه. این دویست نفر به امکنه فوق شتافتند و معلوم داشتند که در آنجا هیچ ایرانی جز برزگران وجود ندارد و هیچکس نبود که با آنان به ستیزه برخیزد. همین افغانان به محمود خبر آوردند که حتی يك نفر ایرانی هم در ناحیت ارمنیان نبود. این امر در ۹ (۲۰ مارس) اتفاق افتاد. ۱۹ - ۱۰ (۲۱ مارس) محمود سوار شد و با همه سپاه خویش به باغ فرح آباد^(۱) رفت، و مقر خویش را در باغ فرح آباد قرار داد، و لشکر را به تصرف محلات گسک، ایروان، تبریز، دشتی و همچنین قاراگل (Qaragel) کچر (Kocher) و جلفا فرستاد^(۲). منطقه اشغالی آنان تا به حد زاینده رود رسید^(۳). در این

اولی این محلت‌ها، نام شهرها و دیه‌های ارمنستان و آذربایجان را که، خود از آنجا آمده بودند، بر محله‌های خویش نهاده بودند.

(۱) - شاه سلطان حسین مبالغ خطیری در ساختمان باغ و قصر خویش در فرح آباد خرج کرد و افراط را در این باب به نهایت رسانید. فرح آباد در جنوب غربی جلفا و به فاصله ۳/۵ میل از مرکز اصفهان قرار دارد.

ولینسکی (Volynsky)، سفیر روسیه، یکبار در سال ۱۷۱۷ میلادی در قصر فرح آباد بحضور شاه بار یافته است. John Bell of Antermony که در هیئت روسی سمت جراح داشته است، فرح آباد را جائی سخت دلپذیر تعریف می‌کند که با گلستانها، چشمه‌ها و آبشارها زینت شده است و دور تا دور آن را باغستانها و چمنزارهایی برای نگاهداری هر گونه حیوانات شکاری احاطه کرده است. (سفرنامه، جلد ۱، ص ۱۹۶) همچنین رجوع کنید به کتاب *A Survey of Persian Art* جلد ۲، ص ۱۳۳۴ - ۱۴۳۶ و کتاب اصفهان در سلسله آثار ایران از M.A. Godard شماره ۱، ص ۱۶۶ - ۱۶۷ چاپ سال ۱۹۳۷ میلادی (ل.ل).

(۲) - اشغال جلفا به دست محمود موضوع قطعه شعری است که سرایون حکیمیان (Serapion Hekimian -) به زبان ارمنی سروده است. رجوع کنید به Bazmavep، در روزنامه ارمنی صومعه سن لازار: «The Armenian Journal of the St. Lazarus Monastery». چاپ ونیز، ۱۸۵۰ میلادی، شماره ۹، ۸ و ۱۱ (ل.ل).

(۳) - در متن ارمنی قریه Chanderu آمده است که بی شبهه تحریفی از کلمه زاینده رود می‌باشد.

منطقه چندین دهکده وجود داشت، که همه آنها را خراب کردند، و هر کس را که بدست آنها افتاد کشتند، و هر چه را که در این دهکده‌هایافتند به باد غارت دادند.

۲۰ - در همانحال محمود به ۷۰۰۰ تن^(۱) از مردان خویش دستور داد که بسوی پل مارنان^(۲) پیشروی کنند و با جنگ راه خود را از آن ناحیه باز نمایند. اینان با سپاهییانی ایرانی درآویختند و محلات چهار سوی بزرگ و کوچک و نیمی از محله عباس‌آباد^(۳) را بگرفتند و غارت کردند. سپس محمود سپاهیان خود را از عباس‌آباد فرا خواند و بدانها گفت: «باید شما دست از جنگ بدارید تا من بتوانم بر همه مداخل و مخارج جلفا، که در مقابل شهر [اصفهان] است، سدها و حصارها برآورم، و چون این [راه]ها را محکم و مسدود ساختیم [آنوقت] می‌توانیم به جنگ ایرانیان بپردازیم، ولی بدون این استحکامات از جنگ سودی حاصل نمی‌گردد».

۲۱ - پس از اینکه محمود جلفا را اشغال کرد، اهالی آن تا چهار روز برای اظهار اطاعت و انقیاد بنزد محمود نیامدند. وی مردانی را به احضار کلانتر و بزرگان جلفا فرستاد و چون جلفائیانی به نزدیک او آمدند، رئیس دیوان عدالت یا قاضی بزرگ دربار محمود، که نامش محمد نشان^(۴) بود، نزد ارمنیان جلفا آمد

(۱) - این رقم بی‌شک اغراق آمیز است. احتمال دارد که عده آنها از ۳۰۰۰ نفر متجاوز نبوده باشد. (ل.ل).

(۲) - غربی‌ترین پلهای اصفهان (در اطراف شهر) بر روی زاینده رود.

(۳) - محله عباس‌آباد در شمال رودخانه زاینده رود واقع شده است و از پل الله وردیخان تا به پل مارنان ادامه دارد. خطاست که گفته شود در این موقع افغانها نیمی از این محله را به تصرف خویش درآوردند. (ل.ل).

(۴) - محمد نشان، بطوری که از کتاب *Friar Alexander of Malabar* بنام *Kort Narigt Van de Seer*

droevig ondergang der residtie - stad Spahan برمی‌آید، مردی بی‌رحم و خشن بوده است. ←

وگفت:

«اینک چهار روز است که ما بدینجا آمده‌ایم، چرا شما برای پای بوسی محمود حضور نیافته‌اید؟ وی بر شما سخت خشمناک شده است و ما را فرمان داده است تا همهٔ ارمنیان را قتل عام نماییم.» ارمنیان پاسخ دادند: «فرمان محمود راست ولی ما را هیچ گناهی که سزاوار قتل عام باشد بگردن نیست. شما چگونه دست خود را بخون ما بی‌گناهان می‌آلایید. ما رعایای وفادار شاه خویش هستیم و نیمی از هم مسکنان ما در جلفا، از مرد وزن و بچه، به شهر اصفهان فرستاده شده‌اند. اگر بی‌احضار شما بیای بوسی محمود می‌آمدیم، و این خبر بگوش شاه یا سرداران او می‌رسید، بی‌شبهه نیمی از ما مردم جلفا را که در شهر هستند از دم شمشیر می‌گذرانیدند. این است علت و سبب اینکه از سر خویش به نزد شما نیامدیم، حالی خواستار عنایت و التفات محمود می‌باشیم».^(۱)

وقتی ارمنیان چنین پاسخ دادند، واسطه آنان، که قاضی یا مفتی بود سخت در پیشگاه محمود بضاعت و الحاح بکوشید تا عذر بی‌گناهی آنان مقبول افتد. محمود جواب داد: «از خون ارمنیان درگذشتیم ولی آنان را ۱۲۰۰۰۰

Friar Alexander که از کشیشان طایفه کارملیت بوده است و در هنگام محاصره در اصفهان توقف داشته است. ماسوف علیه ه. دنلپ (H. Dunlop) ترجمهٔ انگلیسی Kort Narigt را در مجلهٔ شاهی آسیای مرکزی (The Royal Central Asian Journal) جلد ۲۳، ص ۶۴۳ - ۶۵۳ منتشر ساخته است. متن خطی آن در بایگانی مستعمرات هلند Koloniaal Archiv تحت شماره ۱۸۹۳ قسمت ۳۴۶ در هاگ (Hague) از بلاد هلند مضبوط است. (ل.ل.)

(۱) - کروزیسکی در کتاب سابق الذکر خود آورده است (ص ۲۲۲) که چون جلفا سقوط کرد معتبرین و سران آن محلت به اردوگاه افغانان رفتند تا با محمود صلح نمایند. همچنان رجوع کنید به La Mamie de clairac جلد اول، ص ۲۷۶ (ل.ل.).

تومان^(۱) جریمه می‌کنم. باید فوراً فرمان بکار بندند و [آن را] تأدیه نمایند، و [با این گفتار] ارمنیان را مرخص کرد. ارمنیان چون رخصت بازگشت یافتند به نزد محمد نشان رفتند، و خود را به پای او انداختند و با ناله و گریه و فریاد بدو متوسل شدند و گفتند: «ما از کجا چنین مبلغی را می‌توانیم فراهم آوریم که به شما بدهیم. بیایید تا کلید خانه‌های خویش را به شما تسلیم داریم، بروید و هر چه در آنها است برگزید تا از آن شما باشد».

ارمنیان چون تضرع و زاری بسیار کردند، محمد نشان نزدیک محمود خان رفت. در بازگشت خویش مدت درازی با ارمنیان گفتگو کرد و سرانجام آنان را واداشت که با پرداخت هفتاد هزار تومان (۷۰۰۰۰) موافقت نمایند.^(۲) ارمنیان به محمود سند سپردند، و مأموری برای جمع‌آوری هفتاد هزار تومان از جلفا تعیین گردید. مأمور محمود وکلانتر و بزرگان جلفا به دور خانه‌ها راه افتادند، و از هر خانه هر آنچه جواهر، مروارید، طلا، نقره و پارچه‌های زری (زرباف کذا) بود بگرفتند و همه را در جایی جمع آوردند. پارچه‌های زری را، که با تارهای سیم و زر بافته شده بود، به ربع قیمت واقعی به حساب آوردند، جواهرات، مرواریدها و طلا هر چه بود، همه را با ترازوی علافی که با آن جو می‌کشند، وزن نمودند و هر مثقال^(۳) را برابر یک هزار دینار قیمت حساب کردند، به این معنی که آنچه در واقع بیش از ۲۰۰۰۰ تومان ارزش داشت [فقط] نه هزار تومان^(۴) برای آن ارزش

(۱) - این رقم را Krusinski در ص ۲۲۲ و La Mamie de clairac جلد اول، ص ۲۷۶ تأیید می‌نمایند.

(۲) - در این زمان تومان دو لیره و دو شلینگ ارزش داشت. (ل.ل.)

(۳) - هر مثقال وزن ۷۱۱۶ شعیر (حبه grain) است. (ل.ل.)

(۴) هر تومان ده هزار دینار بود (در مغولی تومان بمعنی ده هزار است). در سال ۱۹۳۴ ارزش دینار را ده برابر ترقی دادند از این رو اکنون در هر ریال ۱۰۰ دینار بیش وجود ندارد، همچنانکه هر تومان فقط یک هزار دینار است.

قائل شدند. پس آنگاه ارمنیان گفتند: «اکنون دیگر بیش از این نمی‌توانیم چیزی بپردازیم، باقی را وقتی که راههای شهر (اصفهان) باز شد بر عهده خواهیم گرفت. آنان [افغانان] همچنان ۶۲ دختر^(۱) از جلفا بردند و پس از اینکه مدتی آنها را نگاهداشتند، پنجاه تن از آنها را باز آوردند و ۱۲ تن دیگر را به عنوان زنهای خویش نگاهداشتند.^(۲)

علاوه بر اینها ۵۰۰۰ جامه بلند ابریشمی، (Satin) پنبه‌یی (Ghutini)، پارچه‌های پر پنهان، وشالهای پشمین نیز از [ارمنیان] بگرفتند، و به سربازان خود دادند، که تن پوش خویش سازند. آنان همچنان تعداد زیادی لحاف، تشك وبالش همه از پارچه‌های زری، حریر، قلمکار پنبه‌یی [نفیس] بگرفتند. نه بهای جامه‌ها و نه رختهای پنبه‌یی را هیچکدام بحساب بخشی از جرمانه محسوب نداشتند. از اینها گذشته زیورهای کلیساها را بدزدیدند، و در برخی از خانه‌ها داخل شدند و آنها را غارت کردند و برخی را ویران ساختند.

۲۲ - محمود مخارج جلفا را با دیوار مسدود نمود و آنها را نيك مأمون ساخت. سپاهیان ایران نیز از جانب خویش چنین کردند، و چون این تعبیه‌ها به عمل آمد [طرفین] جنگ را دنبال کردند؛ نتیجه آنکه افغانان نتوانستند يك كف

(۱) - کروزیسکی در صفحه ۲۲۲ کتاب خویش آورده است که افغانها ۵۰ دختر از شریف‌ترین خاندانهای ارمنیان بگرفتند. در Dagregister (یادداشتهای روزانه) هلندی در حوادث روز ۲۵ مارس ۱۷۲۲ آمده است که افغانها ۴۲ دختر از ارمنیان بگرفتند؛ زیباترین آنها را محمود برای خود نگاهداشت، و بقیه را به مشاورین خود واگذاشت. (ل.ل.).

(۲) - بر حسب قول کروزیسکی (ص ۲۲۲) وسایر منابع، این دختران به هنگام دستگیری چنان زاری و شیون و خروش مدهشی از خویش برآوردند که افغانان را نیز دل بر ایشان بسوخت، و بسیاری از آنها را به خانه‌های خود باز فرستادند. (ل.ل.).

دست از شهر را به تصرف خویش درآوردند.^(۱)

۲۳ - محمود که دید نمی‌تواند شهر را بگیرد کوشید تا میانجی پیدا کند، مگر [بر اساس] گرفتن ایالت خراسان و کرمان و [غرامت] چند هزار تومان با شاه آشتی کند، و از اصفهان کنار رود. کسان محمود بوی اندرز دادند: «چنین مکن چون شاه هنوز چندان در فشار و زحمت نیافتاده است که تا بدین حد تنزل نماید، [موافقت کند] چنین سرزمین [وسیع] و پول [هنگفتی] برای تاوان داده شود، و اگر چنین کنی برای ما بد خواهد شد، چه ایرانیان در خواهند یافت که ما در وضعی سخت و نامطلوب قرار گرفته‌ایم». محمود جواب داد: «پس ما را چه باید کرد؟ چندین سختی و مرارت را به خاطر آمدن بدینجا تحمل کرده‌ایم، شهر را نیز نمی‌توان بگیریم، با این همه شما مرا نمی‌گذارید میانجی [نزدیک] شاه بفرستیم»^(۲). محمود و سردارانش بعد با یکدیگر رأی زدند و بر آن

(۱) - در متن ارمنی کتاب کلمه (Koslaken) آمده است، در حالیکه واضح است کلمه (Kaqaiken) به معنی «آزشهر» مقصود می‌باشد. این مسئله نتواند باشد که لغت Koslaken بر حسب اشتباهی در حروف چینی، پیش آمده باشد. چونکه در پاورقی آن متن توضیح داده شده است و مخصوصاً قید کرده‌اند که این کلمه نام محلی است. پرفسور پاتکانوف در یادداشت شماره ۳۵ خویش می‌گوید که نتوانسته است در سایر منابع چنین کلمه و یا اسمی را بدست بیاورد. ممکن است اشتباه از اینجا ناشی شده باشد که در هنگام کتابت کلمه (در رسم الخط ارمنی) حروف دوم و سوم را به هم چسبانیده باشند.

(۲) - لا مامی دوکلراک (La Mamie de clark) باستاند قول ژزف اپی سالیامیان می‌گوید: «محمود در واقع با شاه در این مرحله وارد گفتگو شد ولی شرایط او سخت در نظر ایرانیان سنگین آمد». رجوع کنید به تاریخ او جلد ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱. بنا بر قول کروزینسکی (Krusinski) (ص ۲۰۸) محمود پس از دریافت پیامی از سید عبدالله مشعشع، والی عربستان، که مانند خود او سنی بود، حاکی از اینکه شاه حاضر است وی را امیری مستقل بشناسد، از جمیع حقوق خود بر قندهار صرفنظر نماید و مبلغ بسیار هنگفتی به وی غرامت بپردازد، به شرطی که محمود نیز ←

شدند که چاره‌یی نیست جز اینکه شهر را از چهار سو در حصار بگیرند و همه راهها را بر آن ببندند تا هیچ آذوقه بدان نرسد، و ایرانیان دچار قحط و غلا شوند، تا شاید بدین سان آنان وادار به تسلیم گردند، و اگر از این راه نتوانند شهر را به تصرف درآورند، به هیچ صورت دیگر گرفتن آن ممکن نخواهد بود. محمود این راهنمایی را بپذیرفت، و فرمان داد تا همه راهها را بر شهر مسدود سازند، چنانکه هیچکس نتواند بدرون شهر راه یابد، و بدینسان ایرانیان را در وضعی سخت دشوار افکنند، و متعاقب آن قحط و غلا شهر را فرا گرفت.^(۱)

۲۴ - در جریان این آشفتگی‌ها، سه نفر از خانها، یعنی فرج الله خان از همدان، شاهوردیخان^(۲) و زنگنه خان با پنج هزار تن سپاهی به طرف اصفهان پیش می‌آمدند تا شاه را یاری دهند. جاسوسان محمود وی را بر کماهی این امر آگاه ساختند. وی نصرالله^(۳) سلطان «کور» را فرمان داد تا فوراً با چهار هزار مرد

در مقابل، سپاهیان خود را از اصفهان بردارد، با شاه داخل گفتگو و مذاکره شد. در مقابل این پیشنهادها محمود نیز پیشنهادهایی کرد که در نظر شاه و وزیران وی قابل قبول نیامد. (ل.ل.).

(۱) - این وقایع همه انتظار می‌رفت: چه محمود نتوانست محاصره اصفهان را کامل کند، و همه راهها را بر آن مسدود سازد، مگر وقتی که نه تنها پایگاه محکمی برای خویش در شمال رودخانه زاینده‌رود، و یا نزدیک خود شهر بدست آورد، بلکه نتوانست خط محاصره خود را نیز تا به جانب باختری و شمالی شهر توسعه دهد. البته تا آخر آوریل ۱۷۲۲ میلادی وی بر انجام همه این امور توفیق نیافت. (ل.ل.).

(۲) - شاهوردی خان برادر علیمردان خان والی لرستان بود. (ل.ل.).

(۳) - نصرالله زردشتی واز سیستان بود و بنام «کور سلطان» شهرت داشت؛ چه عادت وی آن بود که يك چشم خویش را ببندد. (رجوع کنید به کروژینسکی Krusinski تاریخ انقلاب ایران، ص ۲۷۴) وی سرداری سخت قابل بود و بی‌شبهه دلیری و کاردانی او در امور لشگری سبب شده بود که با همه اختلاف مذهبی در نزد افغانان به فرماندهی و سپهسالاری برسد. وی در عین حال مردی خوش قلب و مهربان بود و همواره با ارمنیان خوش رفتاری می‌کرد.

به جلو ایشان شتابد.

[این عده چون] سه فرسخ از اصفهان [دور شدند] صبحگاه به ایرانیان که در خیمه‌های خود غنوده بودند رسیدند، بی‌درنگ بر آنان حمله بردند و [بسیاری را] بکشتند و [باقی را] پراکنده ساختند. از ایرانیان ۱۵۰۰ تن کشته شدند و باقی راه فرار در پیش گرفتند. اسلحه، تجهیزات، وسایل، آذوقه و خزانه آنها نیز بدست افغان‌ها افتاد و آنان همه را نزد محمود آوردند.

۲۵ - علیمردان خان که این زمان با ۷۰۰۰ سپاهی در خوانسار بود می‌خواست به کمک شاه به اصفهان برود ولی چون سرنوشت سه خان مذکور بگوش او رسید، در خوانسار توقف کرد.^(۱)

۲۶ - در ماه ژوئیه خان بختیاری^(۲) از راه نجف‌آباد با ۸۰۰۰ نفر به کمک شاه حرکت کرد. به مجرد اینکه خبر رسید يك چنین عده‌یی به کمک شاه می‌آیند، محمود بی‌درنگ نصرالله سلطان «کور» را فرمان داد تا ۴۰۰۰ مرد بردارد و به جلوگیری آنان بشتابد. اینان چون چهار فرسخ یا بیست ورست (Verst) از اصفهان دور شدند بامدادان پگاه به سپاهیان ایران برخوردند و دیدند که آنان در باغها پراکنده شده‌اند و به خوردن میوه اشتغال دارند. کور سلطان و مردانش بی‌درنگ بر بختیاریان حمله بردند و سه هزار تن را به خاک هلاک افکندند و بقیه

(۱) - این گفته صحیح نیست. چه علیمردان خان همین که زخم او بهبود یافت به قصد خلاصی اصفهان از خرم‌آباد حرکت نمود. در راه پیامی نزدیک شاه فرستاد و اکیداً خواستار شد که والی عربستان را، (که البته نه بی‌جهت وی را به عدم انجام وظیفه فرماندهی متهم می‌ساخت)، معزول سازد و او را (علیمردان) بجای او منصوب نماید. شاه امتناع ورزید و علیمردان خان، که نتوانست همکاری سرداران دیگر را، که در اصفهان بودند، جلب نماید؛ به استخلاص شهر توفیق نیافت. (ل.ل.).

(۲) - نام وی قاسم خان بود. (ل.ل.).

سر بگریز نهادند.^(۱)

۲۷ - در همان روز اعتمادالدوله و احمد آقای خواجه، که سردار نگهبانان شاهی^(۲) بود، از دروازه طوقچی^(۳) با هشت هزار مرد از شهر اصفهان بیرون شدند، تا با افغانان درآویزند. اعتمادالدوله خیلی زود رو بفرار نهاد، ولی احمد آقا دلیرانه جنگ کرد. سرانجام وی نیز شکسته شد و راه فرار پیش گرفت. از ایرانیان هزار تن کشته شدند و باقی در حصار شهر گریختند.^(۴)

۲۸ - در این ماه [ژوئیه] کار قحط و غلا در شهر از بد به بدتر گرایید. گندم هر منی^(۵) ۸ تومان بها یافت.

(۱) - با اینکه بختیار یانی، مانند علیمردان خان و مردانش، نتوانستند اصفهان را (از افغانان) مستخلص سازند، بدین آسانی نیز چنانکه در متن آمده است رانده و پراکنده نشدند، و در بیش از يك مورد، شجاعت و جسارت خود را هنگام درآویختن با افغانان ثابت داشتند. (ل.ل).

(۲) - احمد آقا پس از مرگ رستم خان، نابرداری و ختانیگ ششم، به سمت قوللر آغاسی منصوب گشت. وی مردی سخت شایسته و دلیر بود. (ل.ل).

(۳) - دروازه طوقچی که ایک در حال حاضر اثری از آن بر جای نیست بر جانب شمال شرقی شهر قرار داشت. (ل.ل).

(۴) - باید دانست در این واقعه والی عربستان و نه اعتمادالدوله با احمد آقا در کار نبرد با افغانان شرکت داشت، و کوتاه آمدن والی و افرادش در يك لحظه و موقع حساس فتح را به شکست مبدل ساخت. (ل.ل).

(۵) «من» معادل کلمه ارمنی qitr که از ریشه یونانی Litra مشتق شده است. در ایران مایعات و جامدات را هر دو به وزن خرید و فروش می کنند نه به کیل و اندازه. «من» تا پیش از قبول دستگاه متری در سرتاسر کشور به کار می رفت ولی وزن آن نه تنها در ازمئه مختلف بلکه در ممکنه مختلف نیز تغییر می کرد. من تبریز برابر ۶ پوند و ۹ انس انگلیسی است و من شاه یا من شاهی درست دو برابر آن است. من هاشمی که تنها در نواحی و ایالات جنوبی بکار می رود، برابر ۱۱۶ پوند (وزن انگلیسی) است و من ری که فقط در ری و نواحی اطراف آن مورد استعمال دارد در حدود ۳۰ پوند است. منی که در متن بدان اشاره شده است بی شبهه من شاه ←

برنج هر منی ۱۰ تومان.

روغن هر منی ۱۲ تومان.

تخم مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار^(۱).

دیگر در شهر گوسفند، گاو، اسب و شتر باقی نماند که به مصرف خوراک رسد، از این رو آنان [مردم شهر] بخوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت. سایر خوردنیها نیز همچنین سخت کمیاب و به غایت گران بود؛ در نتیجه از شدت گرسنگی مردم شهر، به خوردن گوشت سگان، گر بگان و پوست و فضولات جانوران و کفشهای کهنه و حیوانی که می توانستند بگیرند، ناچار شدند. گرسنگی چندان بود که جوانی پستانهای خواهر مرده خویش را برید، و بسیاری از مردم فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند^(۲). چنین بود قحطی و گرانی در شهر اصفهان، ولی خداوند به ارمنیان رحمت و عنایت فرموده بود، چه در جلفا خوارکیها چندان فراوان بود که نان هر من صد دینار. و یک گوسفند به ۱۵۰ تا ۲۰۰ دینار ارزش داشت، و سایر خوراکیها به همین نسبت ارزان و فراوان بود.^(۳)

۲۹ - شاه که دید تمام راهها بر روی وی مسدود شده است، و هیچ چیز خوردنی در اصفهان باقی نمانده است، و هر روز تعداد مردگان در افزایش است،

→ است که در اطراف اصفهان و سایر مناطق کشور به هنگام پادشاهی شاه سلطان حسین معمول در حال حاضر من شاه (در اصفهان و اطرافش) بکار می رود و معادل ۶ کیلو است. (ک.م.ل.ل.)

(۱) - بطوری که توضیح داده شد در هر تومان پول آن زمان ده هزار دینار وجود داشته است.

(۲) رجوع کنید به Friar Alexander of Malabar در مجله Royal Central Asiatic Journal جلد ۲۳

صفحه ۶۴۹ که یک چنین تفصیلاتی را در این مورد آورده است، و نگاه کنید به کتاب مفید زبده

التواریخ تألیف محمد محسن ورق ۲۰۷ و Daregister در دوازدهم و بیست و چهارم اگوست

۱۷۲۲. (ل.ل.)

(۳) - موضوع بحث Dagreister در ۱۴ ژوئیه ۱۷۲۲ راجع به این است که خواروبار در جلفا ارزان ←

فرمان داد تا شورایی از سرداران و بزرگان دربارش تشکیل یافت و بدانها گفت: «ما نمی‌توانیم محمود را، که اصفهان در حصار اوست، و تمام مداخل و مخارج شهر را بر ما گرفته است، از شهر برانیم. تنها چاره کار این است که فرستاده‌ای نزد محمود فرستیم و ببینیم، اگر بخشی از کشور را به او واگذاریم آیا وی تنها شهر [اصفهان] را برای ما رها می‌کند یا خیر؟ همه با وی در این سخن هم آواز شدند. [پس] شاه فرستاده‌ای نزد محمود فرستاد و بدو فرمان داد: «برو و به هر طور که بتوانی با محمود کنار آی، [تنها] بدین شرط که وی با ما بر سر صلح آید، این شهر را بگذارد و کنار رود».^(۱)

۳۰ - شاه فرستاده خویش را به نزد محمود گسیل داشت و پیام داد: «پنجاه، شصت تا صد هزار تومان پول نقد، ایالات کرمان و خراسان را به شما می‌دهم، و دخترم را هم به عنوان عروس نزد تو می‌فرستم. بیا با هم صلح کنیم، و چون پدر و فرزند باشیم؛ [هیچ شرط دیگری هم لازم نیست] تنها تو باید که از سر این شهر برخیزی و بر کنار روی». فرستاده به نزد محمود رفت و از هر آنچه شاه گفته بود وی را بیاگاهانید.

۳۱ - محمود با این پیشنهادها راضی نشد و فرستاده را چنین پاسخ گفت: «صد هزار تومان و ایالاتی که به من پیشکش می‌کنی هم اکنون از آن من است.

و فراوان بود. (ل.ل).

(۱) - برحسب آنچه در Dagregister آمده است، محمود در اوایل ماه اگوست پیشنهاد صلح نمود، ولی شرایط اوسخت بر شاه و اطرافیان‌ش سنگین افتاد. در آن زمان هنوز امیدی به استخلاص شهر می‌رفت. با این وصف دو ماه بعد هر نوع امیدی از این گونه بر کنار نهاده شد، و شرایط چندان وحشت‌انگیز گردید که شاه و امرایش ناچار شدند با تسلیم بلا شرط موافقت کنند. در میان همه منابع و مدارک دیگر، نگاه کنید به نامه نماینده شرکت هند شرقی انگلیسی مقیم اصفهان مورخ ۲۲ (۳۱ اکتبر) ۱۷۲۲ میلادی در مجموع اسناد ایران و خلیج فارس

(Persia and Persian Gulf Records) جلد چهاردهم. (ل.ل).

پول وکشور مرا داری به من می دهی. دیگر آنکه دختر خود را به من می دهی. دختر تو مرا به چه کار می آید؟ دختران وکسانت را همه به بندگان خویش خواهم داد. آنچه را که اندیشیده ای همه بر معیار عقل نادرست است. من دست از اصفهان بر نخواهم داشت». محمود چنین پاسخ داد [سپس] فرستاده شاه را مرخص کرد وبدو فرمان داد برود وهمه را آنچه که شنیده است با پادشاهش باز گوید.^(۱)

۳۲ - فرستاده، بمحض بازگشت. شاه را بر آنچه از محمود شنیده بود آگاه ساخت. شاه و بزرگان [دربارش] به فکر فرار^(۲) از شهر افتادند. ولی چون دیدند که راهها همه بسته است وراه فراری در بین نیست، به مشورت پرداختند و[سرانجام] به این نتیجه رسیدند که هیچ چاره جز تسلیم نیست، تا خود و شهر را بدست محمود بسپارند. این تصمیم در روز ۱۱ (۲۲ اکتبر) گرفته شد.

۳۳ - در روز ۱۲ (۲۳ اکتبر) برای شاه فقط سه نفر شتر باقی مانده بود. وی آنها را قربانی کرد وگوشت آنها را در میان مردم تقسیم نمود، و با چشم اشکبار نماز و دعای خویش را به جای آورد. ظهر همان روز، شاه با بزرگان [دربارش] سوار بر اسب شد،^(۳) تا به پای کوه صفه پیش راند ودر آنجا عنان باز

(۱) - محمود، که می دید اصفهان دارد نفس آخرین خود را می کشد؛ دیگر برای قبول هیچ شرطی آماده نبود. نماینده شرکت هند شرقی انگلیسی شرایط محمود را جسورانه وقاطع توصیف می کند چنانکه از شاه می خواست خود به پای خویش به اردوگاه دشمن رود ودر آنجا برای زندگی وتاج و تخت خویش به مراد دل واراده محمود اعتماد نماید. نگاه کنید به نامه مورخ ۲۰ (۳۱ اکتبر) که از این پیش نیز بآن اشارت رفت. (ل.ل.).

(۲) - این بیان درست نیست. شاه تا اواخر ژوئیه در اندیشه کوشش برای فرار بود، ولی در آنوقت دیگر در نظر او آشکار شد که دام بیش از اندازه سخت است. (ل.ل.).

(۳) - بر اسبهایی که از محمود به عاریت گرفته شده بود سوار شدند. چون هر آنچه اسب در شهر وجود داشت خورده شده بود. (ل.ل.).

کشید. از آنجا کسی را به نزد محمود فرستادند تا وی را آگاه سازد که شاه برای دیدار او آمده است، وی خواهد خویش را در پناه حمایت و حراست او قرار دهد. افغانان پاسخ دادند که محمود به خواب است، و باید صبر کنند تا از خواب بیدار شود. در واقع محمود خواب نبود، ولی از روی عمد به فرستاده چنین پاسخ دادند. آنان شاه را بر پشت اسب نیم ساعت پای کوه صفه در آفتاب نگاهداشتند و سپس به نزد محمودش بردند.^(۱)

۳۴ - وقتی که شاه وارد اطاق شد. محمود نشسته بود. محمود برخاست و شاه بدو گفت «سلام علیکم». محمود که، بر چهره شاه نظر نمی کرد و چشم بر کف اطاق دوخته بود، جواب داد، «وعلیکم السلام». محمود [سپس] نشست و شاه را بجائی^(۲) پائین تر بردند که در [آنجا] وی نیز بنشست. با دست خود، شاه جقه^(۳) از سر پوش خویش جدا کرد و به وزیر [اعتمادالدوله] محمود داد و از وی خواست آن را به محمود بدهد تا بر سر خویش بگذارد. وزیر [اعتمادالدوله] آنرا بگرفت تا به محمود دهد و او از گوشه چشم بدو چنان می نگریست که جقه را قبول نخواهد کرد.

بنابر این وزیر (اعتمادالدوله) آن را به شاه باز گردانید، وی آن را بگرفت و خود به جلو شتافت و بر سر پوش محمود نصب کرد و به او گفت: «فرزند به موجب گناهان من، خداوند مرا بیش از این لایق سلطنت نمی داند. اینک حق

(۱) - به قصر فرح آباد که محمود آنجا را اقامتگاه خویش قرار داده بود. (ل.ل.).

(۲) - و بنابر این البته در موقعی قرار می گرفت که کمتر محترم و با افتخار تلقی می گردید.

(۳) - جقه نیمتاجی مرصع به جواهر و آراسته به پره های نفیس بود. آنرا علامت سلطنت می دانستند و بر طرف راست عمامه نصب می کردند. نگاه کنید به پیکر شاه سلطان حسین کار نقاش چیره دست و هنرمند هلندی کورنلیوس دو برین (Cornelius de Bruyn) مقابل ص ۲۱۰ جلد اول کتاب سفرهای او (چاپ لندن ۱۷۳۷). (ل.ل.).

تعالی سلطنت مرا به تو می‌دهد این است علامت و نشان پادشاهی که من بر سر تو گذاردم، سلطنت تو طولانی باد». شاه چون این سخنان بگفت بجای خویش بازگشت. پس قهوه به مجلس آوردند و نخست محمود شاه نوشید. یکنفر سردار بلوچی با محمود بود، وی نزدیک شاه آمد و بدو گفت: «چرا چنین کاری را کردی؟» وبا تسلیم شدن خود چنین روزی به سر ما آوردی و ما را این سان خانه خراب نمودی و خود و ما را بنده و برده محمود ساختی؟»^(۱)

محمود دو روز شاه را نزد خود نگاهداشت، و در این مدت وی در امر معیشت و خورد و خوراک خویش از محمود جدا بود.

۳۵ - عصر همین روز^(۲)، محمود سپهسالار لشگر خویش، امان الله سلطان، را با دو هزار افغانی به شهر فرستاد تا راه آنان را بکشایند، و نگهبانان ایرانی را، که جابجا در مداخل و مخارج شهر گماشته شده بودند، بر کنار سازند. و همچنان کاخ شاهی (دولت خانه) را به تصرف آورند. امان الله با دو هزار افغانی روانه شهر شد، راهها بگشود، نگهبانانی از خویش برگماشت، و سپس به کاخ

(۱) - این توصیفی که از نخستین دیدار شاه سلطان حسین و محمود به عمل آمد آشکارا بر اساس روایت ژرف اپی سالیمیان (Joseph Apisalaymian)، که خود حضور داشته است، مبتنی می‌باشد. همچنین، تا درجه‌ی، درست با شرح نسبتاً جامع و ممتعی که کلراک (Clairac) در تاریخ خود آورده، و آن هم باز از ژرف اپی سالیمیان گرفته شده است، (جلد اول، ص ۳۴۲ الی ۳۴۴)، و با شرحی که خود ژرف در یادداشت‌های ترکی (Turkish Memorandum) خود آورده است تطبیق می‌نماید. رجوع کنید به ترجمه این یادداشت‌ها به قلم پرفسور ویر (Weir) در صفحه ۴۹۹ کتاب (A Volume of oriental Studies Presented To E.G. Bowne) و همچنین نگاه کنید به شرح این واقعه در کتاب من موسوم به «سقوط سلسله صفوی و تصرف ایران بدست افغانها» ص ۱۷۱ - ۱۷۲. تا آنجا که معلوم شده است ژرف اپی سالیمیان تنها فرد غیر مسلمانی است که ناظر این واقعه غم‌انگیز بوده است. (ل.ل.).

(۲) - ۲۲ اکتبر.

شاهی رفت و آنجا را نیز تحت حفاظت نگهبانان خویش قرار داد.^(۱) همه اطفالی که در اندرون شاه بودند، حرم (کذا فی الاصل) پادشاه، دختران، خواهران و کنیزکانی که در حرم خانه شاهی بودند سخت بخروشیدند و چنان به گریه و افغان فریادهای جانکاه از جگر برمی کشیدند که صدایشان در همه شهر منعکس می شد. امان الله به محمود در فرح آباد خبر فرستاد، که شهر را [به تصرف] گرفته است، و کاخ شاهی [در دست اوست]، و همه جا نگهبانان او [به پاسداری مشغول] هستند. بدین سان خاطر محمود مطمئن گردید.

۳۶ - صبحگاه ۱۴ (۲۵ اکتبر) محمود و شاه سوار شدند و به سوی شهر راندند. ۱۲ نفر سوار [پیش قراول] در جلوی محمود حرکت می کردند، و بر مذهب شاه^(۲) لعنت می فرستادند، و از راه پل شیراز^(۳) و خیابان خواجه جلی می آمدند، [تا] داخل شهر شدند. شاه خود را از محمود به کنار کشید و از راهی آرام [کم جمعیت] به قصر رفت. مردم شهر از محلت خواجه تا به قصر شاهی پارچه های زری و زرباف گرانبها در راهها گسترده بودند، که بر همه آنها محمود سوار بر اسب عبور نمود. محمود با سپاهیان^(۴) که فریاد می کردند الله الله از در چهار حوض داخل کاخ شد. چنین بود وضعی که محمود بدان سان به اصفهان درون شد و آنرا به تصرف آورد و محمود شاه شد. در جنگ، محمود پنجاه هزار تن از ایرانیان را بکشت، و صد هزار تن نیز در شهر از قحط و غلا بمردند، به این نحو جمعاً یکصد و پنجاه هزار تن^(۵) [در این واقعه] تلف شدند. گفته اند که در این

(۱) - این شرح با آنچه محمد محسن در کتاب زبدة التواریخ ورقه ۲۰۸a آورده است تطبیق می نماید. (ل.ل.).

(۲) - مقصود مذهب شیعه اثنی عشریه ۱۲ امامی است. (ل.ل.).

(۳) - یعنی پل خواجه.

(۴) - اگر چه درباره ایرانیانی که در جنگ کشته شده اند اغراق شده است، باز هم عده کسانی ←

جنگ از افغانها بیش از دو هزار نفر هلاک نشدند.^(۱)

۳۷ - در ۱۷ (۲۸ اکتبر) محمود خزانه شاه را بر گشود تا آن را به تصرف آورد. مبلغ ۴۰۰۰ تومان نقد، سنگهای گرانبهای بسیار، مروارید، پارچه‌های نفیس زری، که تارهای آن طلا یا نقره بود، و گوناگون زینت‌ها در آن بدست آورد. پول نقد کمی که در آنجا بدست آمد از این جهت بود که در طول مدت نه ماه (کذا)^(۲) محاصره شهر، شاه به هر يك از سربازان خود سه سکه طلا اضافه حقوق (دنلق)^(۳) می داد تا در جنگ دلگرم باشند، و افغانان را برانند^(۴) ولی همه اینها بیهوده و بی حاصل ماند.

۳۸ - محمود، شاه سابق را در قصر^(۵) منزل داد که در آنجا زندگی [جدید]

→ که در جریان محاصره از بیماری و گرسنگی تلف گشته اند گمان می رود کمتر از ۱۰۰۰۰۰ تن باشد. (ل.ل).

(۱) - هر چند عده کشتگان افغانی بسیار کمتر از ایرانیان بوده است باز هم بناچار باید از افغانان بسیار بیشتر از ۲۰۰۰ تن کشته شده باشند (ل.ل).

(۲) - این مدت خیلی طولانی به قلم آمده است. روابط شهر بیش از پنج ماه یکسره و بکلی با خارج منقطع نگردید. حتی اگر آغاز محاصره را، از تاریخ ۱۲ مارس، که نخستین حمله بر شهر به عمل آمده، حساب کنیم، باز هم کمتر از هفت ماه و نیم شهر در محاصره بوده است. (ل.ل).

(۳) - لغت ترکی که در این مورد بکار می رود (دنلق) به معنی اضافه پرداخت و فوق العاده حقوق است.

(۴) - کلرک (La Mamie de Clairac) به استناد قول ژرف اپی سالیمیان می گوید: (جلد اول، ص ۳۳۱ - ۳۳۲): «در آرزمان حتی دو سکه به هر يك نفر سرباز ساده می دادند. تأدیه چنین حقوق سنگینی خزانه را خالی کرد و در نتیجه شاه مجبور شد مبالغ هنگفتی از کمپانی های هند شرقی و هلند وانگلیس و بازرگانان وام بگیرد». (ل.ل).

(۵) - فریار الکساندر (Friar Alexander) می گوید: (ص ۱۶۵) که شاه سابق در حرم خویش زندانی گردید. از طرف دیگر محمد محسن می نویسد که وی در آینه خانه (عمارتی شبیه ←

خویش را آغاز نماید و سه تن از زنان وی را نیز بدو داد.

در روز نوروز بهرام (کذا) (۲۵ مارس) شاه از محمود خواست که سه تن دیگر از زنان وی را به او بدهد و نام آنها را ذکر کرد. آن زنان را به وی باز دادند. وی همچنان برخی گوهرها را درخواست کرد که باز باو داده شد. وی گوهر سازان را فرمود تا زینتهایی چند از این [گوهرها] برای زنانش بسازند، و چون سالار گوهریان زینتهایی که ساخته شده بود نزد او آورد. بدو گفت: «آیا می‌دانی که مرا پولی [در بساط] نیست که بتوانم مزد شما را بدهم؟ از محمود خواهم خواست که اجرت زحمت شما را بپردازد».

محمود همچنان يك «یوزباشی»^(۱) افغانی را با [چند] فراش معین کرد که پیوسته از شاه پاسبانی کنند، [و رویهمرفته] با وی خوب رفتار کردند و سلامتی او را حفظ نمودند. محمود گاهی از شاه بازدید می‌نمود، و گاهی نیز «بیگلر»^(۲) خود را برای دیدار او می‌فرستاد. شاه به محمود گفت: «من به قزلباشان عقیده پیدا کردم و بدین جهت امروز چنین در بدبختی و محنتم. تو نباید به آنان اعتماد کنی، چه همه خیانتکار هستند. همه را بکش و از آنها هیچ چشم داشت نیکی نداشته باش، زیرا که با من خوب نکردند [با تو هم نخواهند کرد].».

شش ماه پس از گرفتن اصفهان محمود به شاه گفت: «بر آن سرم که تو را به قندهار بفرستم، تا خود به چشم خویش آنجا را به بینی» پس از افغانان سرهنگی را بر وی گماشت و فرمان داد تا او را به قندهار ببرد. در گلون آباد که

چهلستون، که سابق بر این میان پل خواجو و کاخ سعادت آباد برپای بود، [و مسعود میرزا ظل السلطان آنرا خراب کرد و اینک اثری از آن بر جای نیست]، محبوس گشت. رجوع کنید به زبدة التواریخ، ورقه ۲۰۸a. (ل.ل.).

(۱) - فرمانده صد نفر، چون یوز در ترکی به معنی صد است.

(۲) - کذا فی الاصل.

نخستین منزل این سفر بود، شاه بیمار شد، واز غصه واندوه به گریه وزاری پرداخت، وبه سرهنگی که مأمور همراه وی بود متوسل شد و اظهار داشت: «من دیگر پیر و سالخورده‌ام، چرا محمود مرا به قندهار می‌فرستد؟ مرا در آنجا چه باید کرد؟» سرهنگ به محمود خبر داد که شاه بیمار است واز شما درخواست دارد اجازت دهید باز گردد. محمود فرمان داد، به سرهنگ بنویسند که «ملا»^(۱) را به اصفهان باز آورد. شاه از گلون‌آباد بازگشت، ومنزلگاه سابق او را در قصر با زنان پنجگانه‌اش باو باز دادند ومحمود در رفت او را می‌پرداخت».^(۲)

۳۹ - از پسران و برادران شاه، که تعداد آن به ۳۵ نفر می‌رسید، همچنان نگاهداری می‌کردند. از افغانان يك نفر یوزباشی با افرادش مأمور بودند آنها را تحت نظر قرار دهند، ولی با آنها خوش رفتاری می‌شد، ومحمود در رفت آنان را می‌پرداخت.

۴۰ - محمود، شاه وفرزندانش را سخت می‌پایید، چون یکی از پسران او^(۳) [شاه] از اصفهان به تبریز گریخته بود، واگر این شاهزاده از اصفهان نگریخته بود، محمود همگی افراد خاندان شاه را نابود کرده بود.

۴۱ - محمود یکی از دختران شاه را به ازدواج خویش درآورد. سایر دختران وخواهران شاه وهمگی زنان حرم را در میان امراء ویوزباشیان او

(۱) - وقتی که شاه سلطان حسین جوان بود نظر به علاقه او به خواندن قرآن ودعا او را ملا حسین لقب داده بودند. (ل.ل.).

(۲) - این داستان که محمود می‌خواسته است شاه سلطان حسین را به قندهار بفرستد به نظر صحیح نمی‌آید ودر هیچیک از منابع دیگر اشارتی در تأیید آن به عمل نیامده است. (ل.ل.).

(۳) - مقصود طهماسب میرزا فرزند سومین شاه سلطان حسین است که در شب ۷ (۸ ژوئن)

۱۷۲۲ میلادی با دسته نیرومندی ملازم از اصفهان گریخت. رجوع کنید به پاورقی ص ۴۰

این کتاب. (ل.ل.).

[محمود] تقسیم کردند.

۴۲ - وقتی محمود اصفهان را گرفت، کسانی که برای عرض تبریک به نزد او آمدند نکشت ولی آنان را که چنین نکردند احضار کرد، اموال آنان را مصادرت نمود و آنها را هلاک ساخت.

۴۳ - محمود ده نفر از امیران قزلباش را در سمت‌های آنها باقی گذاشت.^(۱) ولی اعتمادالدوله سابق را اعتمادالدوله (کذا) خویش ساخت و با قورچی‌باشی و قوللر آغاسی به همین نحو رفتار نمود. بدین دو نفر اخیر فرمان داد تا همه افراد ابواب جمعی خویش (قوللر و قورچیان) را جمع آورند و ترتیبی دهند که حقوق مقرر ایشان پرداخت شود و همواره برای خدمت حاضر باشند.

۴۴ - در ۲۹ اکتبر (۹ نوامبر) محمود شورای بزرگی فراهم آورد که در آن همه سرداران ایرانی و افغانی حاضر بودند. وی اعتمادالدوله، قورچی‌باشی و قوللر آغاسی را مخاطب قرار داد و گفت: «شما [خوب] می‌دانید که بعلت عدم لیاقت شاه حسین چگونه تشکیلات کشور در روزگار پادشاهی او از هم پاشید. وی دادگری نمی‌دانست، نادان بود و نالایق. تا اینکه من اینجا هستم، نمی‌خواهم شما مثل پیش باشید. می‌خواهم که ریشه فساد را از این شهر برکنم، و آنان که

(۱) - این سخن تا بدانجا که در متن آمده است صحیح است ولی گیلاننتر بر آن نمی‌افزاید، که در حقیقت محمود این سمت‌ها را مضاعف ساخت و سرداران خویش را در زیر نظر وزیران ایرانی قرار داد و بدین ترتیب نه تنها سرداران خویش را به فن و هنر پیشوایی و فرمانفرمایی آشنا ساخت بلکه همچنان آنان را به مراقبت و مواظبت اعمال ایرانیان گماشت. وی تمام ایرانیانی را که به شاه خویش خیانت کرده بودند، به جز سید عبدالله مشعشع والی عربستان، هلاک کرد. بر جان این شخص بیخشیید، شاید بدین جهت که به وی برخی وعده‌ها داده بود، و دیگر اینکه وی مثل او پیرو تسنن بود، ولی او را از سمت خویش معزول نمود و به زندان انداخت. (ل.ل).

خوبند ومرا صادقانه در دل خویش دوست می‌دارند، میل دارم سالاری وقدرت ببخشم، پاداش نيك عطا كنم وآنها را از ديگر كسان بر كشم وبمقامات عالی رسانم. اينك مطمئن هستم كه شما بمن نیازمندید. بگوئید بدانم چگونه می‌توان شاهزاده [طهماسب میرزا] را دستگیر کرد، تا حاكم حكومت كند وبزرگتر بزرگتری وخون ریختن باز ایستد». سرداران حاضر سوگند یاد کردند وسوره فاتحة الكتاب را عنوان حجت وشاهد قرائت نمودند كه از این پس صادقانه خواستار وی باشند واز خون خود در راه خدمت وی دریغ نورزند. سپس اعتمادالدوله [ایرانی] به محمود گفت اگر فرمان رود به شاهزاده نامه نویسم [او را استمالت وتحريض نمایم] كه خود بحضور رسد وسر به خدمت شما فرود آرد. محمود جواب داد: «دلیلی در دست نیست كه بتوان گفت شاهزاده خود بیای خویش واز سر رای خود بیاید واطاعت مرا گردن نهد؛ [بنابر این] باید بزور ونیروی شمشیر وی را حاضر ساخت. سرداری تعیین خواهم نمود كه با لشگر به قزوین رود تا وی را دستگیر سازد واینجا بخدمت آورد».

۴۵ - در ۳۰ اکتبر (۱۰ نوامبر) محمود سرداران خویش را گفت كه لشگریان خود را آماده سازند. سردار بزرگ امان الله سلطان، اشرف سلطان^(۱) ونصرالله كور سلطان شش هزار افغانی ودو هزار ایرانی را آماده ساختند. وی ۶ هزار افغانی را در زیر فرماندهی سرداران فوق قرار داد، وفرمانده دو هزار ایرانی را به برادر اعتمادالدوله سپرد، وبه این ترتیب ۸۰۰۰ تن سپاهی جمع آورد.^(۲)

(۱) - اشرف پسر عموی محمود بود وروابط آنها خوب نبود وبه سختی می‌گذشت، چون كه محمود برای اینکه رئیس غلزاییان شود، در سال ۱۷۱۷ میلادی عبدالعزیز پدر اشرف را به قتل رسانیده بود. (ل.ل).

(۲) - كلراك باستناد قول ژرف ایی سالمیان می‌گوید كه این نیرو شامل ۶ هزار تن افغانی و ۴۰۰۰ تن خارجی (Etrangers) بود، ودر اواخر نوامبر از اصفهان بیرون شد. نگاه كنید به كتاب تاریخ ←

در ۲ (۱۳ نوامبر) این هشت هزار تن سپاهی با سرداران خویش از اصفهان به سوی قزوین روان شدند تا آن شهر را تسخیر کنند و شاهزاده را دستگیر نمایند و به اصفهانش بیاورند.

۴۶ - در ۳ (۱۴ نوامبر) محمود ایشیک^(۱) آقاسی اعتمادالدوله را به سمت وزیر به کاشان گسیل داشت. این وزیر جدید فوراً این خبر را به وسیله قاصدی به کاشان فرستاد. کاشانیان که بدین سان از ورود حاکم جدید آگاهی یافته بودند، با تشریفات شایان از وی پذیرایی کردند.

۴۷ - امان الله خان^(۲) که با لشگریان خویش در حرکت بود، در بیرون کاشان توقف کرده بود، وزیران [حاکمان] جدید و قدیم، همراه کلانتر وریش سفیدان کاشان، برای دیدار امان الله خان با هدیه‌های نفیس بیرون شدند. امان الله خان با مهر بانی و شفقت بسیار با آنان رفتار کرد و گفت: «باید مطمئن باشید، که با عنایات و توجهات محمود، ما خوب بر شما حکومت خواهیم راند.» کاشانیان قالی‌ها و پارچه‌های زری (زری پای انداز)^(۳) به افتخار و احترام این امان

او، جلد ۲، ص ۲۶ - ۲۷. کروزینسکی (Krusinski) می‌گوید (ص ۲۶۰) که محمود ۸۰۰۰ تن از بهترین افراد سپاه خویش را به امان الله سپرد، ولی ذکرى از افراد ایرانی بعمل نمی‌آورد. محمد محسن صاحب زیده التواریخ می‌گوید (ورقه ۲۱۰ a) که این سپاه مرکب از ۳۰۰۰ تن افغانی و یک هزار تن قزلباش بود. گمان می‌رود برآوردی که این مؤلف از سپاه افغان کرده است بیشتر به صحت و اتقان نزدیک باشد، چه بعید به نظر می‌رسد محمود توانسته باشد سپاه بزرگتری را برای این منظور اختصاص دهد. (ل.ل.).

(۱) - برای اطلاع از امور راجعه به این شغل رجوع کنید به تذکرة الملوك به تصحیح پروفیسور مینورسکی، قسمت فارسی، ص ۱۲ - ۱۴ و قسمت انگلیسی ص ۱۱۸. (ل.ل.).

(۲) - مؤلف این سردار را بی هیچ تفاوتی، امان الله خان، امان الله، امان الله سلطان، امان الله سلطان بزرگ می‌نامد.

(۳) - کذا فی الاصل و شاید «پای انداز زری» مقصود بوده است یعنی قالیچه، سجاده (پای ←

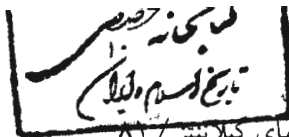
الله گسترده بودند، تا وی در راه خویش به قم، بتواند سوار بر اسب خود در کاشان از روی آنها عبور نماید.

۴۸ - امان الله چون با سپاه خویش [بر کنار] شهر قم رسید نتوانست بدان شهر درون شود. چه قمیان با نیروی [مسلح] به مخالفت آنها برخاستند. بدین سان قم را همچنان بگذاشتند و به سوی ساوه به جلو شتافتند. در آنجا با ۶۰۰۰ تن سپاهیان ایران برخوردند، که لشکرگاه ساخته بودند. لشکریان ایرانی چون افغانان را نزدیک دیدند، راه فرار در پیش گرفتند. افغانان همچنان ساوه را نیز بگذاشتند و جلوتر شتافتند. چون شاهزاده در قزوین شنید که افغانان از ساوه گذشته‌اند، نخواست که بیشتر در آنجا بماند و بزنگان (زنجان) گریخت.^(۱)

۴۹ - چون افغانان به قزوین نزدیک شدند، اهالی شهر خرد وکلان با سنج ودهل (موسیقی کذا) برای پذیرایی و تهنیت آنان بیرون شدند و با حشمتی تمام، در حالی که در زیر سم اسبان امان الله و سپاهیانش قالی‌ها گسترده بودند، آنان را به شهر درآوردند و هر کس را فراخور مقام خویش منزل دادند.

→ انداز زری. که سخت گران بها است.

(۱) - طهماسب میرزا، که در ۱۴ صفر (مطابق ۱۴ نوامبر) در قزوین خود را شاه خوانده بود، چندان کوشش وجوشی از خویش برای جمع‌آوری سپاه وحمله بر افغانان ابراز نداشت. بر عکس وی و سردارانش، بجای فراهم آوردن لشکر برای استخلاص اصفهان، دل بعیش وعشرت نهادند. در کار خویش این شاهزاده چندان بی‌دانش و فرهنگ بود که چون زمستان نزدیک آمد، بی‌آنکه ببانداش محمود، بناچار بسوی وی عطف عنان خواهد نمود سپاهانی که نزد وی بودند مرخص نمود و چون امان الله راه بدو نزدیک کرد به زنجان بگریخت و از آنجا رهسپار تبریز گشت. رجوع کنید به کتاب زبدة التواریخ محمد محسن ورقه ۲۱۰ b وکلراک (Clairac) جلد ۲، ص ۲۷.



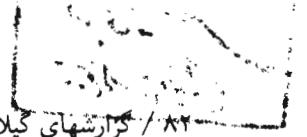
ترجمه گزارشهای کیلانتر / ۸۱

۵۰ - چندروز پس از تصرف قزوین، امان‌الله خان از مردم شهرخواستار آذوقه شد و آنان نیز با شتاب چند هزار من کار سازی داشتند و برای تهیه باقی مانده به کوشش و تدبیر پرداختند.

۵۱ - دوز بعد امان‌الله بیست هزار تومان نقد از قزوینیان مطالبه نمود. قزوینیان سخت در پرداخت این مبلغ چانه زدند، وچندان پای فشردند تا افغانان را بشش هزار تومان راضی کردند. قزوینیان برای جمع‌آوری این مبلغ و بقیت آذوقه، که [هنوز] کار سازی نشده بود، فوراً به تکاپو افتادند. امان‌الله، از همه اینها گذشته [پیام] فرستاد و مطالبه ۶۰ دوشیزه نمود. این مطالبه آخرین سخت بر قزوینیان گران افتاد، ولی باز هم بر عهده گرفتند که این دخترکان را نیز جمع آورند و تسلیم نمایند.^(۱)

۵۲ - به هنگام تصرف قزوین، امان‌الله خان ۳۰۰ تومان نیز از ارمنیان مطالبت نمود. ولی چون ارمنیان این شهر سخت مستمند و تنگ دست بودند، و قزوینیان همه گواهی دادند که اینان را چیزی نیست تا از عهده پرداخت [آن مبلغ] برآیند و روز به روز در رفت معیشت خویش را فراهم می‌آورند؛ امان‌الله گفت: «هر مبلغی که به شاه پیشین می‌داده‌اید اینک نیز به دوازده نفر مرد رزم آزمای گرجی که همراه من هستند بپردازید و هر يك را نیز دختری بدهید». گرجیان در رفتار ناهنجار خویش با ارمنیان سخت بی‌پروایی کردند وچندان با آنان ناستوده معاملت نمودند، که حتی افغانان نیز از چنین بیدادگری پرهیز داشتند، و وقتی قزوینیان بر افغانان برآغالیدند و آنها را بشکستند، بر آن سر

(۱) - این تفصیلات در سایر منابع که به نظر رسیده است نیامده است؛ ولی دلیلی هم در دست نیست که معتقد شویم صحیح نیست و یا نابجا است. بی‌شک امان‌الله در قزوین رفتاری سخت دشوار با قزوینیان در پیش گرفته بوده است. (ل.ل).



بودند که همچنان آن گرجیان را هلاک سازند، ولی همان ارمنیان گرجیان را مخفی کردند و نگذاشتند ایرانیان بر آنان دست یابند.^(۱)

۵۳ - امان الله محصلانی^(۲) بر مردم شهر گماشت، تا پول نقدی که بر آنان نهاده بود مطالبت نمایند، و همچنان در تحویل دختران تسریع کنند. اینان قزوینیان را برشمردند و گفتند: «باید همین امروز آنان [دختران] را تسلیم دارید وگرنه دشنام خواهید شنید، بد رفتاری خواهید دید و سرانجامتان گردن خواهیم زد.» شکیبایی و بردباری قزوینیان در اینجا به پایان رسید. نصرالله کور سلطان، که با هزار تن سپاهی به ابهر و خرم دره آمده بود، در هر دو جا با مقاومت سخت مردم مواجه آمد، و افغانان با از دست دادن ۳۲۰ تن مرد [جنگی] به قزوین عقب نشستند. مردم شهر قزوین، که رشادت و شجاعت اهالی این دهکده را بشنیدند، سخت دلیر شدند و با خود گفتند ادامه چنین وضعی قابل تحمل نیست. با یکدیگر رای زدند و چنین نهادند که: «ما را بدین صورت زندگانی نیست، بهتر آن باشد که با افغانان پیکار کنیم بکشیم و یا کشته شویم و به هر صورت از قید محنت خلاص و آزاد گردیم».

۵۴ - در روز ۲۰ (۳۱ دسامبر)^(۳) محصلان افغانی بیرون شدند و بر قزوینیان فشار آوردند که: «پولها و خواربار کجاست و دختران کجایند؟ همه را بیاورید و تحویل دهید و اگر نه همچون سگانتان بکشیم و زار به خاک اندازیم».

(۱) - در سایر منابع از رفتار ارمنیان و یا کیفیت اعمال ۱۲ تن گرجی از سپاهیان امان الله ذکری به عمل نیامده است. (ل.ل).

(۲) - این واژه در آن زمان بجای کلمه «مأمور» رایج و مصطلح بوده است.

(۳) - بر حسب قول ژرف ایی سالیمیان که در تاریخ کلرک (Clairac) جلد ۲، ص ۵۵ نقل شده است شورش بر علیه افغانان در روز ۸ ژانویه ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هجری) آغاز گردید. این تاریخ را نیز محمد علی حزین در کتاب خویش آورده. (ل.ل).

رئیس محصلان افغانی گفت: «ای سگان! تا چند و تا کی ما را می فریبید؟ اگر امروز پول، خواربار و دختران را نزد ما نفرستید، همه را قتل عام خواهیم کرد.» يك نفر لوطی پاسخ داد: «سگ ما نیستیم، سگ شمايید و آن کس که شما را فرستاده است.» بشنیدن این سخنان دست محصل مالیات بسوی شمشیرش رفت تا مگر لوطی را بکشد، ولی وی چالاك تر بود، شمشیر برآهیخت و محصل مالیات را به دو نیم کرد.^(۱) پس آنگاه قزوینیان طلبها کوفتن^(۲) گرفتند تا مردان خویش را فراخوانند، که با افغانان به جنگ برخیزند.

همین که امان الله شنید که قزوینیان شوریده اند و سر جنگ دارند دو تن از سرداران را فرمان داد به محل واقعه شتابند و آنان را رام سازند. این سرداران و مردان آنها، چون بدان مکان رسیدند، از اصلاح کار عاجز ماندند. قضا را امان الله که دید فتنه بالا می گیرد و چاره یی [جز جنگ] نیست به نفس خویش با سپاهیان بدان صحنه آمده و سپس سوار گشت و بر آنها حمله برد. بسیاری از آنها را بکشت و دیگران را تا بخانه های خود پیرا کنید و سپس در سه محلت شهر آتش افکند و آنها را یکسره ویران ساخت.

هم بدان گاه که این آشوب و شورش در کار بود، سرداری قزلباش با یکصد و پنجاه تن^(۳) سپاهی قاجار^(۴) به شهر داخل شد و بر افغانان حمله برد.

(۱) - از عبارت متن خوب آشکار نیست که لوطی شمشیر خود را برکشیده است (و به این اعتبار بایستی که او خود نیز شمشیری داشته باشد) یا اینکه شمشیر محصل مالیات را گرفته است و او را با همان تیغ بھاك هلاك انداخته است.

(۲) - مقصود نقاره است و (عجب اینکه) امان الله (با همه خوی سپاهیگری خویش) روح جنگ آوری نيك قزوینیان را به حساب نیاورده و به چیزی نشمرده بود. (ل.ل).

(۳) - پرفسور پاتکانوف (Prof. Patkanov) بخط این رقم را ۱۱۵۰ تن آورده است.

(۴) - دخالت قاجاریان در این واقعه جایی دیگر در منابع موجود ذکر نشده و کمتر احتمال صحت ←

افغانان، به اندیشه اینکه سپهسالار با همه نیروهای خویش بدیشان حمله‌ور شده است، پشت بگردانیدند و بر جانب علی قاپو در میدان شاه روی آوردند. قزوینیان دلیری خویش باز یافتند، از خانه‌ها بیرون شدند و در میدان شاه گرد آمدند و [چندان] بر افغانان فشار آوردند که اینان به ناچار به کاخهای شاهی گریختند، و از آنجا، با ویران کردن دیواری، در جایی دور افتاده، بسوی اصفهان راه گریز برداشتند.

در این جنگ امان الله تیر برداشت، ولی چون گلوله در شانه وی جای گرفته بود از پای در نیامد.

در این جنگ از افغانان ۱۲۰۰ تن کشته شد.^(۱) اشرف افغان از قزوین به اصفهان نگر یخت، بلکه با یک صد تن از یاران خویش راه قندهار را پیش گرفت.^(۲) امان الله، با ۶۰۰ تن از قزوین عقب نشست و چون به آرا سنگ (Arasang) رسید، با چهار هزار تن سپاهی ایران برخورد و بی‌درنگ بر آنان حمله برد. ایرانیان بگریختند و آنچه از مال و بینه داشتند برای افغانان باز گذاشتند و آنان همه را برگرفتند و به اصفهان بردند.^(۳)

هنگام گریختن از قزوین، دارایی افغانان از نقد و جنس به ۳۰۰۰۰ تومان

→ دارد. (ل.ل).

(۱) - کلراک (Clairac) نیز به نقل از ژرف اپی سالیمیان تلفات افغان را ۱۲۰۰ نفر ذکر کرده است. رقم ۴۰۰۰ نفر کروزینسکی (Krusinski) خیلی اغراق‌آمیز است. (ل.ل).

(۲) - کلراک در اینجا نیز باستناد قول ژرف اپی سالیمیان همراهان اشرف را ۳۰۰ تن ذکر می‌کند. (ل.ل).

(۳) - از این واقعه در سایر منابع ذکر می‌شود که میان نیامده است و سخت به نظر غیر محتمل می‌آید؛ چه سپاهیان افغان پس از آنهمه آسیب که بدانها رسیده بود، دیگر تا مدتی حوصله و طاقت جنگ نداشتند. (ل.ل).

می‌رسید، که [همه را] در آنجا [قزوین] باقی گذاشتند. قزوینیان همه این خواسته را به تصرف آوردند و افغانان با شرمساری و خفت راه اصفهان در پیش گرفتند.^(۱)

با افغانان دو هزار تن ایرانی نیز تحت فرمان برادر اعتمادالدوله [ایرانی] در قزوین بودند. این دو هزار تن با فرمانده خویش در قزوین باقی ماندند. ۵۵ - وقتی که امان الله با ششصد تن افراد خویش در عقب‌نشینی خود به کاشان رسید، کاشانیان دروازه‌های شهر را بر بستند و از راه دادن وی سرپیچیدند. آتش بر وی بگشادند، و با وی به جنگ درآمدند.

۵۶ - محمود از شنیدن وقایع قزوین و شکست نیروهایش [در آنجا] سخت آزرده شد. هر روز به نفس خویش بر اسب سوار می‌شد و دوبار در گرد شهر می‌گردید، مبادا که اصفهانیان از قزوینیان سرمشق گیرند و بر او بشورند. وی به لطفعلیخان قوللر آقاسی^(۲) و تفنگچی آقاسی گفت: «می‌خواهم شما را به عنوان فرستادگان خود نزدیک شاهزاده فرستم، تا شاید با وی کنار آید و میان من و او را آشتی دهید. از آنجا که می‌خواهم با شکوه و حشمت فراوان عزیمت نمایید، هر کدام از سرداران و بزرگان را که بخواهند با شما همراه شوند، برگزینید.» در همان حال قورچی باشی را فرمانی داد تا همگی افراد [تحت فرمان] خود را

(۱) - پرفسور پاتکانوف (Prof. Patkanov) این جمله را چنین آورده است که: «قزوینیان این جمله را به تصرف خویش درآوردند و بر اثر افغانان به اصفهان رفتند» واضح است که در ترجمه این عبارت سهو واضح اتفاق افتاده است.

(۲) - لطفعلی خان داغستانی نواده فتحعلی خان داغستانی بود که شاه سلطان حسین بروی خشم گرفت و بی‌حرمت ساخت و به این اتهام دروغ، که وی در صدد بدست آوردن تخت و تاج است، دیدگان جهان بیش را کور نمود. بر اثر سعایت رقیبان، بدنبال این واقعه، وی از سمت حکومت فارس و سالاری قوای آنجا هم معزول گردید. (ل.ل.).

جمع آورد تا در پیش روی وی رژه روند.

از هنگام تصرف اصفهان به دست محمود، بزرگان^(۱) [امراء] از خانه‌های خویش خارج نشده بودند، با اینهمه چون شنیدند که فرستادگانی بنا است [نزد شاهزاده] گسیل شوند، همگی بیرون آمدند تا با لطفعلیخان همراه گردند. با این عمل زیرکانه، محمود بزرگان [امراء] را از مخفی‌گاه خود بیرون کشید، وقزلباشان را بفریفت که به عنوان فرستاده به نزدیک شاهزاده گسیل خواهند شد تادل خوش دارند ومطمئن باشند که به تبریزشان خواهند فرستاد. محمود این نیرنگ را از آن روز که قزلباشان بر وی نشورند.^(۲)

۵۷ - در روز ۱۳ (۲۴ ژانویه)، در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هجری)، هنگام ظهر امان الله خان به اصفهان برگشت. عصر همانروز محمود شاه (کذا) لطفعلیخان را فرمان داد تا با لشگریانش بیایند از جلوی وی بگذرند. برادر بزرگ محمود قلیخان، که داروغه [اصفهان] بود، همچنین فرمان یافت که به خدمت آید. اعتمادالدوله وقورچی باشی ولشگریان آنها همچنین به حضور محمود شاه (کذا فی الاصل) رسیدند.

محمود شاه^(۳) نخست فرمان داد لطفعلیخان را دستگیر کنند وداروغه وبرادرش را سر از تن جدا سازند؛ [سپس] همه کسانی را که می‌خواستند با لطفعلیخان نزدیک شاهزاده به تبریز روند، بفرمود در حضور خویش گردن زدند. اینها همه از خانها، بیك‌ها وبيك‌زاده‌ها بودند. وی همچنان با حضار

(۱) - واژه‌ای که در متن بکار رفته است «بيك‌زاده‌ها» است یعنی فرزند امراء.

(۲) - رجوع کنید به کلاک (Clairac) جلد ۲، ص ۶۰. کروزینسکی در ص ۲۶۵ کتاب خود می‌گوید

محمود بزرگان ایرانی را در مجلسی دعوت کرد و سپس آنها را بکشت. (ل.ل.).

(۳) - کذا فی الاصل.

قورچی باشی فرمان داد؛ [سپس] او را دستگیر ساخت و با همه پیر وانش هلاک ساخت. بعد فرمان داد تا اعتمادالدوله را، به علت اینکه برادرش در قزوین مانده است، گردن زنند. در آن وقت دو سردار افغانی که از قزوین بازگشته بودند، در پیشگاه محمود حاضر بودند، آنان خود را بر پای محمود افکندند و به تضرع وزاری گفتند:

«اگر برادرش [اعتمادالدوله] در قزوین نبود، قزوینیان همه ما را به دیار، عدم فرستاده بودند. هم برادر او بود که جان ما و دیگران را نجات داد، و می خواست با ما به اصفهان باز گردد، ولی چاره ای نداشت نمی توانست چنین کند. اینک اگر می خواهید او را بکشید، چه بهتر که ما را پیش از او هلاک سازید.» محمود به الحاح و تمنای آنان گوش فرا داد، و از جان اعتمادالدوله درگذشت، و فرمان داد که همچنان در مقام خویش باقی بماند. سرداران و بزرگانی که کشته شدند ۱۴۸ تن بودند. روز دیگر وقایع نویسنده (کذا) پادشاه سابق - شاه سلطان حسین - وجه دار باشی (کذا) او را هلاک ساخت.

پس از این قتل عام (کذا فی الاصل) مردم سخت بترسیدند و به هراس افتادند، کسی در کوچه ها و خیابانها دیده نمی شد، و بدرون شهر نمی آمد و به این سبب خوار و بار و آذوقه یی به شهر نمی آوردند. سرداران [افغانی] به ناچار به محمود شاه گزارش دادند، که «چون چنین کشتاری در مرأی و منظر عام بدست شما صورت حصول یافت، دیگر کسی به شهر قدم نمی گذارد، و آذوقه یی به شهر نمی رسد، و ما سخت در تعب و قحط و غلا افتاده ایم.» از این رو دیگر محمود کسی را در علن نمی کشت و هر وقت می خواست کسی را از قید حیات خلاص سازد به اختفاء می کوشید. آنان [افغانان] شهر را محلّت به محلّت کاویدند، و هر آن قزلباش را که بیافتند به کاخ حکومتی (دولتخانه شاهی) بردند و پنهان هلاک

کردند. تعداد کسانی که بدین سان چشم از جهان بر بستند به یکهزار و ششصد^(۱) نفر بالغ گردید.

۵۸ - در ۱۵ (۲۶ ژانویه) از جانب حسن پاشا [حاکم] بغداد فرستاده‌ای (ایلچی) با یکصد و بیست تن همراهان خود به اصفهان رسید. نام این فرستاده عثمان آقا بود. این فرستاده آمده بود که تصرف اصفهان را بدست محمود تهنیت وتبریک گوید. محمود یک نفر یوز باشی را با افراد او، تا یک فرسخ بیرون از شهر اصفهان، پیشواز فرستاد، تا او را پذیره شود وبا احترام وافتخار شایسته به شهر آورد. وی همچنان مأمور مهمانداری سفیر بود. چون فرستاده به شهر رسید او را در خانه‌یی خوب فرود آوردند، و خواروبار در بایست او را از قبیل روغن، برنج، نان، گوشت ومرغ وغیره همه روزه بدو می‌رسانیدند، ولی پول نقد هیچ به او ندادند. محمود شاه (کذا) محمد نشان^(۲) را نزدیک سفیر فرستاد وبه او اطلاع داد که: محمود می‌خواهد اعتبارنامه‌های شما را ببیند باید که آنها را به من تسلیم دارید تا به نزدیک وی برم.» فرستاده پاسخ داد: «حسن پاشا مرا دستور فرموده است که این نامه را در دست شخص محمود بگذارم». محمد نشان این سخن را به محمود برد. ده روز پس از رسیدن سفیر [عثمانی] به اصفهان محمود شورای بزرگی برپا داشت که خود محمود نیز در آن جلسه حضوریافت. وسپس به احضار سفیر فرمان داد و او را هم به جلسه آوردند. محمود از پیش

(۱) - این رقم خیلی پائین آورده شده است. کروزینسکی (Krusinski) می‌گوید (ص ۲۶۴) که محمود سه هزار تن از لشگریان گارد شاهی سابق را به قتل رسانید وهمچنان بسیاری دیگر را هلاک ساخت. کلراک (Clairac) می‌نویسد (جلد ۲، ص ۶۴) رویهمرفته ۸۰۰۰ کشته شدند. (ل.ل).

(۲) - بطوری که از این پیش به ذکر آمد محمد نشان قاضی بزرگ ویا مفتی دستگاه محمود افغان بود. (ل.ل).

دستور داده بود که هزار تن افغانی را با لباسهای زری (زرباف کذا فی الاصل) و خز ملبس دارند و در آنجا که جلسه شورا برگزار می شد بایستند. جلسه شورا سخت با شکوه و جایگاه آن فراخ بود. تنها او [محمود] و سفیر نشسته بودند، و بجز آنها، دیگر کس را اجازت نشستن نداده بودند. همین که جلسه شورا به پایان آمد، محمود اعتبارنامه های سفیر را خواند و گفت که چون او [در حقیقت] فرستاده نیست بلکه به جاسوسی آمده است قصد دارد که وی را به زندان اندازد و در آنجا از گرسنگیش هلاک سازد. مفتی محمود شاه با این رفتار دمساز نشد و به شاه گفت: «فرستاده هر چه که باشد، امروز سفیر است و سفیر مأمون است، شما را نمی سزد که با وی چنین رفتار کنید.» محمود با این پیشنهاد موافقت کرد، و فرستاده را بیست و یک روز نگاهداشت و سپس او را هدیه ای مختصر عطا نمود و خلعت (کذا) بخشید. آنان همچنان نامه های او را جواب نوشتند و به او دادند تا با خویش [به بغداد] برد.

۵۹ - این ژرف اپی سالیمیان^(۱) از پیش فرستاده را می شناخت از این رو فرستاده شاطر باشی (کذا) خویش را نزدیک او فرستاد و خواستار شد که با او دیدار کند، چون که باویش کاری افتاده است. ژرف، که تن پوش ترکان در بر کرده بود، نزد او رفت. فرستاده از رویدادهای اصفهان پرسید و گفت: «شما که اینجا بوده اید مرا از هر آنچه رفته است آگاه سازید.» با اینهمه ژرف تنها او را از رویدادهای اخیر آگاه ساخت. و از آنچه مهم شمرده می شد سخنی با وی نگفت. چند روز بعد، او [فرستاده] دوباره کس در پی او فرستاد و پرسید: «درآمد گمرگ بندر چه اندازه است»^(۲)؟ ژرف پاسخ داد که به گمان او [این درآمد] به سالی

(۱) - Josph Apisalaymian در ترجمه درست از اصل متابعت شد چون بطوری که از این عبارت برمی آید گیلاننتر با اشاره به ژرف اپی سالیمیان مرجع اطلاعات خود را روشن می دارد. (م.م).

(۲) - مقصود بندر کمبرون یا بندر عباس است. بر حسب قرار داد شاه عباس اول با کمپانی هند. ←

پانزده هزار تومان بالغ می‌شود، ولی در حال حاضر چندان کشتی در آن بندر رفت و آمد ندارد. بندر بسته است و همه کشتی‌ها به بندر بصره می‌روند و درآمد گمرکی را آنان [ترکان] می‌گیرند.

[خود] این مرد [ژزف] هم به من گفت که فرستاده را بدینسان پاسخ داده است، ولی سالهای قبل از فرانسویان شنیده است که در آمد گمرکی [آن بندر] به سالی چهل هزار تومان می‌رسیده است؛ خود وی (ژزف) در سال ۱۷۲۱ میلادی (۱۱۳۵ هـ.ق) آنجا بوده است. در آن زمان اجاره (کذا) سالیانه بندر ۱۷ هزار تومان می‌بوده است.^(۱) فرستاده همچنان درباره درآمد مروارید بحرین پرسش کرد. به این پرسش ژزف پاسخ داد که دیگر از بحرین هیچ درآمدی حاصل نمی‌شود. چونکه چندین سال است آن جزیره بدست اعراب مسقط افتاده است. غواصان مروارید پراکنده شده‌اند و دیگر کسی نمانده است که به جستجوی مروارید بپردازد. بحرین ویران شده است. ژزف مرا گفت: «من این پاسخهای نادرست را به فرستاده (عثمانی) از آن رو گفتم که مبدا به بغداد رود و از آنجا به عزم تسخیر بحرین بدان سو عزیمت نماید.»^(۲) من خود بتحقیق

→ شرقی انگلیسی، درباره اقدامات مشترك دولت ایران و آن کمپانی بر علیه پرتغالیها در قلعه هرمز، مقرر بود که کمپانی هند شرقی انگلیسی در قبال خدمت خود، نیمی از درآمد گمرکی بندر عباس را دریافت نماید و از پرداخت گمرگ در آن بندر بخشوده باشد. (ل.ل).

(۱) - تحقیق این ارقام ممکن نگردید. (م.م).

(۲) - سلطان ابن یوسف، امام مسقط، در سال ۱۷۱۷ میلادی (۱۱۲۹ هجری) بحرین را بگرفت. با کمک کشتی‌های پرتغالی، ایران سال بعد آنجا را باز گرفت. با این همه مقدر نبود که ایران آنجا را مدت مدیدی در تصرف داشته باشد، چونکه شیخ جبار طاهری، که اسماً تابع ایران بود، در سالهای آشفته پس از ترکتازی افغانان در ایران، جزایر بحرین را به تصرف خویش درآورد. قوای شیخ جبار آنجا را در تصرف خویش نگاهداشتند تا اینکه نادر شاه آنها را در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۴۸ هجری) بیرون راند. (ل.ل).

رسانیده‌ام که عایدات بحرین ۱۸ هزار تومان است.»

فرستاده بر مبنای این اطلاعات اظهار داشت: «درآمد ایران خیلی زیاد است چون من به اسلامبول برسم از سلطان عثمانی (خواندگار) استدعا خواهم کرد که ۱۶ هزار تن سپاهی با من کند تا به اصفهان بیایم و این کشور را تا به قندهار تسخیر نمایم. افغانان به کسی وجیزی شمرده نمی‌شوند. این کیفری است که خداوند ایران را بدان مبتلا ساخته است.»^(۱)

۶۰ - در ۴ (۱۵ فوریه) فرستاده عثمانی را رخصت بازگشت دادند، ولی محمود شاه فرمان داد وی را آگاه سازند که نباید هیچ بنده و کنیز ایرانی را به همراه ببرد و اگر چنین کند بی‌حرمت خواهد شد.

در روزی که قرار بود این فرستاده از اصفهان بیرون رود، يك نفر یوزباشی افغانی با افرادش به يك فرسخی اصفهان بیرون فرستاده شد و در آنجا باز ایستاد. در همان حال یوزباشی دیگری در دروازه طوقچی با افرادش آماده گردید، تا بتوانند در این هر دو جا فرستاده (عثمانی) را، وقتی بیرون می‌رود، بازرسی نمایند و ببینند آیا کسی از ایرانیان را با خود همراه دارد یا نه. این یوزباشیان ۱۲ تن ایرانی در حاشیه فرستاده بیافتند و همه را در حضور او گردن زدند. آنان همچنان دو نفر زن را در صندوقها پنهان ساخته بودند که با خود ببرند.^(۲)

(۱) - این سخن یادآور گفتار معروف نجم‌الدین کبری است که در فتنه مغول فرموده بود. «باد استغنا و بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد». (م.م).

(۲) - مقایسه کنید این بیان را با آنچه کلرک آورده است که باز هم بر اطلاعات زرف ایی سالیمن مبتنی است. وی می‌گوید (جلد ۲، ص ۶۰) وقتی که فرستاده از اصفهان بیرون شد «در دو محل احوال و انتقال او و حاشیه‌اش را بکاویدند. یکی در دروازه شهر و دیگری به فاصله يك فرسنگی اصفهان برخی صندوقها را که باز کردند و بازرسی کردند، دو کنیزك ایرانی از آنها بدر ←

۶۱ - چون فرستاده از اصفهان به همدان رسید، خان همدان به فرمان شاهزاده (طهماسب میرزا) وی را ۴۵ روز به صورت حبس نظر (Goiz dudsaqi) تحت مراقبت قرار داد. فرستاده حجت می‌آورد، که وی نه برای خیانت به شاه سابق نزد محمود رفته است، بلکه بدین مقصود راه اصفهان برداشته است تا بتحقیق رساند که چه اتفاق افتاده و حقیقت واقعه چه بوده است. پس از ۴۵ روز، با رسیدن فرمانهای تازه از جانب شاهزاده، فرستاده را رها کردند. وی چون به بغداد رسید حسن پاشا را دید که در کار فرستادن قوا به همدان برای استخلاص او است. پس از بازگشت وی آن نیروها مرخص شدند و پراکنده گشتند. وی دو روز در بغداد بماند، و سپس بشتاب با همراهی يك صد تن راه اسلامبول در پیش گرفت.

۶۲ - محمود با ترکان دوستانه رفتار می‌کند، ولی ایرانیان تاکنون با وی به راه دوستی نرفته‌اند و علامتی از محبت خود بدو نشان نداده‌اند.^(۱)

۶۳ - محمود لشگر به جانب شیراز^(۲) فرستاد، و بر حاجی باقر، همان عربی که تا آن وقت روستاهای آن ناحیت را زیر فرمان داشت، حمله برد. لشگریان محمود سپاهیان حاجی [باقر] را بشکستند و بپراکندند و خواربار بسیار از آنها بیاوردند، چندانکه قیمت آذوقه در شهر اصفهان اندکی تنزل یافت.

→ آوردند که بر فورشان خنجر زدند (شکم دریدند). آنان (افغانان) همچنان چند غلام ایرانی بیافتند که به جامه ترکان درآمده بودند تا به آسانی در پناه فرستادگان ترك خود را خلاص کنند. (ل.ل).

(۱) - این سخن با آنچه در متن از این پیش راجع به رفتار محمود با ترکان و فرستاده آنها آمده است مخالف است.

(۲) - این لشگر که در زیر فرمان نصرالله بود، به شیراز نرفت و فقط تا قمیشه. که دو منزل در جنوب اصفهان است، پیش رفت. رجوع کنید به کلراک (Clairac)، جلد ۲، ص ۶۸.

۶۴ - محمود نصرالله کور سلطان را با ۱۲۰۰ نفر سپاهی [برای تاراج] به همدان فرستاد. خان همدان برای مقابله وی با ۵۰۰۰ تن مرد [از شهر] بیرون آمد. افغانان بر این ۵ هزار ایرانی حمله بردند و آنان را چنان از جای برکنند که بناچار [بدرون حصار] شهر واپس کشیدند.

افغانان دوبار بر همدان حمله بردند، ولی در هیچکدام کاری صورت ندادند. ناگزیر به دره گز^(۱) عقب نشستند و به ویران ساختن روستاها و دیه‌ها، کشتن روستاییان و چپاول اموال اینان اشتغال یافتند. آنان همچنان ۵ هزار خانوار سنی را از دره گز به اصفهان کوچانیدند.^(۲)

۶۵ - پس از گرفتن اصفهان، محمود از ارمنیان، اروپاییان، (فرنگان)، مسلمانان، (ترکان)^(۳) و مولتانیان، جریمه‌ها و تاوانها بستد و مالیاتها بست. بر سوی دیگر این صفحه شرح و صورت ریز آنچه را که وی به انواع مختلف، بصورت پول نقد، پیش کش، خلعت، تاوان و بهانه‌های گوناگون، از آنها گرفته است آورده‌ام. نخست غرامتی بالغ بر هفتاد هزار تومان بر ارمنیان جلفا نهاد که ۱۷ هزار تومان آنرا نقد دریافت کرد و باقی را سند گرفت، و چون نتوانستند در مدت مقرر هفتاد هزار تومان را پردازند، چهار تن اشخاص زیر را گردن زد:

(۱) - مقصود دره گزین است که ناحیتی بر جانب شمال همدان است.

(۲) - نظر به قلت قوای خود در اصفهان با مقایسه با استعداد و امکانات ایرانیان، محمود سیاست خود را این قرار داد که رفته رفته سنیانی، نظیر طوایف در گزین را جانشین اهالی شیعه اصفهان سازد. البته همه آنها، که به همراهی نصرالله به اصفهان رفتند، به میل و اراده خویش به این کار دست نزدند و بسیاری از آنان در راه پراکنده شدند. رجوع کنید به کلراک (Clairac) جلد دوم ص ۷۲ و کروزیسکی ص ۲۶۸ که تعداد اهالی دره گزین را ... / ۱/۰۰ تن برآورد کرده و می‌گوید مردمی سخت زورمند و دلاورند.

(۳) - ارمنیان اغلب ترك را به معنی مسلمان می‌آورند.

خاچیک^(۱) کلانتز [جلفا]، سرهت^(۲) پسر گریگور خالدارنتز،^(۳) مانوک سامبوری^(۴) و سرهت پسراکوپجان کولاکاپنتز^(۵)

بعلاوه آنان (افغانان) می‌خواستند اکوپجان پسر هوسپ خالدارنتز را نیز بکشند، ولی در اینجا مأمور [افغانی] عظیم مساعدت کرد و جان او را نجات بخشید؛ ولی برای او البته خیلی گران تمام شد، چه مبلغ هنگفتی پول در این راه صرف نمود.^(۶) بدین‌سان ارمنیان را آرام نگذاشتند، تا همگی ۵۳ هزار تومان

(۱) Khachik -

(۲) Sarhat -

(۳) Gregor Khaldarentz -

(۴) Manook samburi -

(۵) Akopjan Kolakapaentz -

(۶) - قبور این ارمنیان که بدست افغانان کشته شدند هنوز در کلیساهای ارمنیان در جلفا دیده می‌شود. برخی از این قبور را سنگهایی است که بر روی آنها شروح مفصلی حاکی از کیفیات امر نوشته شده است. فریار الکساندر (Frir Alexander of Malabar) در کتاب خویش (Kort Narigt) اسامی قربانیان ارمنی را که در اینجا آمده است محرف و مقلوب ذکر کرده است، رجوع کنید به RCAJ، جلد ۲۳، ص ۶۵۰. (J.J.).

چنین گوید این ضعیف مترجم پارسی که روز ۲۵ / فروردین ۱۳۷۰ / برای تحقیق در این امر به راهنمایی آقای لئون میناسیان محقق و دانشمند فعلی ارمنی مقیم جلفای اصفهان خود برای بازدید از تربت این شهیدان به جلفا رفتم و قبور اینان را پیدا کردم و دیدم وسخت متأثر شدم. معلوم شد عده کشته‌شدگان این واقعه زیاده‌تر بوده و سخن گیلانتز به حقیقت پیوست. آقای میناسیان مسطورات روی قبور را برای من خواندند و بعداً در طی مرقومه خود به اینجانب متن مسطورات روی قبور را هم برای من فرستادند که با سپاس فراوان از ایشان در اینجا درج می‌کنم. آقای میناسیان تذکر می‌دهند که تمام این مسطورات به نظم و نثر نیز در کتاب «تاریخ ارارنه جلفا تألیف مورخ ارمنی Haratoon Herdanian صفحه ۲۲۹ - ۲۳۱ آمده است. این کتاب در سال ۱۸۸۰ م در اصفهان به چاپ رسیده و نسخه ارمنی آن در کتابخانه کلیسای وانگ موجود است.

را بستند. منابع مالی آنها [ارمنیان] سخت کاهش یافت و بسیاری از آنها از

→ بر روی سنگ تربت سرهت خالداریا نتنز در بالای مسطورات آن نقشی دیده می‌شود سخت تأثرآور به این صورت که يك افغانی دارد با شمشیر کسی را گردن می‌زند و در بالاتر از آن صورتی است که عده‌ای را بسته‌اند و منتظر چنین سرنوشتی هستند.

اینک برای تتمیم فایده نام و محل دفن آنها را با استناد به مرقومه آقای میناسیان می‌آورم:

۱ - قبر سرهت خالدار یا نتنز در محوطه کلیسای گریگور، محله (کوچه) میدان کوچک خیابان خاقانی واقع است. در روی سنگ قبر بعد از نقشی که ذکر آن گذشت چنین آمده است: «این است قبر سرهاد (سرهد - سرهت) فرزند گریگو خالداریان (خالدارانتز) که افغانها برای پول او را گرفتند، شکنجه کردند و بعد کشتند. در اینجا دفن شد - ۱۸ داما ۱۱۷۱ تاریخ ارمنی مطابق ۱۷۲۲ میلادی.

۲ - قبر مانوک واقع است در کلیسای استپانوس در محله هاکوپچان جلفا. و روی سنگ قبر چنین نوشته شده است: «این است قبر مانوک پسر خواجه ملکم چهل ساله که بدست افغانها افتاد. نه ماه او را شکنجه کردند و بعد شهید شد هر کس بر تربت او بگذرد از خداوند برای او آمرزش طلب کند ۱۸ داما ۱۱۷۱ تاریخ ارمنی مطابق ۱۷۲۲ میلادی. این شخص را گیلانتز مانوک سامبوری می‌نامد. غیر از قبر این دو نفر که نام آنها در صورت گیلانتز آمده است ۳ قبر دیگر را هم یافتیم به این شرح:

۱ - قبر هاروتون مدفون در کلیسای حضرت مریم در محله و میدان بزرگ جلفا. در روی قبر او نوشته شده است: «این است قبر هاروتون فرزند دکتر میناس که بی‌گناه بدست افغانها کشته شد. به تاریخ ۲۴ ماه ناخا ۱۱۷۱ تاریخ ارمنی مطابق ۱۷۲۲ میلادی.

۲ - قبر گالستان مدفون در کلیسای هوانس - محله چهارسو در جلفا و روی تربت او نوشته شده است: «این است قبر گالستان که بی‌تقصیر در محله دشت جلفا کشته شد. فرزند شهید خاجیک دکتر حاذق داغدیده در سن ۳۰ سالگی بقیه لا یقره (کذا در نامه آقای میناسیان).

۳ - قبر پانوس مدفون در کلیسای گریگور میدان جلفا و مسطورات روی سنگ گور او چنین است: «این است قبر پانوس جوان که بی‌تقصیر شهید شد. فرزند کوچک خواجه‌مان که در قلب برادران سوک (کذا) فراوان گذاشت به تاریخ اول ماه ناخا ۱۰۷ ارمنی مطابق ۱۷۲۲ (توضیح اینکه تاریخ آزاریای ارمنی ۱۶۱۵ سال کمتر از میلادی است).

←

تنگدستی بیچاره و درمانده شدند.

۶۶ - وی [محمود] تاوان و غرامت هندیان را به ۲۵ هزار تومان رسانید، که از این مبلغ ۲۰ هزار تومان پرداختند و ۵ هزار تومان را نتوانستند بپردازند. همه این هندیان پراکنده شدند. بر اینها کار بطوری سخت افتاد که برخی زهر خوردند و خود را بکشتند، و برخی دیگر از اندوه و غصه هلاک شدند یا راه گریز در پیش گرفتند. تنها عدهٔ خیلی از هندیان در شهر [اصفهان] باقی ماندند. اینها به مسلمانان پول وام داده بودند و سند گرفته بودند و گورها، طلا، نقره و زینت‌ها (کذا) بگروگان سته بودند. محمود همه این نفائس را بی‌پرداخت بها از آنها بستد، و حتی این مسئله را نیز رعایت نکرد که آنها را بابت غرامت آنان محسوب دارد. مغازه آن مولتانیا که مرده و یا گریخته بودند به ناچار بسته شده بود، ولی محمود بفرمود تا آنها را بگشادند و هر چه در آنها بود ببرند.

۶۷ - وی [محمود] جرمانه سنگینی بالغ بر ۲۰ هزار تومان بر حکیم‌باشی

→ بر روی قبر این سه تن ذکری از کشته شدن آنها بدست افغانها نشده است ولی آقای میناسیان نوشته‌اند به حکم اینکه مزائی منظوم اینها پشت سر هم با مضامین مشابه در تاریخ هاراتون هردانیان آمده است نتیجه می‌توان گرفت که این بیچارگان نیز در فتنه افغان کشته شده‌اند.

آقای میناسیان از دو نفر ارمنی دیگر به نامهای نرسس جاماسینی از خانوادهٔ تاواکاله و موکیاس تاماخانی نام می‌برند که بر حسب مسطور روی سنگ قبر آنها از ترس افغانها از خانهٔ خویش گریخته بودند و همچنین از يك نفر دیگر به نام آقا خاجیک فرزند آقاسه که در راه با افغانها مصادف شده و جان می‌بازد، لابد هر سه نفر به سوی فریدن که مرکز دیگری برای ارامنه بوده است رهسپار بوده‌اند. ایشان نوشته‌اند سنگهای قبور اینان در قریه دولت‌آباد کرون موجود بوده و من (میناسیان) مسطورات روی قبور آنان را عیناً استنساخ نموده‌ام و در کتاب خودم به نام تاریخ ارامنه فریدن آورده‌ام. (م.م).

شاه سابق نهاد.^(۱) علتش این بود که خبر یافت این شخص خیلی در کارهای او [شاه سابق] مداخله داشته است. وی [محمود] این ۲۰ هزار تومان را در ظرف ۱۲ روز با مخلوط کردن زر وسیم وجواهرات و مروارید و توزین کردن هر مثقال آن به یک هزار دینار فقط وصول نمود.

۶۸ - رئیس هلندیان^(۲) مجبور شد جرمانه‌یی به محمود بپردازد و همچنان پیشکش‌هایی بدو تقدیم دارد. در هنگام تسخیر اصفهان وی [محمود] کالاهایی به ارزش ۶۰۰۰ تومان به عنوان هدیه گرفته بود. در جریان محاصره شهر شاه پیشین از هلندیها مبلغ ۵۵ هزار تومان وام دریافت داشته بود، و گوه‌رهایی به ارزش ۲۵۰۰۰ تومان در نزد آنها به وثیقه گذاشته بود.^(۳) پس از تصرف اصفهان محمود چون، آگهی یافت که شاه سابق گوه‌رهایی بچنین ارزش در نزد هلندیها گرو نهاده است، همه این گوه‌رها را بستند و بدانها آگاهی فرستاد که بهای آنها را خواهد پرداخت، ولی [آن] هفده هزار تومان را [نیز] تأدیه نکرد.^(۴) محمود مبلغ

(۱) - نام این شخص رحیم خان بود، وی وسید عبدالله والی عربستان و محمد حسین ملا باشی متعصب شاه، سخت در وجود این سلطان سست نهاد مؤثر و متنفذ بودند و چون آنان شاه را به نهجی نادرست و ناسنجیده راهنمایی می‌کردند و اندرز می‌دادند، مسئولیت سرنوشت شوم نابودی این دودمان بطور کلی متوجه آنان می‌گردد. (ل.ل.).

(۲) - نام وی نیکلاوس شورر (Niclaus Schorer) بود و اصطلاحی که در متن برای عنوان او بکار رفته است همان کلمه سرکار فارسی است (این کلمه سابقاً در آن عهد به معنی رئیس و سالار بوده است) و عملاً مقام و مرتبت ملك التجاری داشته است. (ل.ل.).

(۳) - این ارقام خیلی زیاد و مبالغه‌آمیز است، حد اعلای مبلغی که هلندیها به شاه سلطان حسین وام داده بودند و ناچار بودند به محمود بپردازند رویهم‌رفته از چهل هزار تومان تجاوز نمی‌کند. رجوع کنید به H. Dunlop در کتاب *Perzie Voorheen en Thans*، چاپ (1912 - Haarlem) ص ۲۵۸. (ل.ل.).

(۴) - از این بیان کاملاً معلوم می‌شود که نه تنها محمود قیمت گوه‌رها را از ۲۵ هزار تومان به ۱۷ ←

۲۰ هزار تومان از هلندیها به بهانه وام طلب نمود. آنان با منشی محمود به چانه زدن پرداختند، وبا دشواری فراوان آن مبلغ را به هشت هزار تومان رساندند و پرداخت نمودند.

وی (محمود) در نتیجه مبلغ سی هزار تومان دیگر مطالبه کرد، ولی این را تأدیه نکردند. آنان (افغانان) رئیس (شرکت هلندی)^(۱) را بگرفتند و بزند و بر در (اداره) شرکت نگهبانان بگماشتند تا ۲۰۰۰۰ تومان از آنان (هلندی) درآوردند، (پس) آنها (هلندیها) را به زندان انداختند تا بقیه ۳۰ هزار تومان را از ایشان بگیرند.

جمع جرمانه آنها به ۶۱ هزار تومان رسید ومبلغی که رویهمرفته پرداخته بودند ۱۷۶ هزار تومان بود.^(۲)

۶۹ - از عامل (سرکار کذا) انگلیسی (انگلیز کذا) چهار هزار تومان جرمانه نقد خواستند وینجاه عدل پارچه پر پهنا، وجنس پشمی کلفت (کیفی چوخا کذا)^(۳) بگیرند، وجمع دو قلم خسارت آنان (انگلیسیان) به هفت هزار تومان بالغ گردید.^(۴)

→ هزار تومان تنزل داده است بلکه هیچگونه پولی نیز بابت بهای آنها پرداخت نکرده است.

(۱) - شاید همان نیکلاوس شورر (Niclaus Schorer) مقصود باشد. (ل.ل).

(۲) - این رقم خیلی اغراق آمیز است به ذیل صفحه قبل رجوع کنید.

(۳) - گویا به ترکی پارچه‌های پر پهنا را چوخا می‌گویند وکلمه کیفی شاید تحریفی از کیف (Kiev) باشد.

(۴) - در دفترها وبایگانی شرکت هند شرقی انگلیسی رقم معینی برای این خسارت نقل نشده است. فقط این نکته را ذکر کرده‌اند که آنان خیلی کمتر از هلندیها ناچار شدند جرمانه بپردازند. برحسب قول کلراک Clairac، جلد ۲، ص ۷۳، انگلیسیان به پرداخت ۱۲۵۰۰ تومان نقد وجنس مجبور شدند. (ل.ل).

۷۰ - از رئیس فرانسویان (فرانکسوزی (Franksuzi) کذا) ۶۰ تومان به عنوان جرمانه گرفتند.^(۱)

۷۱ - حاج نظر شیرازی از اصفهان بگریخت. آنان (افغانان) حجره او را بگشادند و نقدجنسی که در آن بود جمعا به ارزش ۶۰۰۰ تومان مصادره کردند. به این ترتیب جمع مبالغی که محمود بدست آورد، از نقد و جنس، بنحوی که از شماره ۶۵ تا ۷۱ توضیح دادیم، به ۱۸۹ سکوتز (Sekotz) تومان رسید.^(۲)

۷۳ - محمود بفرمود تا حجره همه مسلمانانی که مرده بودند و یا از شهر گریخته بودند بگشادند. در این حجره‌ها کالای بسیار بود که همه را مصادره نمودند.

۷۴ - یکبار دیگر محمود بر شهر اصفهان و همچنان بر جلفا غرامت نهاد از شهر ۲۰۰۰ توپ (کذا فی الاصل) پارچه زری (زرباف کذا فی الاصل) بافت اصفهان، کاشان ویزد.

۲۰۰ توپ (کذا) دیبای زر (کذا) با تارهای طلا و نقره ۱۵۰۰ عمامه طلا (زرمندیل کذا) ساخت پتنا^(۳) (هندوستان) مطالبه نمود. چون شهر خراب و ویران بود، دو رقم نخستین را نتوانستند کار سازی دارند و فقط نیمی از بقیه را تحویل دادند. ارمنیان جلفا ۵۰۰۰ جامه بلند ابریشمین، و پنبه‌ای (قطنی کذا)، پارچه‌های پر پهن و شالهای پشمی تحویل دادند؛ همچنان باندازه لازم پارچه

(۱) - مقصود از رئیس شرکت فرانسوی همان آنژد گاردان است که نشان «صلیب مقدس» داشت و در این موقع در اصفهان بود. بر حسب گفتار کلرک، جلد ۲، ص ۷۲، فرانسویان فقط ۳۰ تومان پرداختند، که در مطبخ سردار بزرگ امان الله به مصرف رسید. (ل.ل.).

(۲) - کلمه Sekotz که در متن آمده است مبهم است. شاید مقصود Voskotz ارمنی باشد که به معنی (از طلا) است و شاید کلمه فارسی و عربی سکه مقصود باشد.

(۳) - Patna

(چوخا)^(۱) برای دوختن ۸۰۰۰ ثوب جامه بلند برای سربازان بآنها تسلیم داشتند. ارمنیان همچنان تعداد زیادی لحافهای خوب، تشکها، وبالشهای نفیس که همه از قماش (کذا) وزری (کذا) بود [بافغانان] دادند.

۷۵ - محمود سخت متکبر ومغرور شده بود، مخصوصاً از این جهت که مال وثروتی چنین هنگفت جمع آورده بود وخزانه او روز به روز بزرگتر می شد. وی خود را چندان بزرگ می شمرد که [می پنداشت] هیچکس در جهان چون او عظیم نیست.

۷۶ - محمود در سه موقع مال وثروت از خزانه خویش به قندهار فرستاد. نخست مصحوب نور محمد وبار دوم بهمراهی آقا موسی ودر کرت سوم با محمد نشان^(۲). وی شصت تن جوان ارمنی را [بعنوان نگهبان] به اتفاق آقا موسی بفرستاد تا از گنجینه او پاسداری کنند، وهمچنین بقندهاریان ثابت کند که وی به حقیقت اصفهان را به تصرف خویش درآورده است. ولی نظر عمده وی در فرستادن این اموال به قندهار این بود که سپاهیان بیشتری در آنجا فراهم کند، وخانواده ها را یکسره با اطفال آنان به اصفهان بیاورد؛ اگر چه حالا دیگر مسلم بود که ۱۴ هزار تن سپاهی افغانی به سالاری محمد نشان در حدود پاییز به اصفهان خواهند آمد که به سوی قزوین وهمدان روان شوند. اندکی پیش از این واقعه، فرزندان نصرالله کور سلطان و ۱۲۰۰ خانوار افغانی از سیستان به اصفهان آمده بودند.

۷۷ - شاه سابق قلعه یی در گز^(۳) ساخته بود که محمود، چندین بار ناکام

(۱) - Chokha پارچه پشمین را گویند.

(۲) - بطوری که از این پیش گفته شد محمد نشان قاضی درگاه محمود بود، ولی از احوال آقا موسی ونور محمد اطلاعی بدست نیامد. (ل.ل.).

(۳) - گز (Gaz) قریه بزرگی است در شمال شرقی اصفهان. (ل.ل.).

بدان حمله برده بود. در آخر زردشتیان بگزر رفتند، دیوارها فرو آوردند، و باره آن را ویران ساختند، قریه را بگرفتند و تمامی مردانش را بکشتند و زنان و فرزندان و اموال آنان را همه به اصفهان کشیدند.^(۱)

۷۸ - افغانان نتوانستند دهکده‌های خیزون (کذا)^(۲) و بن اصفهان (کذا) را تصرف کنند^(۳) چون (ساکنان) این دو دهکده سخت با آنان به مخالفت برخاستند. با اینهمه چون دریافتند که دیگر راهی برای نجات و آزادی نیست خود بنزد افغانان رفتند و به حکومت ایشان گردن نهادند.

۷۹ - افغانان خیلی از گرجیان، که سابق بر این جسارت و صلابت ایشان را دیده بودند، ترس داشتند. محمود بگرجیانی که در خدمت او داخل شده بودند گفت: «به هموطنان خویش در گرجستان بنویسید که آهنگ ما نکنند، چه اگر به سوی ما راه بردارند همه شما را هلاک خواهیم کرد».

۸۰ - قصد محمود این است که همه خاک ایران را تصرف نماید و خود بر آن حکومت کند. وی بر آن سر نیست که کشور [ایران] را به باد غارت دهد و سپس به قندهار باز گردد. از آنجا که امروز آتش فتنه و آشوب شعله‌ور است، عدالت و امنیت برای هیچکس وجود ندارد و هیچکس نیز به اندیشه آن نیست. قصد محمود این است که دشمن خود را مغلوب و منکوب کند و جهان را بر او تیره سازد؛ و گمان می‌رود چون وی شاهد مقصود را در آغوش بگیرد تواند باشد که

(۱) - زردشتیان با افغانان همدست شده بودند چون که از شاه سابق خیلی آزار واذیت دیده بودند. (ل.ل).

(۲) - خوزان صحیح است، ولی در عرف عوام آنرا خیزون تلفظ می‌کنند.

(۳) - قراء خوزان و بن اصفهان (Ben Ispahan) یا «ورنوس فادران» و فروشان جمعاً قصبه بزرگی را تشکیل می‌دهد که بنام سده معروف است و به فاصله ۷/۵ میل در شمال غربی اصفهان قرار دارد. در این اواخر معلوم نیست به چه جهت نام آن را همایون شهر کرده‌اند. (ل.ل. وک.م).

امن وآسایش را در مملکت مستقر سازد.

۸۱ - در حال حاضر قوای محمود از این قرار است:

- ۱ - افغانان اصلی ۶۰۰۰ نفر
- ۲ - تفنگچیان ایران ۲۰۰۰ نفر
- ۳ - زردشتیان ۱۰۰۰ نفر
- ۴ - تفنگچیان ارمنی ۶۰۰ نفر
- ۵ - گرجیان ۳۰ نفر
- ۶ - ترکها ۶۰ نفر
- ۷ - مولتانی^(۱) ۵۰ نفر

جمع دسته‌های هفتگانه فوق به ۹۷۴۰ نفر بالغ می‌گردد. ایرانیان، ارمنیان و گرجیان به میل خود به غلامان (قوللر) نه پیوستند، حتی نمی‌خواستند اصلاً به قشون ملحق شوند، ولی چنان مورد آزار و شکنجه واقع شدند که مایوس گشتند و ناگزیر آمدند که در عداد غلامان (قوللر) نام نویسی نمایند. محمود انضباطی سخت و نفوذی شدید در لشگریان خویش داشت، هر چه می‌گفت و یا هر فرمانی که از جانب وی صادر می‌گردید بلافاصله از آن اطاعت می‌کردند و هر زمان دستور حرکت می‌داد بی‌درنگ به جنبش درمی‌آمدند.

۸۲ - محمود فرمان داده بود که هر يك از افراد لشگر او آذوقه ۴ سال خویش را دریافت دارند، آنان نیز چنین کردند و اینك يك سال از آن چهار سال

(۱) - مولتان شهری است از هندوستان به فاصله ۲۰۰ میلی جنوب غربی لاهور و جنوب غربی پنجاب واقع در شمال غربی پاکستان. جمعیت این شهر در سال ۱۹۴۱ م بالغ بر ۱۴۲۷۶۸ نفر بوده است. سابقاً در روزگار پادشاهی صفویان هندیان را بنام این شهر گاهی مولتانی می‌نامیده‌اند. بازرگانان مولتانی در ایران زیاد بودند و همه از طبقه ثروتمندان آن دیار بشمار می‌آمدند. (م.م).

گذشته است. خود وی نیز آذوقه فراوان گرد آورده است و آنها را در قلعه شهر ذخیره کرده است. مانند سایر پادشاهان وی خدمتگزارانی دارد که به دین او نیستند و به این گونه کسان جیره و مواجب منظم نمی‌دهد و گاه و بیگاه به آنها خواروبار و آذوقه می‌رساند. به لشگریان افغانی خویش اضافه حقوق و پاداش (دنلق) نمی‌دهد، چونکه آنها را آزاد گذاشته است تا هر چه بتوانند بدست آورند برای خود بگیرند. حقوقی برابر ۶ تومان در سال برای خدمتگزارانی که به مذهب او نیستند معین کرده است ولی تاکنون از آن بابت چیزی به آنها نداده است. مردم شهر افغانان را دوست نداشتند ولی به رعایت ظاهر بدانها از خود تمایل نشان می‌دادند. وضع سرداران ایرانی نیز چنین بود. با اینهمه مردان رزم آزمای جنگجو محمود را دوست می‌دارند، چه مقامات و امتیازات فراوانی برای آنها فراهم ساخته است. سابقاً شاه پیشین زردشتیان را [بازور] مسلمان کرده بود ولی محمود اینک بدانها اجازه داده است که اگر بخواهند به کیش دیرین خود بازگردند، به همین جهت نیز آنان همه از جان و دل به خدمت وی برخاسته‌اند.^(۱) محمود به چهار صد تن وامهایی از ۳ تا بیست تومان و با سود دویست دینار در ماه بداد، تا بتوانند دکانهای خویش را بگشایند و بکسب و کار مشغول شوند. اسناد این وامها را به اسم الماسی^(۲) پسر قوللر آقاسی می‌گرفتند. وی کسانی را بفرستاد تا مردم را آگاه سازند که هر کسی برای گشودن دکان و یا کسب و کار خویش نیازمند پول است بیاید از وی بگیرد. مردم

(۱) - دلیل حسن خدمت و صداقت اینان به محمود از آنچه در گز کردند واضح می‌گردد و نیز زردشتیان محمود را، هنگامیکه در سال ۱۷۱۹ میلادی (۱۱۳۱ هجری) به کرمان رسید، پذیره شدند و به نیکو داشت او بهای خاستند. رجوع کنید به کتاب سقوط دولت صفوی و تسخیر ایران بدست افغانان، تألیف اینجانپ، ص ۱۱۱. (ل.ل.).

(۲) - Almasi (کذا فی الاصل) و معلوم نشد مقصود او که بوده است.

دارا نیز از دو تا سه تومان از این پول به وام گرفتند، تا نشان دهند که وامدار محمود هستند و کمتر به آنها تعرض شود. بازرگانان حتی پولهای بیشتری نیز وام گرفتند.

۸۴ - در ۱۹ (۳۰ مه) محمود ارمنیان را بازداشت و بقیه پولی که پیش از این بر ذمت گرفته بودند طلب نمود. آنان پاسخ دادند: «ما هر آنچه داشتیم پرداختیم و دیگر چیزی برای ما نمانده است. ما از کجا می‌توانیم این پول را فراهم سازیم، در حالیکه حتی ما را آن قدر چیز نمانده است که نان روزانه خود را خریداری کنیم؟ ما را از این پیش لقمه نانی فراعنگ می‌آمد، از آن نیز ما را محروم ساختید و اینک هم ما را به حال خویش نمی‌گذارید.»

محمود گفت: «[اصلاً] چرا ارمنیان باید پولی داشته باشند؟ پول سربازان ما را باید که جنگاور و رزم آزمایند. پول، خانه و اثاثی که در دست شما است، همه زاید و بی‌مورد است. ارمنیان را باید که برزیگری کنند، زمین را شیار نمایند و بذر افشانند.»

۸۵ - در ۱ (۱۲) مارس محمود شروع کرد بر ارمنیان جلفا و آنان که در روستاها بودند، و همچنین بر مسلمانان کشاورز ایرانی مالیات^(۱) وضع کند، و به همان گونه که از آن پیش برای هزینه‌های کشور به شاه سابق [مالیات] می‌پرداختند، از آنان می‌خواست بپردازند.

۸۶ - امان الله از این ژرف پرسید: «این روسیان چگونه کسانند؟» از فرنگیانند یا نه؟ و اگر از آنان نیستند پس چه کسانند؟ وی پاسخ داد که: «آنان را دیگر گونه نژاد است، ولی همانند فرنگیانند و کشوری سخت بزرگ را در

(۱) - در متن مال‌هجات آمده است، که تحریفی است از دو کلمه مال و جهات که به معنی اجاره بهای زمین و مالیات ارضی است. (ک.م.).

آنسوی دریای گیلان (دریای خزر) زیر فرمان دارند.» وی باز هم پرسید: «آیا لشکریان فراوان دارند؟» ژرف وی را آگاه ساخت که آنان می‌توانند ۲۰۰ هزار تن سپاهی فراهم آورند و جنگجویانی سخت بیباک و دلیرند. امان الله گفت: «بگذار ما اندکی آرام گیریم پس آنگاه خواهیم دید که چگونه باید با فرنگیان تو رفتار کنیم».

۸۷ - هنگامی که ژرف از اصفهان بیرون آمد بهای خواربار به شرح زیر

بود:

نان هر من	۶۰۰ دینار
برنج هر من	۱۲۰۰ دینار
روغن هر من	۴۰۰۰ دینار
مرغ هر عدد	۷۰۰ دینار
قند هر من	۶۰۰۰ دینار

قند از این پیش [هر من] ۱۲ تومان (۱۲۰۰۰ دینار) ارزش داشت ولی اینک تا به ۶۰۰ دینار تنزل نموده بود؛ علتش این بود که قند را از خارج وارد کرده بودند و در قمیشه (اینک بدان شهرضا می‌گویند) انبار کرده بودند. چون جنگ پایان رسید، آنان [افغانان] قمیشه را بگرفتند و قندها را به اصفهان کشیدند و به همین جهت تا بدین اندازه قیمت آن تنزل کرد.

۸۸ - در ۹ (۲۰ آگوست)، وسکان^(۱) پسر نوریک^(۲)، یک نفر ارمنی همدانی،

مرا گفت که: «وقتی من در قزوین بودم کسی که از اصفهان گریخته بود و بدانجا رسیده بود به من گفت که کشتی‌های انگلیسی با شش هزار تن سپاهی به بندر^(۳)

(۱) Voskan -

(۲) Noorik -

(۳) - اسم بندر در متن نیامده است ولی بناچار باید بندر عباس مقصود بوده باشد. باید دانست ←

رسیده‌اند و اینک این سپاهیان در شیراز هستند.

در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ ه.ق) خلیفه مکرتیچ فرزندنازار^(۱) جلفایی از تبریز به رشت آمد. وی نیز گفت که خبر رسیدن انگلیسها را به بندر شنیده است و آگاهی‌های زیر را هم وی به ما داد.^(۲)

۸۹ - در ۱۸ (۲۹) اگوست ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ ه.ق) پاشای ارزروم می‌خواست به جانب ایروان حرکت کند، چون از آن پیش همگی لشگریان خویش را بدان سوی فرستاده بود. در همان روز که گذارده بود از ارزروم بیرون شود از جانب سلطان اسلامبول (کذا) فرمان رسید که: «همان جایگاه بمان، چون ایرانیان با محمود آشتی کرده‌اند، و روسیان به خاک ایران آمده‌اند،^(۳) و تو باید که حصار را استوار داری.

۹۰ - در ۱۵ (۲۶) اگوست پیکی از سوی پاشا به ارمنیان ایرانی اینجا رسید و پرسید: «از کشور چه آگهی دارید؟ آیا روسیان به کشور شما تاخته‌اند و می‌خواهند بدین جانب شتابند؟». ما پاسخ دادیم که چنین آگهی‌هایی بما نرسیده است. در ۱۸ (۲۸) همان ماه، به فرمان پاشا، آنان [ترکان] ۳۰۰ تن ارمنی و ترک را از میان ساکنان ارزروم گرد آوردند و آنها دیوارهای آسیب رسیده باره‌ها را تعمیر نمودند.

۹۱ - ۲۰ (۳۱) اگوست چاپاری از طرابوزان رسید. وی گفت که چند

→ که هیچ سپاهی از انگلستان در آن موقع به بندری از آن ایران فرستاده نشده است. (ل.ل).

(۱) Mekertich Son of Nazar

(۲) - در اینجا جمله زائندی از متن حذف گردید. (ل.ل).

(۳) - این گفته تا آنجا که به مسئله لشگرکشی روسیان بسته است کمی ناپخته است، چه پطر بزرگ، دربند شهر مرزی ایران را در ۳۰ اگوست (۱۰) سپتامبر، به تصرف خویش آورد. رجوع کنید به کتاب مسافرت‌های بل Bell, s Travels، چاپ لندن، ۱۷۶۴، جلد ۲، ص ۳۳۲. (ل.ل).

کشتی اسلحه وساز وبرگ (جباخانه کذا) از اسلامبول به آنجا رسیده است واز پاشای [ارز روم] خواسته اند که مردان وچارپایان بارکش گسیل دارد تا آنها را از طرابوزان به ارز روم آورند.

۹۲ - پاشای ارز روم مردان وچارپایان بسیار بفرستاد وتوپ وخمپاره (کذا فی الاصل)، تفنگ وشمشیر وگلوله وباروت ونیزه وپیل وخورجین همه را به ارز روم کشید. چون این ساز وبرگها برسید پاشا به آزمایش آنها پرداخت، توپها بگشاد ونارنجکها بیافکند. در همان حال فرمان رسید که درآمد گمرک را در ارز روم بپاشا باز گذارند تا بتواند خواربار گرد آورد ونان خشک فراهم سازد.

۹۳ - بر حسب فرمان سلطان، پاشای ارز روم به سمت سرعسکر منصوب گردید. اینک وی را پنج پاشا واز آنها گذشته بیک بازید در زیر فرمان بودند. فرمان کتبی برای همه آنها فرستاده شده بود که برای عزیمت بسوی قارص آماده باشند، تاهر وقت اوفرمان داد حرکت کنند ودر آنجا همه در زیر فرمان وی مجتمع گردند.

۹۴ - لزگیان^(۱) که به ایران تاخته وآنجا را به تاراج داده بودند می خواستند که به ایروان روند وآنجا را نیز غارت بنمایند. پاشای ارز روم به لزگیان نوشت: «چون به ایروان روی آوردید باید که به کلیسای بزرگ اچمیا زین نروید وآنجا را غارت نکنید چون این کلیسای از آن ما است». مقصود پاشا این بود که ایروان را [خود] بگیرد وکلیسای بزرگ را دست نخورده برای ترکان نگاه دارد، چه وی را از سلطان فرمان (کذا) رسیده بود که چون ایروان را بگیرد کلیسای بزرگ

(۱) - لزگیان مردمی سخت درنده خو وجنگجو بودند، که در قسمتی از داغستان وبخش شمالی شیروان سکونت داشتند وچون سنیانی متعصب بودند بسیار با ایرانیان دشمنی می ورزیدند. (ل.ل).

اچیمازین را غارت ننماید.^(۱) در همان حال پاشا به جاثلیق ما^(۲) نامه نوشت و او را از خدمت بزرگی که به انجام آورده است مطلع ساخت و افزود: «اینک که من چنین خدمتی به شما نمودم ده هزار مارکیل^(۳) برای من بفرستید». جاثلیق پاسخ داد: «من تنها یکفرد روحانی و مذهبی هستم و از کجا می‌توانم ده هزار مارکیل [بدست آورم] و برای شما بفرستم؟». نتیجه آنکه پاشا با جاثلیق خیلی سخت رفتار نمود و عظیم او را بترسانید.

۹۵ - پاشای ارزروم صدور گندم را از ترکیه به ایران ممنوع داشت و به همه شهرها و روستاهای اطراف نوشت که خواربار گردآورند و آنرا بقارص حمل نمایند.

۹۶ - در ۹ (۱۹) من به قارص رسیدم و دیدم که پاشای آن شهر اجازه نمی‌دهد به هیچ نحو گندم از ترکیه به ایران فرستاده شود و یا کسی بدانجا رود. آنان سخت مشغول گرد آوردن آذوقه بودند، جاثلیق که می‌بایست در روز صلیب مقدس (خاج شویان) مراسم تدهین صلیب را برپای دارد، به ارمنیان قارص نامه فرستاده بود و آنها را برای زیارت به اچیمازین دعوت نموده بود. پاشا این ارمنیان

(۱) - بر حسب آنچه در کتاب تاریخ ارمنستان لئو (Leo) آمده است: جلد ۳، ص ۶۴۵، از ارمنیان صاحب نفوذ اسلامبول مردی بنام سغ بوس (Seqbos) از سلطان خواست که چنین فرمان مخصوصی را برای عبدالله پاشای سر عسکر به ارزروم بفرستد.

(۲) - Catholicos

(۳) - مارکیل واژه ارمنی نیست. با پرفسور جاپسون (Jopson) استاد دانشکده سنت جان (St Jhon College) کامبریج مشورت کردم تا به تقریبی معنی آن را روشن سازم. وی اظهار عقیده نمود که تواند باشد این کلمه محرف کلمه مارک (Mark) باشد. پرفسور پاتکانوف (Prof. patkanov) در ذیل ص ۹۲ ترجمه روسی گزارشهای گیلاننتز می‌گوید مارکیل برابر ۶۰ کپک (پول روسی) نقره است (و بنابر این تقریباً برابر یک مارک می‌شود)؛ از این رو نظیریه پرفسور جاپسون بی‌بنیاد نمی‌نماید. (ل.ل.).

را، که تبعه ترکیه بودند، از رفتن بدانجا منع کرد و می گفت که: «خلیفه بزرگ شما دست بدست روسیان داده است، و آنان را به ایران آورده است تا از آنجا به ما حمله ور گردند. به بهانه زیارت، شما بر آن سر هستید که به کلیسا روید و برای خانه خرابی ما و کامیابی خویش دست به دعا دارید، ولی ما نمی گذاریم خلیفه بزرگ شما بچنین اعمالی مبادرت ورزد.

۹۷ - در ۱۴ (۲۵) اگوست، من به اچمیا زین رسیدم و دیدم که ایرانیان نمی گذارند برنج به ترکیه فرستاده شود. دلیلشان این بود که چون ترکها نمی گذارند گندم به کشور ما آورند ما هم نمی گذاریم برنج از کشور ما بدانجا برند.

۹۸ - در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هـ. ق)، در ماه ژانویه (کذا فی الاصل)، ما در اچمیا زین شنیدیم که به موجب فرمانی (کذا) سلطان اسلامبول (کذا) فرمان داده است تا پاشای ارز روم با همه پاشایان و لشگریان زیر فرمان خویش به قارص برود. همین که این لشگریان بر جانب قارص رخت برمی بندند، در منزل اول سر به طغیان و آشوب برمی دارند و می گویند در این برف و در سرمای زمستان نمی توانند به جلو شتابند. پاشا پیکی راهوار به سلطان می فرستد و او را از کما هی امر مطلع می سازد. سلطان در پاسخ می گوید: «از هیچ خرجی دریغ نورزید، باید زود خود را به قارص برسانید». [پس] پاروهای بسیار با خویش برداشتند و با پاک کردن برف جاده ها لشگریان به قارص رسیدند. ستونهای سپاهی از دیگر جاها نیز رو بدانجا نهادند و بدین سان لشگر انبوهی در قارص متمرکز گشت.

۹۹ - پاشای ارز روم از قارص فرستاده یی بسوی خان ایروان گسیل داشت و پیغام داد: «راه را بر روسیان شما بگشودید تا به مملکت [شما] در آیند و از آنجا بر ما حمله برند»؛ خان ایروان پاسخ داد: «شما را چه افتاده است که

می‌پندارید ما راه بر روسیان گشوده‌ایم اینان را پادشاهی سخت نیرومند است که خود بعون نیروی خویش روی بدین سوی آورده است، واگر می‌خواستیم او را باز داریم، به سخن ما گوش فرا نمی‌داد.»

۱۰۰ - در ۳ (۱۴) مارس پاشای ارز روم فرستاده‌ای از قارص، به نام درویش آقا، نزدیک خان^(۱) ایروان فرستاد. وی در راه خود يك روز در اچمیاژین توقف نمود. خلیفه بزرگ [جائلیق]، از مقصود سفر وی استفسار نمود و پاسخ شنید: «سلطان مرا فرمان داده است تا بیایم و تسلیم ایروان را خواستار گردم، و آنها [مقامات ایرانی] را آگاه سازم، که اگر خود به میل خویش سر تسلیم پیش آورند، دیناری به آنها خسارت و زیان وارد نخواهیم ساخت، واگر چنین نکنند بر کسی ابقا نخواهیم کرد، پیر وجوان همه را قتل عام خواهیم کرد، اموالشان را به باد غارت خواهیم داد، و کشورشان را به تصرف خواهیم آورد. این است فرمان [سلطان]. اینک من آمده‌ام تا تمامی ایالت ایروان را مطالبه نمایم، اگر فرمان را پذیره شدند که چه بهتر، واگر نه باز خواهم گشت. آن وقت است که ایرانیان را از ما آسیب و زیان عظیم خواهد رسید. علت اینکه ما ایروان را می‌خواهیم این است که نگذاریم روسیان از این راه به کشور ما دست یابند، وهم اکنون به حسن پاشا در بغداد فرمان داده شده تا با ۱۲ هزار تن لشگریان خود به همدان رود تا محمود نتواند به بغداد رو آورد.»

۱۰۱ - در ۵ (۱۶) مارس فرستاده از اچمیاژین بر جانب ایروان بیرون شد و در آنجا چهار هفته اقامت گزید، قاصدان بودند که از آنجا هر هفته به قارص

(۱) - شاید این شخص همان میرعلم درویش محمد آقا باشد که پادشاه عثمانی در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ ه.ق) به شماخی فرستاد تا پیشوای سنیان حاج داود را به سمت حکمرانی شیروان منصوب دارد. بعدها نیز وی به سمت نماینده عثمانی در هیئت سرحدی روس و عثمان منصوب گردید. (ل.ل).

می‌رفتند و باز می‌گشتند، ولی هیچکس را آگهی نبود که در میان آن‌دو [یعنی پاشای ارز روم و خان ایروان] چه می‌گذرد. ولی شنیدیم که دو تن از رؤسای ایروان [آقایان کذا] از آن پیش‌به‌پاشای ارز روم نوشته بوده‌اند که: «چرا اینچنین معطل مانده‌اید؟ شما مسلمانید ما نیز چنین هستیم. ما را سخت نیکوتر است که در دست شما باشیم تا بدست روسیان افیتیم. اینک وقت است که قدم پیش گذارید و کشور و شهر ما را فراگیرید و (بدین سان) روسیان را از آمدن (بدان) باز دارید»، همچنان شنیدیم که درخواست فرستاده را برای تسلیم ایروان یکسره رد کرده‌اند. فرستاده به آنها گفته بوده است: «شما خود به ما نوشته‌اید که پیش آییم، اینک در اجابت دعوت شما آمده‌ایم» ولی وی نام کسانی را که نامه نوشته بودند فاش ننموده است. فرستاده باز هم به آنها گفته بوده است که: «شما را پادشاهی نیست. این کشور پیش از این ما را بود.^(۱) آن را به ما باز پس دهید، تا روسیان نتوانند بیایند آنرا بگیرند، ویرانش سازند و خار چشم ما گردند. ما هر دو مسلمانیم چرا باید بی‌جهت در دست کافران افیتیم.

ایرانیان پاسخ می‌دادند:

«خدای را شکر ما پادشاه داریم و او در تبریز به سلطنت اشتغال دارد.»

(۱) - گفتگوهایی از این قبیل در اواخر سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ ه.ق) پس از اینکه قرار داد ایران و روسیه، منعقد در ۱۲ (۲۳) سپتامبر آن سال، به سمع باب عالی رسید، بعمل آمد. در گفتگویی میان رئیس افندی و نپلوی یف (Neplyuev) نماینده روسیه، رئیس افندی می‌گوید که چون اینک در ایران پادشاهی نیست، آن کشور از آن ترکیه است نپلوی یف Neplyuev جواب می‌دهد پادشاه، یعنی طهماسب میرزا، پادشاه قانونی کشور است که تخت و تاج سلطنت را به قانون از پدر به ارث برده است. رئیس افندی جواب می‌دهد، که طهماسب نمی‌تواند پادشاه قانونی کشور باشد، چونکه او را هنوز پدر زنده است. رجوع کنید به Istorya Rossii تألیف سولووی یف Soloviev، جلد ۱۲، ص ۶۹. (ک.م، ل.ل).

[به این سخن] فرستاده پاسخ می‌داد که: «حسن پاشا از بغداد نوشته است، که محمود شاه سابق را اسیر کرده است و شاه دیگری نیست، همه آنچه را که شما می‌گویید نادرست است.» ایرانیان پاسخ می‌دادند: «چون شما را باور نمی‌افتد که ما را پادشاهی هست، چه بهتر که هر کدام کسی را معین کنیم تا با هم به تبریز روند و با چشم خویش ببینند و [کما هی] را گزارش دهند تا شما را باور افتد که ما پادشاه داریم».

[بر این قرار] آنان دو تن را به تبریز گسیل داشتند و دیدند که در واقع پادشاه بکار سلطنت مشغول است. چون بازگشتند فرستاده را از آنچه دیده بودند آگاه ساختند تا^(۱) فرستاده را باور آمد. در ۱ (۱۲) آوریل وی از ایروان بیرون شد، و همانروز به اچمیازین رسید.

۱۰۲ - روز ۲ (۱۳) اگوست فرستاده جاثلیق [خلیفه بزرگ] ما را گفت: من به ایروان شدم، چهار هفته در آنجا بسر بردم، و با ایروانیان بسی سخن گفتم، ولی سخنان مرا نشنیدند، ما نیز به گفتار ایشان گوش فرا ندادیم، و تا آخر این ماه و یا آغاز ماه مه بخواهیم آمد و کشور آنان را بخواهیم گرفت و زیانی سخت گران بدیشان خواهیم رسانید.» از اینکه بگذریم وی از روی عتاب خلیفه بزرگ را گفت: «شمانیز همچنان سخت مقصرید، چونکه جانب روسیان را گرفته‌اید و پاشتیانی خویش چندان ارمنیان را گردآورده‌اید کمی گویند ۶۰ هزار تن مسلح همگی در زیر فرمان شما هستند. بر شمانیز آسیب گران خواهد رسید، چرا که می‌خواهید روسیان را از راه کشور خویش به سرزمین ما راه دهید.» خلیفه بزرگ پاسخ گفت: «من کشیشی ساده می‌باشم که در صومعه خویش [به عبادت] روز می‌برم، مرا به کارشاهان کار نیست، همه آنچه را درباره من شنیده‌اید، اگر باور می‌دارید،

(۱) - برای اختصار چند واژه زائد در اینجا از متن حذف گردید. (ک.م).

دروغ است و تهمت و اگر باور نمی‌کنید، باشد که هر چه خدای خواهد همان از پیرده
غیب بیرون آید. فرستاده روز ۴ (۱۵) آوریل از اچمیازین به عزم قارص بیرون رفت.
۱۰۳ - ناراحتی ترکان از این است که روسیان به خاک ایران آمده‌اند.
واز این جهت ترکان هراسناکند، که روسیان با لشگرکشی ویا تعبیت وسیله
دیگری، از راه ایران رو به ترکیه گذارند. به همین جهت است که ترکیه دارد
باقی قلاع سرحدی خود را در مرز ایران مستحکم می‌سازد. و در هر کجای آن
پاسگاههای سپاهی برقرار می‌سازد تا هجوم ناگهانی روسیان را جلوگیری باشد.
۱۰۴ - خانات ایروان به محمد قلی خان والی کاختی در گرجستان
واگذار شده است. وی خود در کاختی نشیمن دارد ولی نایب او در ایروان است.
از آنجا که جاثلیق ما با لشگریان ارمنی متحد است، اغلب مخفیانه با یکدیگر
در ارتباط هستند. یکی از نامه‌های خلیفه بزرگ [جاثلیق] به دست دشمن افتاده
بود که آن را به نزدیک نایب ایروان فرستاده بودند. وی جاثلیق را احضار کرده
و بدو گفت: «شما نیز ما را رها کرده‌اید! این است نامه شما که به لشگریان ارمنی
نوشته‌اید.» وی جواب داد: «من چنین نامه‌ای ننوشته‌ام، این را دشمنان جعل
کرده‌اند» نایب الحکومه بر وی سخت گرفت و او را ناچار کرد چهار هزار لیره
طلای ترک جرمانه بپردازد و چند روزش بازداشت، تا میانجیان در میانه آمد و شد
کردند پس آنگاه از وی دست برداشت و آزادش نمود.

۱۰۵ - نایب الحکومه ایروان چند روز بعد، خلیفه بزرگ را نزد خویش
خواند و گفت: «لشگریان ارمنی شما چند تن از مسلمانان را کشته‌اند و در دل
دارند به سوی ایروان بشتابند، باید شما به آنها نامه کنید و بگویید که به این
کشور نیایند و بر کسی از مردان ما دست نیازند». خلیفه بزرگ پاسخ داد: «از
نوشتن چنین نامه‌یی دریغ ندارم، ولی گمان ندارم آنان به سخن من گوش فرا
دارند.» نایب الحکومه در پاسخ گفت: «شما پیشوای همه ارمنیان هستید، و آنان

گوش به فرمان شما دارند، چگونه تواند باشد که اینک به سخن شما دل ننهند، باید که بنویسید.»

پس از چندین سخت‌گیری و فشار، خلیفه بزرگ ناچار شد از سر خدیعت و حیل نام‌های بنویسد، به این مضمون که ایروانیان دوستان شما هستند و شما را نسزد که به آنان آزاری رسانید؛ و دیگر اینکه نباید به این ولایت حمله ببرید و آنجا را به ویرانی کشانید، و در پایان نامه وی افزوده بود: «سزاوار است که خود عقل خویش را راهنما قرار دهید و هر چه با خرد و هوش خودتان درمی‌یابید همان را بکار بندید.» این نامه بوسیله چاپاری ارمنی به لشکرگاه ارمنیان فرستاده شد. ۱۰۶ - چاپار نامه برگرفت و آن را به سردار لشکریان ارمنی تسلیم داشت، وی آن را به شرح زیر پاسخ داد و نزد نایب الحکومه و سران ایروان فرستاد: «در دل داشتیم که بر شما حمله بریم، ولی چون خلیفه بزرگ ما را نامه کرده است که شما دوستان ما هستید و نباید که از ما به شما آسیبی رسد، و [باز] نباید که از این جلوتر آییم، محض خاطر وی، چشم پوشیدیم و اینک را واپس نشستیم. حالیکه، رفتاری چنین شایسته در پیش گرفتیم، باید که شما نیز گزند خاطر وی نخواهید، و همگی صومعه‌ها و کشیشان او و ارمنیان ساکن دیار خویش را از آسیب محفوظ بدارید و به حرمت و مکرمات شایسته با ایشان رفتار نمایید.

۱۰۷ - چون دائماً به نایب الحکومه ایروان خبر می‌رسید که ارمنیان دارند هر روز بیش از پیش مسلمانان را به قتل می‌رسانند، وی از نو خلیفه بزرگ را نزد خویش خواند و گفت: «باز هم ارمنیان شما دارند ترکان^(۱) را می‌کشند. در نوشتن نامه خویش شما طریق فریب و خدیعت سپرده‌اید، دیگر ما را به شما اعتماد نیست و [این مکر و حیل] شما را نخواهیم بخشید.»

(۱) - کذا فی الاصل. مؤلف همه جا در متن بجای مسلمان لفت ترك را استعمال می‌کند (م.م).

۱۰۸ - حاکم ترك بايزيد اطلاع يافت كه روسيان ايروان را بگرفته‌اند و فرستاده‌ای به اچميازين گسيل داشته‌اند، كه هم اكنون در آنجا مقيم می‌باشد. اين حاكم از ترس، كس نزديك خليفه بزرگ فرستاد، تا از كماهی اين اخبار تحقيق به عمل آورد. وی به خليفه بزرگ گفت: «حاکم شما را سلام می‌رساند و از شما خواهش دارد كه: چون روسيان فرا رسيدند نگذاريد به ما زيان و آسیب رسانند. من و همگی مردم من ارمني خواهيم شد و به گله گوسفندان شما خواهيم پيوست.»^(۱) به اين [پيام] خليفه بزرگ پاسخ داد كه: «روسيان تاكنون بولايت او نيامده‌اند و نشنیده است كه آنان بخواهند بدین سو روی آورند و از اخباری نیز كه به حاكم رسیده وی بی اطلاع است. اما در مورد مسیحی شدن حاکم باید وی را متذکر شود كه اگر از ترس روسيان به چنین عملی می‌خواهد دست زند، او [خليفه بزرگ] نه از رفتار ايشان چیزی می‌داند و نه از آنها خبری بدو رسیده است.» ترکان بدین خديعت می‌خواستند اسرار خليفه بزرگ ما را فاش سازند، و ملت بیچاره ارمني را به آتش افكنند و نابود كنند.

۱۰۹ - نایب الحکومه ایروان خليفه بزرگ را احضار کرد و بدو گفت كه خان [ایروان] نامه نوشته است و فرمان رانده است كه او [خليفه بزرگ] باید به سوی وی راه بردارد. خليفه بزرگ^(۲) پاسخ داد: «من يك فرد روحانی هستم و مهاباخان کاری نیست.» نایب الحکومه اصرار ورزید كه باید برود. خليفه بزرگ در

(۱) - مقصود مؤلف این است كه مسیحی خواهد شد و اصطلاح گله گوسفندان از اصطلاحات دینی مسیحیان است.

(۲) - این لغت را از این پیش به جای Catholicos گذاشته بودیم و جاثلیق معرب همین کلمه است و به همین معنی استعمال می‌شود، از این رو در این مورد جاثلیق نیز بکار برده‌ایم ولی چون اصطلاح خلیفه و خلیفه‌گری در نزد ارمنیان ایران رایج است استعمال کلمه در اینجا بصورت خلیفه راجح به نظر می‌آید. (م.م).

پاسخ او گفت: «حالا که چنین می‌گویید می‌روم، ولی چسان می‌توانم صومعه و خانه خویش را اینجا رها کنم؟ اگر من از اینجا بروم راهبان و جامعه مذهبی ما را رعبی عظیم فرا خواهد گرفت و همگان پراکنده خواهند شد. بدینسان صومعه و جامعه مذهبی ما سخت زیان و آسیب خواهد یافت و در لشگریان ما ناراحتی شدید رخ خواهد داد که نه شاه و نه خان را خوش آیند خواهد افتاد.» نایب الحکومه پاسخ داد: «نیازی به گفتگوی طولانی نیست، باید بروید! دلیل آنکه خان شما را احضار کرده است، تا آنجا که از نامه وی برمی‌آید، این است که بین وی و وختانگ خان میانجی شوید و آنها را با یکدیگر آشتی دهید.^(۱) نایب الحکومه در سه مورد خلیفه بزرگ را احضار کرد و در این باره با وی به گفتگو پرداخت و سرانجام چنین گفت: «بروید و کار خویش را بسازید، چندانکه برای عزیمت آماده باشید. برای خاطر شما من به خان نامه خواهم کرد و وی را آگاه خواهم ساخت که شما برای عزیمت به پایگاه وی آماده هستید؛ ولی چون حضور شما در اینجا برای ما سخت لازم است، بهتر است اگر ممکن باشد اجازه دهند شما در اینجا نزد ما بمانید.»

۱۱۰ - چند روز بعد نایب الحکومه خلیفه بزرگ را نزدیک خویش

(۱) - این زمان در گرجستان: نخست بر اثر اغتشاشاتی که از حملات روسیان حاصل گشته بود، و دو دیگر برای کشمکش و اختلافی که میان وختانگ خان حاکم کارتلی، و کنستانتین حاکم کاختی، که مسلمان شده و نام محمد قلی خان به خود گرفته بود، و سه دیگر برای دستبردهای لرگیان و شیوع و انتشار طاعون وضعی سخت عجیب و درهم و برهم حکمفرما بود. بر اثر اینکه شاه سلطان حسین به وختانگ خان اجازه نداده بود لرگیان را، وقتی که کاملاً توانایی داشت سرکوب نماید؛ وی به همین جهت به مخاصمت برخاسته بود. طهماسب میرزا نیز که مانند پدر وارون بخت خویش همواره حاضر بود به اندرز و نصایح زیان بخش گوش فرا دهد، و بجای حمایت از وختانگ به پشتیبانی از کنستانتین برخاست. (ل.ل.).

خواست وگفت: «دیگر چاره‌ای نیست شما باید بروید. امروز نامه‌ای از خان رسیده است که در آن می‌گوید از شما رنجیده است و در دنبال آن می‌نویسد: «علت تأخیر و مسامحه وی (خلیفه بزرگ) چیست؟ حضور او در اینجا برای ما لازم است، این مرد را فوراً گسیل دارید. می‌خواهم که مرا با وختانگ خان آشتی دهد.» خلیفه بزرگ درماند و ناچار شد دل بر عزیمت نهد. ولی از نایب الحکومه دستوری خواست که به کلیسا باز گردد و کارها به نظم آورد و سپس به ایروان باز آید و از آنجا آهنگ خدمت خان نماید. این اجازت به وی داده شد ولی او را نیز یادآور شدند که باید زود برگردد. اگر خلیفه بزرگ از رفتن سر می‌تافت همه گونه موجبات زحمت برای وی فراهم می‌ساختند، وزیانهای گران بدو می‌رسانیدند. [از این رو] وی به اچمیازین بازگشت. همه نفایس کلیسا را در مأمونی پنهان ساخت، مبدا که عوداً بالله چون اتفاقی رخ دهد، آن همه نفایس و خزاین بدست دشمنان خونخوار افتد. درباره امور مذهبی فرمانها و دستورهای لازم صادر کرد، و پس از دوروز غیبت به اتفاق هوانس، واردایت^(۱) ساری، که سرکشیش^(۲) درگاه خلافت او بود، و چند تن راهب دیگر به ایروان بازگشت. چون نزد نایب الحکومه رفت وی را آگاه ساخت که برای رفتن [به خدمت خان] آماده است. [بدین سان] وی با دلی خونین و اندوهی عمیق کلیسای بزرگ را در پس و پشت نهاد.

۱۱۱ - شش روز پس از اینکه خلیفه بزرگ از ایروان خارج گردید، لشگریان نایب الحکومه شبانگاه به اچمیازین رفتند و کلیسای بزرگ و خانه‌های قریه^(۳) را اشغال کردند، شش روز بماندند و زیانهای بسیار هم بر کلیسا و هم بر

(۱) Hovanes Vardapet of Sari

(۲) Vicar - General

(۳) این قریه که سخت در نزدیکی کلیسای بزرگ اچمیازین است و اقارشاپات

(Vagharshapat) نام دارد.

قریه وارد آوردند. ما از قصد و غرض آنها پی رسیدیم پاسخ دادند که قصدشان این است که از آنجا به جلو کردن بروند، ولی دروغ می گفتند، چون که ما از ترکی از آنان شنیدیم که خلیفه بزرگ که عازم خدمت خان بوده است نامه ای برای وختانگ خان فرستاده بوده است ونوشته بوده است:

«اینان [ایرانیان] مرا گرفتار ساخته ودارند نزدیک محمد قلی خان می برند باید که شما نیز جنبش کنید وروی بدو آورید» این نامه را بگرفته بودند ونزد نایب الحکومه به ایروان آورده بودند، وچون وی از مفاد آن نامه آگاهی می یابد شورایی ترتیب می دهد، ودر آنجا تصمیم می گیرند که باید آن نامه را به فال بد گرفت ولشگریان باید که به اچمیازین فرستاد، ارمنیان را قتل عام نمود وهمگی اموالشان را بگرفت.

۱۱۲ - خلیفه بزرگ هنگامی که در راه بود شنید که نامه اش بدست نایب الحکومه افتاده است وی برفور بدو نوشت: «چرا نامه مرا گرفته اید؟ راست است که من به وختانگ خان نوشته ام که بیاید، اگر بایسته نبود که من چنین نامه ای بنویسم چرا مرا نزدیک خان فرستادید؟» بر اثر وصول این نامه نایب الحکومه خود به اچمیازین آمد، شورایی با رایزنان خود در کلیسای بزرگ برپای داشت، ودر آنجا تصمیم گرفتند که نباید در آن وقت بر ارمنیان دست آزند، بلکه باید منتظر باشند تا از محمد قلی خان به آنان دستوری رسد. اگر خلیفه بزرگ نزد محمد قلی خان رفته باشد که چه بهتر واگر بسوی وختانگ خان عطف عنان نموده، ویا به لشکرگاه سپاهیان ارمنی رفته باشد، آن وقت باید ارمنیان را از دم تیغ بگذرانند واموالشان را به باد غارت دهند. پس نایب الحکومه، [ارمنیان] را احضار کرد وگفت: «هیچ ترس به دل راه ندهید ما بر آن سر نیستیم که شما را آسیب رسانیم.» روز هفتم نایب الحکومه با سپاهیان به ایروان بازگشت. ما را غارت نکردند ولی هم برای کلیسا وهم برای دهکده مخارج سنگین وگرانی

بوجود آوردند.

۱۱۳ - چند روز بعد محمد قلی خان از کاخختی به نایب الحکومه نوشت که خلیفه بزرگ آنجا رسیده است و اینک با وی بسر می برد، و او [نایب الحکومه] نباید با مردم اچمیازین بد رفتاری کند و یا به غارت کلیسا دست برد بلکه باید نیک در حفظ و حمایت آنها اهتمام ورزد.

۱۱۴ - اتامشن^(۱) پسر پاپون^(۲) که صندوقدار محمد قلی خان است از کاخختی به ایروان آمد و ما را گفت: «محمد قلی خان مرا به سفارت نزد سردار^(۳)

(۱) - Athamshen

(۲) - papon و مقصود از صندوقدار، خزانه دار است.

(۳) - احتمال می رود این سردار همان داود بیک نواده Melik Parsadan of Hollitozor in qapan باشد. وی سرداری دلیر و نیرومند بود و هم در لشگرکشی و هم در سیاستمداری دستی توانا داشت. وی از چندی پیش به نهضت ملی ارمنی پیوسته بود و صومعه سان ژاکوب (یعقوب مقدس) را مرکز فرماندهی خویش قرار داده بود. وی در طی جنگهایی که چندین سال ادامه داشت به فتوحاتی نائل آمد. برای اطلاع از سرگذشت پیروزیهای او نگاه کنید به Stepanos Shahumian در «گزیده تاریخ داود بیک از جنگهای ارمنیان قاپان با ترکان تا حال حاضر».

(Histoire choisie de Davith – Beg, de Combats des)

(Armeniens de Khapan contre les Turky, ayant eu Lieu de notre temps)

که بوسیله M. F. Broset به فرانسه ترجمه شده و بوسیله خود وی «در مجموعه مورخین ارمنی» (Collection d'Historiens Armeniens) چاپ سن پترزبورگ (St. Petersburg) جلد ۲ صفحات ۲۲۱ - ۲۵۶ نقل و درج شده است و نسخه ارمنی آن در سال ۱۸۷۱ م در Vagharshapad چاپ و انتشار یافته است. نویسنده ارمنی بنام رافی (Raffi) در سال ۱۸۸۲ رمانی تاریخی بنام «داود بیک در تفلیس» نگاشته است. به علاوه مورخ ارمنی Leo شرح مبسوطی حاوی ماحصل کوششهای او را بر مبنای اطلاعات تاریخی آورده است. Leo نشان داده است که وی بمراتب از آنچه دیگران گفته اند معتبرتر و مهمتر بوده است. رجوع کنید به کتاب تاریخ ارمنستان (History of Armenia) جلد ۳ صفحات ۶۶۷ تا ۶۹۵ از همین مؤلف.

سپاهیان ارمنی فرستاد و فرمود تا از جانب وی با او بگویم: چرا بدین کار دست یازیده اید؟ بیایید و راه اطاعت من بسپرید. هر آنچه بخواهید از حرمت و مکرمت و خواسته و کشور، شما را خواهم بخشید. آرزوهایتان را برآورده خواهم ساخت. تنها شما را باید که بیایید و سر به اطاعت من در آورید، و گوش بر سخنان من دارید.»

سردار لشگر ارمنی چنین پاسخ داد: «ما نه حرمت و مکرمت می خواهیم و نه کشور و خواسته. ما را از شما هیچ آرزو نیست، و شما را [به حکومت] نمی شناسیم. ما اینجا به خاطر شاه، امپراطور بزرگ^(۱) گرد آمده ایم، خدمتگزاران او هستیم و چشم به راه رسیدن او می باشیم. اگر عوداً بالله وی بدین سامان قدم نگذارد، و یا اگر خطی ننویسد و یا هیچ ترتیبی برای کار ما فراهم نفرماید و بندگان خویش را یکباره فراموش نماید؛ آنگاه پراکنده خواهیم شد و به خانه های خویش باز خواهیم رفت. محمد قلی خان را بیگاهان تا هر آینه نپندارد که ما هیچگاه گردن به اطاعت وی خواهیم نهاد.»

۱۱۵ - اتامشن (Athamshen) بکاختی بازگشت و پاسخ ارمنیان را به محمد قلی خان رسانید. وی سخت برآشفته و به احضار لشگریان از ایروان فرمان داد. این سپاهیان به همراهی نیروهای کاختی به جلو لشگریان ارمنی شتافتند. با اینهمه [در میدان جنگ] آنان را کامیابی حاصل نیافتاد. برخی کشته شدند و برخی دیگر به ولایت چغاگون^(۲) (Geghagoon) گریختند و در آنجا به قتل

→ برخی مطالب تاریخی راجع به داود بیک در مجله آرارت در سال ۱۹۰۵ انتشار یافته است. رجوع کنید به (P.T. Arutunian op. cit) صفحه ۲۸۸). ارامنه هنوز داود بیک را به چشم يك قهرمان ملی نگاه می کنند. او در سال ۱۷۲۸ م از جهان در گذشت. (ل.ل.ک.م).

(۱) - گویا مقصود پطر کبیر است.

(۲) چغاگون (Cheghagoon) به معنی خوش رنگ و نگار یا جغای گونی (Geghaygooni) از کلمه

وغارت پرداختند. بیش از دو هزار تن از ارمنیان را پیر وجوان ومرد وزن، حتی زنان شیرده وباردار را بکشتند. جمعی از زنان واطفال را با خواسته بسیار به همراه خویش به ایروان بردند. این سربازان، که ولایت چغاگون را در آتش بیداد سوخته بودند، چون به ایروان رسیدند شرح نامرادی خویش را بنایب الحکومه باز گفتند. چون مسلمانان ایروان ونایب الحکومه آگاهی یافتند که لشگریان ارمنی سپاهیان آنان را شکسته‌اند، آنان نیز از سر کینه‌جویی، همه جا در شهر وروستاها بر ارمنیان حمله بردند، وبه قتل وغارت پرداختند، مردان را بکشتند وزنان وکودکان را به اسارت کشیدند. نتیجه این شد که ارمنیان بدبخت دیگر نمی‌توانستند روزگاران از خانه‌های خویش بدر آیند وآسیب وبیدادی سخت بر آنان وارد گشت. این ارمنیان، حتی تمامت مردم روستاهای آنان، چون که دیدند روز بروز محنت ومرارت وسوء حفظشان در افزایش است خان ومان خویش بگذاشتند وزن وفرزند برگرفتند وبه ترکیه گریختند.

۱۱۶ - همان اتامشن حکایت کرد، که محمد قلی خان کس نزد وختانگ

خان فرستاد وپیام داد که: «تو را قصد وغرض چیست؟ بیا وبگذار با یکدیگر آشتی کنیم وبگذار همچون دو برادر باشیم وبدین سان شاه را، که اینک سخت نیازمند است، یاری دهیم. تو را خواست چیست ودین وطریقت کدام است؟ مرا بازگوی تا نیز همچنان بر آن باشم که تو هستی. اگر بر دین مسلمانی هستی من نیز چنان خواهم بود واگر ترسایی برگزیده‌ای من هم به ترسایی خواهم گروید. تو را در دل چه می‌گذرد؟ هر چه هست، خدای را به من بگوی.» وختانگ خان

→ جغ (Gegh) به معنی زیبا وآیگ (Ayg) به معنی برآمدن خورشید، وبر رویهم دو جزء به معنی سرزمینی که خورشید در آن خوش وزیبا برآید؛ در روزگاران پیشین نامی بود که برسرزمینهای دور وکنار دریاچه سوان (Sevan) وناحیت باختر وجنوب باختری آن داده می‌شد وامروز بایزید نو (Novoi. Bayazid) نام دارد. (ک.م).

چنین جواب داد: «من با تو آشتی نخواهم کرد و آنچه فرمایی باور ندارم. ترا نیافتاده است که از غرض و خواست من جويا شوی، من سخت بدانچه در پیر و آنم دل نهاده‌ام، و به یاری یزدان پاك سزای تو را نیز در کنار خواهم نهاد.» چنین بود پاسخ او که برای محمد قلی خان فرستاد.

۱۱۷ - بشنیدن این پاسخ محمد قلی خان با لشگر خویش آهنگ وختانگ کرد. [ولی] به دام افتاد و شکست یافت. اما به ایروان نوشت که: من وختانگ خان را سخت در فشار نهاده‌ام، باز هم برای من لشگر فرستید. وی همچنان خواست که برخی از آقاها (کذا فی الاصل یعنی رؤسای قبایل) به درگاه وی رهسپار گردند. این رؤسا با افراد واتباع خویش بسوی کاختی، مقر خان، حرکت کردند. کُرت دوم آنان با سپاهیان تازه بر وختانگ خان حمله بردند، ولی باز هم شکسته شدند و ناچار واپس نشستند.

۱۱۸ - محمد قلی خان که دید با سپاه خویش کاری نمی‌تواند به انجام آورد، نزد لزگیان رفت و به آنان گفت: «وختانگ خان بر آن است که بر شما حمله برد و شما را نابود سازد، بیاید با یکدیگر همدست شویم و بر او بتازیم». لزگیان با این پیشنهاد دمساز گشتند و با هم راه تفلیس را در پیش گرفتند، ولی خوب آگاه نیستیم که در آنجا چه اتفاق افتاده است، چونکه تفصیلات مختلفی در این باره به من رسیده است.^(۱)

(۱) - وختانگ در آغاز می‌توانست کنستانتین را شکست دهد، ولی چون او بالزگیان همدست شد، و نه از جانب روسیان و نه از سوی طهماسب مددی باورسید. سرانجام شکست یافت و رقیبش وی را از تفلیس بیرون راند. در اگوست ۱۷۲۴ میلادی وی ناگزیر شد که به روسیه بگریزد و در آنجا سالی چند بعد چشم از جهان پوشید. رجوع کنید به M. F. Brosset در فصل Notice sur les trois dernières années du règne de Wakhtang vi, d'après les

۱۱۹ - [در همان حال] محمد قلی خان گزارشهای نادرست به شاه می‌نوشت: چنانکه [نوشته بود]: «من وختانگ خان را سخت به تنگنا افکنده‌ام و می‌توانم او را، به تن خویش ویا سرش را، هر کدام فرمان رود، ایفاد حضرت دارم.» وی همواره از اینگونه گزارشها به شاه می‌نوشت، تا در نتیجه شاه را دروغ وی معلوم افتاد، وقاصدانی که از سوی محمد قلی خان به تبریز فرستاده شدند در آنجا نگاهداشتند و شاه نامه‌های آنرا پاسخ نداد تا سرانجام راست و دروغ آنها آشکار گردد. محمد قلی خان دائماً به شاه می‌نوشت که وختانگ دشمن او [شاه] است دیگر اینکه بر شاه شوریده و با روسیان پیوسته است، واز نو کیش ترسایی بگرفته است. وی همچنان بسیار چیزهای ناپسند دیگر درباره وی به شاه نوشته بود.

۱۲۰ - چون وختانگ خان بدانست که محمد قلی خان از مدتها قبل داشته است برای خراب کردن او نامه‌ها به شاه می‌نوشته است، وی نیز پیکری به دربار پادشاه فرستاد و پیام داد: «من شما را دوستم نه دشمن و همگی آنچه درباره من نوشته‌اند نادرست است.^(۱) من از سوی حضرت شاهی فرماندهی یافتم^(۲)، و مرا دستوری رسید که بجلوگیری لزگیان شتابم، ولی چون همه کار خویش بساختم، سپاهیان گرد آوردم و از شهر بیرون رفتم، مرا دستخط کردند

→ در کتاب تاریخ گرجستان جلد ۲، قسمت ۱، ص ۵۸۶-۵۸۷. مورخ معاصر ارمنی، خلیفه بزرگ Essai Hossan Jalaliantz وقایع تصرف تفلیس را در کتاب «تاریخ مختصر» اقوانان: A Short History of the Aqvans. چاپ اورشلیم (به زبان ارمنی) ۱۸۶۸، ص ۵۲-۵۸ به شرح وتفصیل آورده است. (ل. ل. ک. م.).

(۱) - راستی که گفتار اتهام‌آمیز محمد قلی خان بحقیقت سخت نزدیک بود. (ل. ل.).

(۲) - سرکار شدم (کذافی الاصل).

که باز پس گردم وجلو ایشان نروم. من نیز فرمان بکار بردم وبازگشتم. لزگیان که چنین دیدند زور آوردند، وزیانی سخت گران بر کشورم وارد ساختند. روستاها ودهکده‌ها را تاراج کردند وبسیاری از مردمان را بکشتند واز آن بدتر عده بیشتری را به غلامی بردند، وبدین سان خان ومان ما را ویران وپیریشان ساختند.^(۱)

نایب الحکومه قاصد را چون به ایروان رسید بازداشت کرد، وبه زندانش افکند، ونامه از او بستد، وهمگی راهها بر بست چنانکه دیگر هیچکس نمیتوانست خبری از وختانگ خان ببرد وشاه را از وقایع آگاه سازد. قصد وختانگ این بود که شاه را از روش [کار] خویش مطلع سازد، وثابت کند که دشمن او نیست بلکه دوست صدیق وی بشمار است. ولی محمد قلی خان نامه‌های او را در راه بگرفت ونگذاشت نه هیچیک از آنها ونه کسی از یاران وختانگ، به شاه برسد.

۱۲۱ - محمد قلی خان به نایب الحکومه ایروان نامه فرستاده بود که: «تمامت رعایای وختانگ را هر کجا بیابند، چه سوداگر باشند وچه مردان رزم آزمای، اموال سوداگران را تاراج کنند وجنگجویان را از دم تیغ بگذرانند». به رسیدن این نامه، نایب الحکومه همگی اتباع وختانگ خان را، در ایروان وچمپازین بازداشت کرد واموالشان را تاراج نمود. یکی از شرفای اتباع وختانگ خان ثاواد (Thavad)^(۲) که نامش پاپن بیگ (Papon Beg) بود از

(۱) - باید دانست که پدر طهماسب یعنی شاه سلطان حسین بود که وختانگ را فرمان داد از حمله به لزگیان، درست همان زمان که می‌توانست آنان را بشکرد، خودداری نماید. (ل.ل.).

(۲) - کذا فی الاصل، وگمان می‌رود این کلمه در زبان ارمنی از لغات دخیل باشد، از واژه گرجی Tavidı که در آن زبان بمعنی رئیس یا سرور است. کلمه Tavidı از همین ریشه در زبان گرجی به

معنی، ممتاز وشریف آمده است رجوع کنید به W. E. D. Allen ←

آکیلگ،^(۱) با تنی پنجاه از مردان خویش، به عزم تفلیس بیرون شد و در راه خویش وی را به ایروان گذار افتاد. نایب الحکومه که شنید پاپن بیک با پنجاه تن از ایروان گذشته است، برفور ۴۰۰ تن از مردان خویش را در پی وی فرستاد که در دره بابک،^(۲) بر هشت فرسنگی ایروان، بدیشان رسیدند. پاپن بیک و یارانش، هنگام گذشتن از دره در محاصره این چهار صد تن درآمدند. جنگی سخت و خونین در گرفت و سرانجام پاپن بیک و ۳۱ تن از مردانش دستگیر شدند، ۱۵ تن از آنان به خاک هلاک افتادند و تنها چهار تن از مهلکه گریختند و جان به در بردند. اینان را پول و خواسته فراوان بود، که همه را بگرفتند و به ایروان آوردند و بندگان را در آنجا به زندان افکندند.

۱۲۲ - نایب الحکومه ایروان کسی است که نژاد و تبارش گرجی است. وی دشمن قهار و خونخوار ترکان است و به هیچ روی با آنان به راه مصادقت نمی رود. در ایروان لشگریان چندان نیستند؛ ساکنان آن هم بیشتر پراکنده شده اند و بجاهای گوناگون گریخته اند. قلیل کسانی از مردم آنجا و برخی دیگر که باقی مانده اند هواخواه شاه هستند. در همان حال عده ای نیز طرفدار ترکان (عثمانلو کذا) می باشند. در ایروان باروت بدست نمی شد و چون خواستند به ساختن آن پردازند، بر هر يك از مردم شهر پنجاه دینار مالیات سرانه نهادند تا مزد باروت سازان را بپردازند.

۱۲۳ - وقتی که وارد ایت^(۳) به تبریز رسید، شاه آنجا بود. وی فیریدی

A history of Georgian People P. ۲۴۶. (ج. ل).

Akilig - (۱)

Babak Valley - (۲)

(۳) - این کلمه از القاب و مناصب کشیشان ارمنی است و گویا با واژه آتوربات پهلوی (و آذرباد) و آذربد فارسی از يك ریشه باشد. (م. م).

کذا؟ (فریدون) خان را با دو هزار وپانصد تن به اصفهان فرستاده است تا با افغانان جنگ کنند. علیمردان خان والی لرستان^(۱) در همان موقع فرزند خویش را با پنجاه تن نزد شاه فرستاده بود وپیغام داده بود که: «شاه را بر من اعتماد نیست ومرا وفادار وصدیق بشمار نمی آورد، [ولی] من فرزند خویش را به گروگان در پایگاه شاهی می گمارم تا کمال صداقت من ملحوظ نظر پادشاه باشد، ومرا اجازت فرماید با محمود نبرد کنم، تنها [امیدوارم] شاه وعده فرماید که پولی از من مطالبت نشود.» شاه در جواب وی نوشت: «برخیز وبه جلوی محمود بشتاب، ما از تو هیچ پولی مطالبت نخواهیم فرمود.»

۱۲۴ - کردان با مردی پانصد از بایزید بسوی ماکو آمدند، وبا طرفه تعبیتی قلعه آنجا را بگرفتند. شاه چون این خبر بشنید، فرمان داد تا ۵۰۰۰ مرد گرد آیند وبرای بازگرفتن قلعه راه به سوی ماکو بگیرند. چون این لشگریان راه به ماکو نزدیک کردند، کردان بجلو ایشان شتافتند وگفتند: «چون به انبوهی چنین شگرف آمده اید؟ ما وقلعه هر دو از آن شمایم، آسوده باشید وخویش را برحمت نیاندازید. ایرانیان بدین سان اطمینان یافتند، وبی آنکه جانب احتیاط را رعایت نمایند، خیمه وخرگاه فرو کوفتند ومشغول تهیه غذا شدند وساز وسلاح جنگ از تن برگرفتند ودر جامه های زیرین (الخلاقی، کذا فی الاصل)^(۲) خویش

(۱) - علیمردان خان در نبرد گلون آباد جراحت یافت ولی از میدان جنگ بگریخت واورا به ولایت خویش بردند تا زخمش بهبود یابد. چون حالش خوب شد بر آن سر بود که نیرویی فراهم آورد وبه استخلاص اصفهان بشتابد، ولی مدد شایسته به او نرسید. حق این است که طهماسب میرزا را درست اندرز داده بودند که به جای اینکه در قزوین بیهوده معطل شود با قوای وی (علیمردان خان) ملحق گردد. (ل.ل).

(۲) - اینگونه جامه را، که دیگر معمول نیست، در زیر قبا می پوشیدند ولباسی بلند بود واغلب از قلمکار می دوختند در میان رویه وآستر آن پارچه یا پنبه می گذاشتند که گرمتر شود. (ک.م).

بیاسودند. کردان که آنان را آسوده نشسته دیدند، ناگهان شمشیرها برکشیدند و بر آنان حمله بردند. بسیاری را بکشتند و بقیه راه فرار پیش گرفتند، و هر آنچه داشتند به دست کردان افتاد. چون این اخبار به تبریز رسید، شاه دیگر اندیشه قلعہ ماکو از سر بیرون کرد و تنها بر آن شد که فرمانده آن سپاه را گردن زند، ولی او مالی عظیم به شاه ببخشید و جان خویش را نجات داد.

۱۲۵ - در ۱۲ (۲۳) اگوست آیواز^(۱) از شهر آمد و آگهی داد که آقا حسین در کاروانسرا مر او را گفته است که: «مردی که از گسکر^(۲) آمده بود بدو گفت برخی لشگریان بدان جا رسیده اند و حدر خان^(۳) از آستارا عرضحالی به شاه نوشته است و اظهار داشته است که وی می تواند ۱۲ هزار تن سپاهی، ۸ هزار تن از مردم طالش و ۴ هزار تن ایرانی، گرد آورد. و اگر شاه هر سر آنان را یک تومان بدهد، به هر کجا که فرمان رود روی خواهند آورد و روسیان را به فرمان او از پیش برخواهند داشت.» شاه در جواب او نوشته است: «شما را به سرداری (کذا) [لشگر] منصوب می داریم؛ مداخل [کذا فی الاصل] رشت ۱۲ هزار تومان است. می توانی آن مال را گردآوری و به روسیان دهی تا راضی شوند و از سر گیلان برخیزند. و اگر نمی خواهند این ۱۲ هزار تومان بگیرند و از کشورم بیرون روند، هم می توانی این ۱۲ هزار تومان را در میان لشگریان خویش پخش کنی تا به جنگ روسیان روند و خواهی نخواهی آنان را از کشور من برانند.»

۱۲۶ - در ۱۸ (۲۹) اگوست کشیش مارکوس فرزند ساهاک^(۴) همدانی

(۱) Aywaz -

(۲) Gaskar ناحیتی است که بلافاصله بر جنوب مرداب (انزلی) قرار دارد و در آن زمان شهر بزرگ آن گوراب گسکر بود. (ل.ل.)

(۳) - کذا فی الاصل و گویا مقصود حیدر خان است. (ل.ل.).

(۴) Markos The Son of Sahak -

به من (پطرس گیلاننتر) از گسکر نامه‌ای نوشت واطلاع داد که خان گسکر ۱۵۰۰ تن سپاهی جمع آورده است وباز هم دارد بیشتر جمع می‌آورد، ودیگر اینکه همین خان به سمت حاکم کل گیلان منصوب شده است. وی در تمام گیلان از هر خانواده‌ای يك نفر سرباز برای جنگ به اجبار خواسته است (بنیچه بندی کرده است). حدر خان؟ (حیدر خان) از آستارا و وزیر رشت در ۱۵ (۲۶) اگوست به گسکر وارد شدند. سپاهیانى اندك، تنها نزدیک ۲۰۰ تن تفنگچی، با خود داشتند ولی می‌گویند بنا است لشگریان بیشتری وارد شوند. و[دیگر اینکه] همین خان گسکر در مجلس (کذا) [مشورتی] اظهار داشته است: «من چه می‌توانم بکنم؟ شاه مرا اجازت نمی‌دهد [که هیچ کاری را به انجام آورم] وگر نه من شبگاه ناگهان بر روسیان می‌تاختم وآن‌ها را می‌کشتم وپراکنده می‌ساختم.»^(۱)

این خبر را دوستی به من آورد و مرا آگاه ساخت که خان چه گفت وقصد او چه بود. خان مارکوس^(۲) را احضار کرده پرسیده بود که روسیان به ارمنیان چه گفته بودند. مارکوس جواب داده بود: «من نزد روسیان نمی‌روم، ولی از آنچه از دیگران می‌شنوم آنها [روسیان] می‌گویند دوستان شاه هستند ودیگر اینکه آمده‌اند تا با خرج خویش وی را یاری دهند.»^(۳)

(۱) - در اینجا فهم حقیقت وقایع از روی گزارشهای گیلاننتر دشوار می‌شود. چون بر حسب مستفاد از سایر منابع می‌دانیم که خانهای گسکر وآستارا، به اتفاق حاکم گیلان نیرویی برابر ۲۰ هزار تن در اوایل سال ۱۷۲۳ میلادی گرد آوردند، وبا این سپاهیان سرهنگ شیپوف (Col. Shipov) سردار روسی ولشگریان او را در کاروانسرای آنان در نزدیکی‌های رشت در ۱۸ (۲۹) مارس به محاصره انداختند. روسیان از جایگاه خویش بیرون شدند وسپاهیان ناآزموده ایرانی را غافلگیر کردند وبا همه کثرت عدد از جای برکنند وفراری ساختند. (ل.ل).

(۲) - Markos

(۳) - این سخن با متن اعلامیه پطر کبیر، که هنگام عزیمت او برای لشگرکشی به ایران در گیلان ←

وی را همچنان پرسیده بودند: «آیا راست است که هر روز از روسیان ۳۰ تن می‌میرند و نایب سرهنگ Potpolkovnik پیره بازاری مرده است و اینکه سرتیپ سخت بیمار است؟»^(۱) کشیش مارکوس در جواب خان گفته بود: «من چنین چیزها را نشنیده‌ام و این اخبار راست نیست. اینها را کسانی می‌فرستند که می‌خواهند چیزهایی بگویند که شما را خوشایند باشد، آنگاه خان مارکوس را گفت. تو هیچ نمی‌دانی.^(۲) در ۱۴ (۲۴) آگوست خبر رسید که ۷ کشتی پدید گردیده‌اند و از سوکلان (Soklan کذا فی الاصل) گذشته‌اند، و [سپس] تأیید شد که روسیان باکو را گرفته‌اند.^(۳) از این رو در میان مردم گسکر آشفته‌گی پدید آمد و آنان کودکان و زنان را به بیرون شهر فرستادند. در این شهر نه توپ موجود است که از آنجمله ۵ توپ برنجی و چهار توپ دیگر آهنی است. یکی از این توپها خیلی دراز و خوب است. همچنان ۸ زنبورک در شهر هست. خان مردان خویش را فرمان داده است که هر روز جلوی او رژه روند. در این ماه آگوست

وسایر نقاط پخش گردید، مطابقت می‌کند. این اعلامیه‌ها به زبانهای روسی، ترکی و فارسی بود. ترجمه آلمانی آن در کتاب G. F. Muller بنام *Sammlung Rossischer Geschichte* جلد ۷ ص ۲۱۵ و ۲۲۰ آمده است. (ل.ل).

(۱) - این سخن البته درست است چه که از همان اول حمله خویش بر گیلان و سایر ولایات نزدیک آن، روسیان را از بیماری تلفات بسیار رسید. لشکریان روسی، مخصوصاً آنان که در گیلان بودند چون مور و ملخ می‌مردند (رجوع کنید به کتاب خاطرات مانشتین (Manstein) جلد ۱، ص ۵۹). بر حسب آنچه Putkov ذکر می‌کند، (کتاب سابق الاشعار جلد ۱، ص ۹۵) به روسیان در طی مدتی که سرگرم اشغال نواحی شمال ایران بودند، میان ۱۳۰/۰۰۰ تا ۲۰۰/۰۰۰ تن از بیماری تلفات وارد آمد. (ل.ل).

(۲) - (کذا فی الاصل) یعنی از هیچ کجا خبری نداری. (م.م).

(۳) - این خبر صحیح بود، روسیان به فرماندهی ژنرال ماتیوشکین (Matyushkin) باکو را در ۲۵ ژوئیه / ۱۵ آگوست ۱۷۲۳ میلادی (مطابق ۱۱۳۵) بتصرف خویش آوردند. (ل.ل).

۱۳۰ / گزارشهای گیلانتز درباره حمله افغانان وسقوط اصفهان

دونده‌ای (شاطری، کذا) پنج روزه از تبریز به اینجا آمد. وی خبر داد که شاه از تبریز بیرون شده و به وسپینج^(۱)، که ۱۵ ورست با آن مسافت دارد، رفته است، و می‌گویند قصدش این است که به اردبیل برود.

۱۲۷ - در ۱ (۲۹) اگوست پیر کمال پیره بازاری این خبر را آورد که بنا است پنجهزار تن سپاهی از گسکر به پیره بازار روند، و چون شنیده‌اند که روسیان آن محل همه بیمارند، شبانگاه بر قلعه آنجا حمله‌ور گردیدند.^(۲)

۱۲۸ - در ۲۰ (۳۱) اگوست محمد قلی خان (کنستانتین سوم) به همراهی لزگیان تفلیس را بگرفت.^(۳) لزگیان کالا واسیر بسیار از شهر با خویش بردند. پس [از اینکه اینان از شهر بیرون رفتند،] ترکان^(۴) وارد شدند و شهر را به تصرف خویش آوردند. ولی اینان نه دست به غارت برآوردند و نه کسی را به اسارت گرفتند، فقط به شهر آمدند و در آنجا ماندند. این خبر را ما تنها از يك شخص شنیده‌ایم بلکه هر کس که از آنجا می‌آید همین را می‌گوید. وختانگ خان هم گریخته است و به باشاچوق^(۵) رفته.

(۱) - Vaspinj مقصود همان (Basmenj) است که قریه‌ی بزرگ است بر ۶/۵ میلی جنوب شرقی تبریز، (کمالا یخفی).

(۲) - در اینجا نیز گزارشهای گیلانتز خالی از اشتباه نیست چه این حمله عملاً در شب ۲۹/۱۸ مارس ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هـ.ق) صورت وقوع یافت. (ل.ل).

(۳) - تاریخ صحیح این حمله ۸ مه ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ هـ.ق) است. لزگیان با همان قساوت و وحشیگری همیشگی خویش، رفتار نمودند و موجب تلف شدن عده‌ی عظیم از نفوس ارمنی و بروز خسارات بسیار گشتند. رجوع کنید به روایت تزاروویچ و اخوشت (Tsarevich Wakhusht) در کتاب تاریخ گرجستان بروسه (Brosset, s Histoire de La georgie)، جلد ۲، قسمت ۱، ص ۱۱۸.

(۴) - گویا مقصود مسلمانان است.

(۵) - Bashachuq (کذا فی الاصل) و ممکن نشد معین سازیم که این محل به تحقیق کجاست. پس ←

۱۲۹ - همان روز خبر رسید که ترکان پیش رفته‌اند و ایروان را بگرفته‌اند و آن ولایت را تا حدود نخجوان به تصرف آورده‌اند (ولی) این خبر آخرین به تحقیق نبیوست.^(۱)

۱۳۰ - در همان روز نیز خبر رسید که ایرانیان پیش رفته و وارد قپانستان^(۲) شده‌اند و آنچه سلاح، اسباب، باروت و گلوله ارمنیان قپان داشته‌اند، همه را بتصرف خویش آورده‌اند. این خبر نیز هنوز تأیید نشده است.

۱۳۱ - در تاریخ فوق هاروتون قاپانی از تبریز برسید. وی اظهار داشت که يك نفر یوز باشی ارمنی به نام قانلو شبان^(۳) [شعبان؟] را با پسر ملك باشی^(۴) قریه اوتاران^(۵) در ناحیه دوزخ^(۶) کشمکشی رخ داده بود، ولی با

از اینکه وختانگ خان از تفلیس بگریخت، برای گرفتن مدد به ترکان متوسل شد، و بعدها نیز مدتی به آنان پیوست، ولی با اینهمه بزودی از کرده پشیمان شد، و به روسیان پناهیید. (ل.ل.).

(۱) - این خبر البته صحیح نیست چون ترکان ایروان را تا ۲۸ سپتامبر سال ۱۷۲۴ میلادی (۱۱۳۶ هجری) نگرفتند. (ل.ل.).

(۲) - قپانستان (Qapanistan) یا (Qapan) نامی بوده که به ناحیتهایی که امروز زنگ ازور Zangazur و دارالاکز Daralagaz نامیده می‌شود اطلاق می‌شده، و برجانب شرق نخجوان وسخت نزدیک مرز قزاق قرار دارد. این نواحی بسیار حاصلخیز، کوهستانی و پر آب و پر درخت است و دره‌های آن بسیار برای پرورش مواشی مستعد می‌باشد. ناحیه هالیتزر Hollitzor که صومعه سن ژاکوب در آنجا قرار دارد در همین منطقه واقع است. (۳) - Qanlu Shaban (کذا فی الاصل).

(۴) - Melik Bashi (کذا فی الاصل) و پرفسور ابراهیمیان عقیده دارد که این کلمه غلط خوانده شده است و صحیح آن باید ملك باغی (Melik Baqi) باشد، این نظریه را اسناد تاریخی که اخیراً کشف شده است تأیید می‌نماید. رجوع کنید به کتاب وی به زبان ارمنی به نام: (صفحه‌یی از تاریخ قفقازیه و روابط روسیان و ارمنیان) ایروان، ۱۹۵۳، ص ۴۲. و این بنده مترجم فارسی را عقیده بر این است که ملك باشی (مالك باشی) بمعنی مالك واریاب ده می‌باشد، چنانکه در بیان مطلب بعدها می‌گوید با روستاییان خود چنین نهاده بود، یعنی مالك ده با زارعان خود چنین نهاده بود. (م.م.).

(۵) - Avetaran (۶) - duzakh

یکدیگر آشتی کرده بودند. پسر ملك باشی قانلو شبان را در قریه خویش میهمان می‌کند. شعبان با ۳۰۰ تن ارمنی به آنجا می‌رود. پسر ملك باشی قبلاً با روستاییان خویش چنین نهاده بود که خود وی قانلو شعبان و تنی چند از مردان او را به خانه خویش برد و روستاییان دیگر مردان او را میان خویش بخش نمایند، و هر يك پنج تا شش تن از آنان را به خانه‌های خویش فرو آورند. وی چنین نهاده بود که چون صدای تفنگی بشنوند هر کس باید میهمانان خود را در خانه خویش به قتل آورد. بدین سان این یوز باشی ارمنی بیچاره را، که تازه ترقی کرده بود، با سیصد تن از مردان وی، درست همانگونه که خیره‌یی‌ها بکوچ را کشتند، بھاك هلاک انداختند.^(۱)

۱۳۲ - در ۲۱ اگوست سپتامبر بیژن پسر هاروتون، که به بارک الله شهرت یافته بود، و ارمنی از تفلیس بود، از تبریز رسید. وی گفت که شاطری از تفلیس آمده بود و نامه‌هایی آورده بود که در آنها آمده بود،^(۲) که چون ترکان به تفلیس نزدیک شدند، محمد قلی خان، به اتفاق مسلمانان دیگر قلعه، به استقبال آنان بیرون شتافت و آنها را به شهر آورد. ترکان تفلیس را بگرفتند و سه روز بعد محمد قلی خان را به زندان انداختند و پس از آن به زمانی اندک شهناز خان پسر ونداک^(۳) را که در بند می‌داشتند، فرمانفرمای تفلیس ساختند.^(۴) این

(۱) - پتر کبیر شاهزاده الکساندر بکوویچ چرکاسکی (Prince Alexander Bekovich Cherkassky) را به سرزمینهای آن سوی دریای خزر و خیره فرستاد تا معلوم دارد، که آیا راهی مطمئن برای تجارت با هندوستان از این مناطق می‌توان بدست آورد یا نه. پس از آنکه روسیان به فرماندهی بکوویچ نیروهای خان خیره را شکستند، وی اظهار اطاعت نمود و بکوویچ و بسیاری از مردان وی را به شهر کشانید و بکشت. (ل.ل.).

(۲) - کذا در عبارت اصل.

(۳) - کذا فی الاصل و مقصود وختانگ است.

(۴) - بکر (Bakar) پسر وختانگ خان که در نزد ایرانیان به شهناز شهرت داشت، در سال ←

شهنواز خان محمد قلی خان را مدد کرد تا بگریزد. وی فرمان داده بود تا قایقی روی رودخانه کورا^(۱) آماده بدارند، و محمد قلی خان را با طناب به قایق فرو نهادند و او [بدین سان] راه فرار در پیش گرفت.^(۲)

ترکان شهنواز خان را فرموده بودند تا جامه ترکان در بر کند و عمامه^(۳) بر سر نهد. وی بدانها گفته بود که: «شاه مرا تاجی خسروانه فرستاده بود که بر سر گذارم. [اینک] شما هم فرمان می‌دهید که عمامه بر سر نهم!». وی شبگاه بگریخت و به استیا^(۴) رفت. چهار پاشای ترک با لشگریان خویش بیرون شدند که وی را دستگیر سازند. شهنواز خان، با لشگریان به جلو آنها شتافت و چون سپاهیان ترک را در موقعیتی نامناسب بدید بر آنها حمله برد و سه پاشا و بسیاری از لشگریان آنان را بکشت و پاشای دیگر را اسیر گرفت.^(۵) وختانگ خان نیز آن زمان در استیا بود و فرموده بود تا اریستا و گیورگی^(۶) را خفه کرده بودند.

۱۷۱۶ میلادی (۱۱۲۸ هجری) فرمانفرمایی کارتلی (Kartli) بود و سال بعد به درجه شاهی ارتقا یافت. وی این منصب می‌داشت تا پدرش در سال ۱۷۱۹ میلادی (۱۱۳۱ هجری) دوباره با عنوان شاهی بدان سمت برقرار گشت. ترکان در دوران کوتاه همکاری خود با بکر، وی را عنوان ابراهیم بیک بخشیده بودند. (ل.ل.).

(۱) - Kura

(۲) - رجوع کنید به Wakhushst در تاریخ گرجستان تألیف بروسه، ج ۲، ص ۱۲۳. (ل.ل.).

(۳) - Qaitouq) کذا فی الاصل.

(۴) - Qssetia ناحیتی است در قفقازیه محاط به کوههای بلند.

(۵) - شرح این واقعه سخت بگزارف بیان شده است، ترکان بکر را مجبور ساختند به استیا پناهنده شود و از آنجا وی به پدرش در روسیه محلق گردید.

(۶) - Eristav Giorgi برای توضیح عنوان گرجی Eristav رجوع کنید به: (تاریخ ملت گرجی)

A history of The Georgian People از W.E.D. Allen ص ۱۷۸. در جاهای دیگر این کتاب گورکی

(Gorki) ذکر شده است. در کتاب نفیس A short History of The Aqvans، تألیف خلیفه بزرگ ←

وختانگ بر این قصد بود که لشگریان گرد آورد وبه تفلیس شتابد وترکان را از آنجا بیرون راند. بیژن پیش گفته افزود که آنگاه که وی در تبریز بوده است پیکی که از گنجه می آمد خبر آورد، که لزگیان آمده اند وآن شهر را محاصره کرده اند. ۱۳۳ - ای پدر بزرگوار، بر ملت ارمنی بیچاره ما سخت ظلم می شود. ایرانیان دارند ناحیت گفتان^(۱) را غارت می کنند وساکنان آن را به چنان بلایایی گرفتار می آورند، که قلم از ذکر آن عاجز است. کاش مرده بودم واین وقایع جانخراش را نمی شنیدم. ناحیت قاپان نیز، همچنانکه در بند ۱۳۰ به ذکر آوردم، بی شک به این بلیه دچار آمده است. در ایروان نیز وضع به همین صورت است، وارمنیان وراهبان صومعه های آنان را چندان به وحشت انداخته اند، که ناچار شده اند به پارسادان بیک^(۲) متوسل شوند، وبا توضیح احوال رقت بار خویش در نزد او، از وی التماس کنند کاری برای آنان بکند. پارسادان بیک عرضحالی به پایگاه شاه فرستاده است وفرمانی^(۳) (از او) گرفته است وآنرا به ایروان فرستاده اند تا دیگر ارمنیان آنجا را رنجه نسازند.

لشگریان ارمنی ما، از قراری که می گویند، شامل شصت هزار نفر هستند وبه صورت سه سپاه در سه محل^(۴) مستقر می باشند. از یکسو چشم به عنایات

→ Esai Jalaliantz، ص ۵۵. این کلمه Eristav Kiorgi of qaraqankhan آمده است. (ک.م، ل.ل)

(۱) - Goothan

(۲) - Parsadan Beg

(۳) - رقم فی الاصل.

(۴) - شرح این امکنه (Sagnakhs) یا مواضع مستحکم، در تکمله شماره ۱ آمده است. واژه ای که در متن بکار رفته Polk است که همان لغت روسی برای فوج می باشد. ولی چون فوج واحد کوچکی در این مورد بنظر رسید کلمه سپاه بجای آن استعمال شد. راجع بلشگریان ارمنی در ضمیمه شماره ۲ این کتاب توضیحاتی داده شده است.

کامله الهی دوخته‌اند و از سوی دیگر چشم به راه رسیدن شاه بزرگ^(۱) هستند. آنان سخت نیازمند تحریض و تشویقند. باید که عالیجناب شما در اندیشه آنان باشید، چه هم ترکان و هم ایرانیان در پی ریختن خون آنها هستند و به همین سبب (وجود ایرانیان و ترکان) ارمنیان همه جا سخت در زحمت می‌باشند.

باور فرمایید که ارمنیان به دلایل و عللی چند خانه خراب و تباه روزگار گشته‌اند. از يك طرف می‌گویند، باید همه قتل عام شوند، زیرا که آنان [ایرانیان] مدعی هستند، که ارمنیان با کشانیدن روسیان به ایران و آوردن افغانان به اصفهان، و گرد آوردن ۶۰۰۰۰ تن سپاهی ارمنی، که به روسیان پیوندند و ایران را تباه کنند. این کشور را ویران ساخته‌اند. پدر بزرگوار، آن ارمنیان که به دور هم گرد آمدند، این کار را به نام شاه بزرگ امپراطور به انجام آورده‌اند. [اینک] برای خاطر مسیح به اندیشه آنان باشید و از آنان مواظبت و [پشتیبانی] فرمایید.

اینان همچون گوسفندان به هم جمع آمده‌اند، تا مگر گرگان را کمتر بدیشان دسترس باشد، چونکه از هر سو دشمن پیرامون آنها را گرفته است. درباره وضع ملت خودمان چندان چیزی ننوشتیم و عالیجناب خود بیش [از آنچه من گفتم] درخواست یافت. من حتی تاکنون یکی از آن نامه‌ها را، که به من سپرده‌اید، نفرستاده‌ام و همه را با خویش دارم. اینک را کالیوه مانده‌ام. اگر بخواهم آنها را بفرستم که راهها بسته است و دشمنان ما بیشمار هستند؛ و اگر نفرستم آن وقت چه خواهد شد؟ عالیجناب شما اینها را سر بسته به من داده‌اید. چندین بار به درگاه شما نامه نوشتم و خواستار شده‌ام اجازه فرمایید آنها را بگشایم، رونوشت آنها را بفرستم و اصل آنها را نزد خود محفوظ دارم، که اگر عوداً بالله، یکی از آنها مفقود شد، نسختی دیگر از آنرا در دست داشته باشیم؛

ولی عالیجناب در این باره چیزی ننوشته‌اند. در ۱۶ (۲۷) اگوست یازده کشتی از حاجی ترخان برسد ولی نامه‌ای از سرکار نبود. ما را شما بدینجا گسیل داشته‌اید ولی خطی ننوشته‌اید تا آینده ما روشن باشد و تکلیف نهایی خود را بدانیم. ما بدینجا آمده‌ایم، ولی تاکنون اینان [ارمنیان محل] کاری صورت نداده‌اند. ما در اینجا بیهوده معطل مانده‌ایم و در رفت‌های ما سخت سنگین است. مخارج را، ما البته فداکاری می‌کنیم، جهت سلامتی و ایمنی عالیجناب، در عهده می‌گیریم. ولی شما نیز باید برای ما نامه بفرستید و ما را دلگرم فرمایید. برای خاطر مسیح [و آسایش] روان خویش ما را فراموش نفرمایید و در اندیشه باشید که کاری برای ما صورت دهید.

ما ملتی بدبخت و بیچاره هستیم، و به شما سرور و پشتیبان خویش پناهیده‌ایم. در این روزها هر ارمنی و یا مسلمانی^(۱) که از آنجا می‌آید، و راستی را که به هیچ نمی‌ارزد، و حتی توان فریبکاری و حقه بازی نیز ندارد، بیست تا سی تومانش می‌دهند و بدین سویش گسیل می‌دارند، ولی سختی کار ما ده برابر از آنان بیشتر است.^(۲)

امروز سرور و سالار ما شماست. شما را باید که رئیس را آگاه فرمایید^(۳) و کاری برای ما به انجام آورید. [ما يك] پول نداریم، چند تومانی که داشتیم همه خرج شد. آخر کار چه خواهد شد؟ تنها [کاری که از ما برمی‌آید این است که] به خدا توکل کنیم و [چنان کنیم که] شایسته عنایت سرکار باشیم، تا شما هم بتوانید

(۱) - تاتار فی الاصل.

(۲) - در اینجا متن اصلی مخدوش است ولی آنچه از ظاهر عبارت مستفاد می‌گردد ترجمه شد. (ک.م.).

(۳) - مقصود از رئیس کیست؟ از ظاهر عبارت چیزی معلوم نمی‌شود لا بد مقصود کسی است که هر دو او را می‌شناسد. (م.م.).

برای کار ما ترتیبی فراهم آورید.

گماشته آیواز^(۱) که پولهای او رادزدیده و گریخته بود گرفتار شده است، و همه پولها را از او باز ستده اند. تازه آیواز از سرتیپ و سرهنگ^(۲) درخواست مرخصی نموده است، به این علت که گماشته او در حاجی ترخان اموالی را، که از آیواز نزد او بوده است، نگاهداشته و باز نداده است، و هر چه نیز از او خواسته است، که یا اموال را بفرستد و یا با خود بیاورد، اقدامی نکرده است. اینک او [آیواز] را اجازت داده اند که از اینجا با کشتی به باکو برود و از آنجا خویش را به قلقاد^(۳) رساند. یقین دارم رئیسان ما [از] اینجا به شما و به حاکم، آرتمی پتروویچ^(۴) نوشته اند که آیواز را زود مراجعت دهید.

پدر بزرگوار، موجب تأسف است که خدمتگذارش کالاها را نفرستاده است، چونکه این پارچه های پشمی اینک ۵۰۰۰ دینار ارزش پیدا کرده است، در حالیکه معمولاً هرگز آن^(۵) بین ۲۸۰۰ تا ۳۰۰۰ دینار می ارزید. اگر پارچه های چوخای^(۶) او در این زمستان آنجا بماند، قرب هفتاد و هفت

(۱) - Aywaz

(۲) - مقصود ژنرال Levashov و سرهنگ Shipov هستند و معلوم می شود که گیرنده گزارش ها سخت با آنها آشنا است و به علت همین سابقه ذهنی اوست که نام آنها را نویسنده نیاورده است. (م.م.).

(۳) - Qalqad شاید مقصود از این کلمه قلعه آزاد باشد و تعیین آن ممکن نگردد. (ک.م.).

(۴) - مقصود Artemii Petrovich Volynsky است که در آن هنگام به حکومت حاجی ترخان منصوب بود. در سال ۱۷۱۵ میلادی پتر کبیر وی را در ایران بمأموریتی سیاسی فرستاد و او توفیق یافت در سال ۱۷۱۷ میلادی عهد نامه تجارتی با آن کشور منعقد سازد. پس از آن پتر او را در حاجی ترخان گماشت تا وی را همواره از وقایع ایران آگاه بدارد و راه را برای حمله بدین کشور هموار سازد. (ل.ل.).

(۵) - گز واحد طولی بود که بر حسب محل میان ۴۱ تا ۴۴ اینچ تغییر پیدا می کرد.

(۶) - چوخا پارچه پشمی است است که رهبانان پوشند. (آندراج).

تومان به پول ایران به وی ضرر می‌رسد. از سوی دیگر وی مردی تنگ دست است، که اموال او را غارت کرده‌اند، واینک سه برادرند سخت عیالمند، و بجز این کالاها چیزی دیگر برای آنها باقی نمانده است. برادرانش از شماخی‌به‌وی نوشته‌اند که در آنجا سخت نیازمند گشته‌اند، و برای معاش روزانه خویش به جولاهی می‌پردازند.

عالیجنابا استدعا دارم آیواز را مورد اشفاق و عنایت قرار دهید و بدو کمک نمایید و زودش باز گردانید، تا وی به دروغ‌گویی منسوب نشود و آبرخ ما و او بر جای بماند. محض رضای خدا وقتی که آیواز برمی‌گردد چند تن جوان هوشمند با وی بفرستید، چون با اینکه در اینجا جوانان بسیارند ولی بدرد نمی‌خورند، و از جوانانی که با آیواز پیمان بسته‌اند و قول و قرار نهاده‌اند، حتی يك تن هم از آنگونه که ما می‌خواهیم نیست. وی خود خاطر سرکار را درباره آنان روشن خواهد ساخت. از سوی دیگر ارمنیان اینجا یار و مدد کار ما نیستند، چونکه همواره گریه و مویه می‌کنند و ناله سر می‌دهند که ما را [چنین و چنان] غارت کرده‌اند، و پریشان و ناتوان گشته‌ایم، و ما را چیزی نمانده است که با آن به کمک شما آییم. از هیچ سوی دیگر نیز امید یاری و مدد نیست، چون همه غارت زده هستند، جاده‌ها بسته است و فرستادن نامه‌ها ناممکن می‌باشد. ما در وضع و موقعی سخت دشوار افتاده‌ایم و از هیچ سو کس نیست که ما را یاری دهد و یا تسلی بخشد. باشد که روح القدس دل‌های نژد ما را شادمان فرماید. در حال حاضر، آن ارمنیانی که پول داشته‌اند به قفقاز گریخته‌اند و یا به بغداد رفته‌اند. پدر بزرگوار حقیقت را بگویم، از مردم اینجا انتظار کمکی نباید داشت. در همانجا که هستید با بازرگانان نزدیک شوید و هر چه را که می‌خواهید از آنان فراهم آورید؛ چونکه دیگر در میان ارمنیان اینجا کسی که چیزی داشته باشد باقی نمانده است.

پدر بزرگوار بر من خشنماك نشوید و از من به دل نگیرید که چرامدتهاست چیزی به عنوان هدیه به پیشگاه شما نفرستاده‌ام. سبب این است که دکانها در شهر تاکنون بسته بود و اینك که دوباره آنها را بگشوده‌اند، به یاری یزدان پاك، آنچه را که بایسته است می‌خرم و با کشتی بسوی شما می‌فرستم. مصحوب آیواز چیزی نمی‌فرستم چون وی با کشتی پستی عزیمت می‌کند و در آن کشتی بار قبول نمی‌کنند. امیدوارم که بزودی کشتیهای دیگر بیایند، و آنچه در بایست است بوسیله آنها ایفاد حضرت دارم. استدعا دارم نسبت به آوت^(۱) و سیمون^(۲) با حرمتی شایسته رفتار فرمایید و عنایت و اشفاق خویش را از همه ما باز مگیرید. خدا شاهد است که دیگر خدمتگذاران و فرزندان من چون ما نتوان یافت، و شما خودتان خوب آگاه می‌باشید که دروغ نمی‌گویم. راست است که گاه و بیگاه بر اثر نادانی خویش شما را رنجانیده‌ایم. ولی شما نباید این را از ما به دل گیرید، چون ما تاکنون سوداگران بوده‌ایم و کارمان همه خرید و فروش بوده است. اینك ۱۶ ماه است که دست از بازرگانی برداشته‌ایم ما را هیچ درآمدی عاید نشده است بلکه همه در رفت بوده است. با اینهمه تاکنون نمی‌دانم چه شده‌ایم و یا خود در آینده چه خواهیم شد. سخت موجب تأسف است که در سرتاسر ایران و ترکیه از ما بعنوان غلامان پادشاه روسیان (کذا) یاد می‌کنند. اگر خدای نکرده ما را شما برکاری نگمارید و از خدمت رانده شویم، دیگر ما را آن توان نخواهد بود که حتی در این کشور روز بسر بریم. اگر بدست دشمنان افتیم بی‌شك همچون سگان، ونه چون آدمیان، (کذا) بخاك هلاکمان خواهند افکند. از این رو ناچار اگر شما کاری به ما رجوع نکنید در خاك روسیه پراکنده خواهیم

(۱) - Avet

(۲) - Simon

گشت. البته آنان را که چیزی هست، تواند باشد که به نوعی زندگی کنند، ولی آنها که چیزی ندارند ناچار باید خانه به خانه، برای نگهداشت جان خویش، به دریوزه بپردازند. به خدا توکل کرده وبر شما اعتماد نموده‌ایم، به این امید که نگذارید [چنین] بمیریم. باشد که دیگر هر چه رأی عالی است همان صورت پذیر گردد.

چندین کُرت از شما به استدعا خواسته، وبه آوت (Avet) نوشته‌ام که صورت حساب مرا بدهد. چون مرگ به ناچار همگان را فرا می‌رسد، ودر باروتی که نزد او است من يك بشکه سهم می‌باشم. امیدوارم که هم اکنون آنرا ارسال داشته باشید. اگر تاکنون در این باره اقدامی معمول نفرموده‌اید استدعا دارم که از سر کمال مرحمت آنرا بفرستید، چونکه دیگر ما را هیچ باروت برجای نمانده است. البته سرب وباروت را تحویل آیواز (Ayvaz) خواهید فرمود تا به اینجا بیاورد. همچنین چندین کُرت استدعا کرده‌ام که از مقامات مربوط سفارش نامه برای سرتیپ^(۱) بگیرید تا هر وقت به باروت احتیاج داشته باشیم آنرا به ما بدهد. صورت ریز مردان ما [در اینجا] از قرار زیر است:

یرمیا پسر قومبره. Yeremia, the Son of Qumbreh

خلف پسر مراد^(۲) Khalaf, the Son of Morad

پطرس پسر عالیجناب گاسپار Petros the Son of Reverend Gaspar

کاراپیت پسر گرگوری Carapiet, the Son of Gregory

(۱) - مقصود سرتیپ روسی است که با قوای روسی به ایران حمله کرده بوده است واینک سفارشنامه می‌خواهد تا وی را به باروت کمک کند. (م.م).

(۲) - این شخص از اسمش پیداست که ارمنی نیست وظاهراً يك نفر ایرانی است که در عداد اعمال ارمنی استخدام شده است. (م.م).

Letzi, Stepan Yakovliev	لتزی ستپان یاکولیف ^(۱)
Haruthooni the Son of Menatzakan of Ganja	هاروتون پسر مناتزاکان گنجوی
Bijan the Son of Stepan	بیژن پسر ستپان
Mirza the Son of dzar	میرزا پسر دزار
Hokob the Son of Mirza	هاکوب پسر میرزا
Stepan the Son of Gaspar	ستپان پسر گاسپار
Stepan the Son of Allahverdi	ستپان پسر الله وردی
Shved Maxim Alexandrov	شود ماکسیم الکساندروف

این دوازده تن همه دست شما را می‌بوسند. ده تن از آنان را من با خویش آورده‌ام و دو نفر دیگر با آیواز بودند که به قالد^(۲) آمدند. یرمیا وهاکوب با من هستند.^(۳) یرمیا به‌الحاح و ابرام از درگاه شما استدعا دارد که پسر وی را نزد خویش نگهدارید و از خانواده‌اش مواظبت فرمایید. وی مخصوصاً دست شما را می‌بوسد. سرتیپ و سرهنگ^(۴) به شما سلام می‌رسانند. لطفاً سلام مرا به گورگ^(۵) برادر گینوز^(۶) برسانید. آیواز همه چیز را شخصاً برای شما نقل خواهد کرد. خداوند بشما طول عمر عنایت فرماید و ما را توفیق دهد که بعداً تقبیل پای

(۱) - این شخص چنانکه از نامش پیداست گویا روسی است و در میان آن دوازده نفر بوده است که با روسیان (نایب روسیان) کار می‌کرده‌اند. (م.م).

(۲) - Qalqad

(۳) - در قسمت مخصوص با من هستند و با من کار می‌کنند. (م.م).

(۴) - مقصود سرتیپ و سرهنگ روسی هستند که سابقاً از آنها نام برده‌ایم و پیداست با اسقف بزرگ ارمنی آشنائی و ارتباط کامل دارند. (م.م).

(۵) - Gevorg

(۶) - Ginos

۱۴۲ / گزارشهای گیلاننتز درباره حمله افغانان وسقوط اصفهان

مبارك نایل گردیم.

خدمتگزار حقیر وناقابل سرکار

پطرس دی سرگیس گیلاننتز

تمام شد ترجمه گزارشهای گیلاننتز در شهر اصفهان

۱۲ بهمن ماه ۱۳۴۲ خورشیدی

محمد مهریار

ضمائم

۱ - سقناخ‌ها

واژه سقناخ (Seqnakh) که در زبان ارمنی^(۱) به معنی محل مستحکم است، نامی است که بر برخی قلاع مستحکم ارمنیان در نواحی کوهستانی ودور افتاده ارمنستان نهاده شده بود. مشهورترین این قلاع همان است که سقناخ بزرگ نامیده می‌شد، وگویا در کوهستان مراو^(۲) نزدیک رودخانه تارتار^(۳) قرار داشته است. دیگری را به نام سقناخ کوچک می‌شناسیم که گمان می‌رود در کوهستان کیرس^(۴) بر باختر جنوب باختری یا شهر کنونی شوشی (که نام خود را بدان داده است) واقع بوده است. این زمان در دامنه کوهستان کیرس دیهی ارمنی بنام سقناخ وجود دارد که بی‌شک نام خود را از همان [قلعه] سقناخ کوچک

(۱) - واژه سقناخ ارمنی نیست و ترکی است از ریشه *Signakh* به معنی پناهگاه و حفاظ. در ترکی عثمانی این لغت *Signak* از بنیاد *Siginmak* به معنی پناهندن و پناه گرفتن آمده است. (ل.ل).

Mrav - (۲)

Tartar - (۳)

Kirs - (۴)

گرفته است.^(۱)

فرمانده سپاهیان ارمنی در «سقناخ کوچک» آوان اوزباشی^(۲) نامیده شده است و تواند بود که سالاری لشگریان سقناخ بزرگ نیز بر عهده وی بوده است. احتمال می‌رود که شوشی ونواحی اطراف آن در تصرف وی بوده است. یادگارهای وی تا این زمان در اذهان باقی مانده است. چنانکه صخره عظیمی را در دره جنوب خاوری شوشی، تا هم اکنون، «صخره آوان» می‌نامند. در پائین این صخره ویرانه‌هایی است که بنام «کاخها» شهرت دارد و می‌گویند آوان در آن [قصور] می‌زیسته است.^(۳)

سومین قلعه مستحکم، گرچه بنام «سقناخ» مشهور نیست، دورتر در جنوب ناحیت قاپان واقع بوده است و به اسم قاپان کوچک شهرت داشته است. در روزگاران بعد چهارمین قلعه نیز در ناحیت گنجه برای دفاع و حمایت ارمنیان این ناحیه بنیاد گردید.

ضمیمه ۲:

سپاه ارمنی.

در پائیز سال ۱۷۲۹ میلادی هیئتی از ارمنیان به پیشوایی ترخان اوزباشی

(۱) - در این زمان شهری بنام «Signakh» در ناحیت کاختی بر کنار همان شاهراه اصلی، که تفلیس را به بیلکانی (Byelokani) و زاکاتالی (Zakatali) متصل می‌کند، وجود دارد. بر حسب کتاب حدود العالم (چاپ و ترجمه پرفسور مینورسکی ص ۱۱۹ - ۳۵۸)، که مؤلف آن ناشناس است، سابقاً شهری بنام Su(gh)nakh در ناحیت کاشغر موجود بوده است. (ل.ل).

(۲) - Avan Eusbashi. آوان در لهجه ارمنیان قراباغ مخفف کلمه اوانس (avanesh) است و اوزباشی از واژه ترکی یوزباشی بمعنی سالار صد نفر سپاهی گرفته شده است. (ک.م.ل.ل).

(۳) - رجوع کنید به تاریخ ارمنستان از Leo جلد ۳، ص ۷۲۴ (باستناد قول خلیفه ماکار).

(Tarkhan Eusbashi) یکی از برادران آوان، به سن پترزبورگ آمد. در ۲۱ اکتبر [آن سال] از ترخان در وزارت خارجه راجع به سپاهیان ارمنی بازجویی شد. وی در پاسخ توضیحاتی به شرح زیر داد:

۱ - لشگریان [ارمنی] در چهار ناحیه مستقر می‌باشند، فرماندهان آنها عبارتند از: آوان اوزباشی، خودوی (ترخان)، آبراهام آهان، باغی، وآواک.
۲ - در سقناخا ۳۰ هزار سپاهی هستند واز سوداگر وکشاورز آنجا کس نیست.

۳ - هر سرباز اسلحه از آن خویش دارد، مخصوصاً شمشال (تفنگ)، طپانچه، شمشیر، وخنجر که همه در محل ساخته شده است.

۴ - در سرتاسر ولایت گندم، پنبه، انگور وسایر انواع میوه‌ها به عمل می‌آید وابریشم نیز بدست می‌آورند. به علاوه کانهای آهن، مس، قلع ونقره در آنجا وجود دارد، باروت را در همانجا می‌سازند، ولی چون دستگاه توپ ریزی ندارند. توپ [در آن لشگرها] نیست.

۵ - اسبان ولایت سخت خوبند. گوشت مورد احتیاج از گاوان نر وماده وگوسفند وسایر اغنام فراوان تهیه می‌شود.

۶ - وی [ترخان] وهمراهانش برای درخواست کمک ویآوری به سن پترزبورگ آمده‌اند. تقاضای آنها این است که لشگریان روسی با توپخانه ولباس به ولایت آنها فرستاده شوند تا آنان را در قبال ترکان^(۱) یاری دهند. تا آن زمان ارمنیان بی‌دریافت هیچگونه کمکی در مقابل ترکان ایستادگی کرده بودند، ودلیرانه با آنها جنگیده بودند وبسیاری از آنان را در موارد متعدد به قتل

(۱) - گویا مقصود از ترکان در اینجا مسلمانان است، اعم از ایرانی وترکان عثمانی، چنانکه از این پیش یکی دوبار مؤلف این کلمه را در همین معنی به نحو عام بکار برده بود. (م.م).

رسانیده بودند. [اینک نیز] آنان آماده بودند که کشمکشهای خود را دنبال نمایند ولی چون از ضعف خویش آگاه بودند، درخواست قوای کمکی داشتند البته اگر این قوای کمکی اعزام می شد با ساز و برگ لازم آنها را مجهز می ساختند. ارمنیان میل ندارند به سرزمین هائی که روسیان از ایران گرفته اند بروند و در آنجا مستقر گردند.^(۱)

تمام شد ترجمه ضائم گزارشهای گیلاننتز لیلہ ۱۹ رمضان المبارک ۱۳۸۳ هـ.ق.

اصفهان
محمد - مهریار

(۱) - این سخن توضیحی لازم دارد به قول Butkov (کتاب سابق الاشعار جلد ۱، ص ۶۲)، پطر کبیر ارمنیان را تشویق کرد که در ناحیت گیلان استقرار یابند، و به آنها وعده می داد که اگر بعده کافی بدانجا روند، وی ایرانیان ساکن آن ناحیت را بنواحی دیگر کشور انتقال خواهد داد. بدین سبب، برخی ارمنیان به گیلان و همچنین نواحی دیگری چون شیروان و داغستان که به تصرف روسیان درآمده بود، رفتند و در آن ناحیتها سکونت گزیدند. (ل.ل.).

فهرست راهنما

۱- فهرست نام کسان

۲- فهرست نام جایها

۳- فهرست نام کتابها

نام کسان

الف	آ
ابراهیم بیک (شهنواز) ح ۱۳۳	آبراهام اُهان ۱۴۵
ابراهیمیان (پروفسور) ح ۱۳۱	آراسته (پروفسور) ۷
ابن یوسف (سلطان) ح ۹۰	آرتمی پترویچ ۱۳۷
ابی سالیمن، ژوف (ژوزف) ح ۲۳، ۲۳	آرق تونیانتز ← زاکاریان شاهزاده هوانس
ح ۲۴، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۵۱، ح ۵۱، ح ۵۵	آروتونیان، پ. ت ح ۲۷، ح ۳۰
ح ۵۸، ح ۶۴، ح ۷۲، ح ۷۴، ح ۷۸، ح ۸۲	آقا حسین ۱۲۷
ح ۸۴، ۸۹، ح ۸۹، ح ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵	آقا خاجیک ح ۹۶
و نیز رجوع کنید به ژوزف	آقا سه ح ۹۶
اتامشن ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	آقا موسی ۱۰۰، ح ۱۰۰
احمد آقای خواجه ح ۶۷، ح ۶۷	آنژدوگاردان ۲۳، ۲۵، ح ۵۱، ح ۹۹
اریستاوگیورکی ۱۳۳	آواک ۱۴۵
اسای (خلیفه بزرگ) ۳۲	آوان ۱۴۵
اسپلمن ۴۲	آوان اوزباشی ۱۴۵
انراثیل اوریی ۳۱	آوت ۱۳۹، ۱۴۰
اشرف (افغان) ح ۳۶، ۸۴	آیواز ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

بیژن (پسر ستیان) ۱۴۱	اشرف سلطان (اشرف افغان) ۷۸
بیژن (پسر هاروتون) ۱۳۲، ۱۳۴	اشک اول ۶
	اشک دوم ۶
«پ»	اعتمادالدوله (وزیر محمود) ۷۱
پاپن بیک ۱۲۴، ۱۲۵	اعتمادالدوله ۵۴، ۵۵، ح ۵۶، ۵۷
پاپون ۱۱۹	ح ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۶
پاتکانوف (پروفسور) ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۴۳	اکو بیجان (پسر هوسپ خالدارنتز) ۹۴
۴۴، ح ۴۷، ح ۶۴، ح ۸۳، ح ۸۵، ح ۱۰۸	الکساندر بکویچ چرکاسکی ح ۱۳۲
پارسادان بیک ۱۳۴	الکساندرف، شود ماکسیم ۱۴۱
پاسدرماجیان، هراند ح ۳۳	الماسی (پسر قوللر آقاسی) ۱۰۳
پاشای ارزروم ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹	امان الله (خان، سلطان) ۵۵، ح ۵۵، ۵۶
۱۱۰، ۱۱۱	۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ح ۸۰، ح ۸۰
پانوس ح ۹۵	۸۱، ح ۸۱، ح ۸۲، ح ۸۴، ح ۸۴، ح ۸۵
پطرس (پسر عالیجناب گاسپار) ۱۴۰	۸۶، ح ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵
پطرکبیر ح ۱۳، ح ۲۸، ۳۱، ۳۲، ح ۳۳	امین، کاراپیت ۴۲
ح ۴۹، ح ۱۰۶، ح ۱۲۰، ح ۱۲۸، ح ۱۴۶	امینیان، امین ۴۲
پوپ، الکساندر ۴۳	اونس (هوانس) یوزباشی ۳۰
پوندویانتز، هوسپ ۳۷، ۳۸، ح ۳۸، ۴۱	اوریی (اسرائیل) ۳۱، ۳۲
۴۴	اهان (آبراهام) ۱۴۵
	ایشیک آقاسی ۷۹

«ت»

تاواکاله (خانواده) ح ۹۶	«پ»
ترخان اوزباشی ۱۴۴	بارک الله (بیژن پسر هاروتون) ۱۳۲
تزارویچ واخوشت ح ۱۳۰	باغی ۱۴۵
تفنگچی آقاسی ۸۵	بروسه (موسیو، ف) ح ۵۷، ح ۱۳۰، ح ۱۳۳
تورس فرزند جان (هوانس) ۵۰	بکر (شهنوازخان) ح ۱۳۲، ح ۱۳۳

تیگرانیان ← میناس

تیموری، مرتضی ۱۹

(خ)

خاچاطوریان، لازار ۳۰

خاچیک (دکتر) ح ۹۵

خاچیک (کلانتر) ۹۴

خالداریتز، هوسپ ۹۴

خالداریتزر، گریگور ۹۴

خان بختیاری (قاسم خان) ۶۶

خلف (پسر مراد) ۱۴۰

خواجه ملکم ح ۹۵

خواندگار (سلطان عثمانی) ۹۱

(ث)

ثورس ۳۴

(ج)

جابسون، پروفیسور ح ۱۰۸

جبار طاهری (شیخ) ح ۹۰

جبه‌دارباشی ۸۷

جلالیانتز (Esai Jalaliantz) ح ۱۲۳

ح ۱۳۴

(د)

داود (حاج) ح ۱۱۰

درویش آقا ۱۱۰

درویش محمدآقا (میر علم) ح ۱۱۰

دنلپ، ه. ح ۶۱، ح ۹۷

(چ)

چرکاسکی، الکساندر بکویچ ح ۱۳۲

(ح)

حاج نظر شیرازی ۹۹

حزین، محمد علی ۱۴، ح ۸۲

حسن پاشا ح ۴۸، ۸۸، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۲

حسین قلیخان (وختانگ ششم) ح ۴۹

حق‌وردیان ح ۳۷

حکیمیان، سراپیون ح ۵۹

حیدرخان (حدرخان) ۱۲۷

(ر)

رئیس‌افندی ح ۱۱۱

رحیم خان ح ۹۷

رستم خان ۵۶، ح ۵۷، ح ۶۷

رستم خان قوللر آقاسی ۵۶

رستم میرزا ۵۴، ح ۵۴

رودکی ۹

«ز»

زاکاریان آرق تونیانتز، هوانس ۳۷
زنگنه خان ۶۵

«ژ»

ژوزف (اپی سالمیان) ۲۴، ۲۵، ۹۰،
۱۰۴، ۱۰۵ و نیز به اپی سالمیان
ژوزف (هوسپ) پسر ساهیجان ۳۴، ۴۷

«س»

سامبوری، مانوک ۹۴
سانسون ح ۱۶
ستپان (پسر اللهوردی) ۱۴۱
ستپان (پسر گاسپار) ۱۴۱
سرهاد (سرهده) ← سرهت
سرهت (پسر اکوپچان کولاکاپنتز) ۹۴
سرهت (پسر گریگور خالدارنتز) ۹۴

«ط»

طاهری (شیخ جبار) ح ۹۰
طهماسب میرزا (پسر شاه سلطان حسین)
۳۶، ۳۶ ح، ۴۸ ح، ۵۰ ح، ۷۶ ح، ۷۸
ح ۸۰، ۹۲ ح، ۱۱۱ ح، ۱۱۶ ح، ۱۲۲ ح
ح ۱۲۴، ۱۲۶

«ظ»

ظل السلطان ح ۷۵

ح ۹۵

سیغ بوس ح ۱۰۸
سلطان ابن یوسف ح ۹۰
سولوی یف ح ۱۱۱
سید عبدالله مشعشع (والی عربستان)
ح ۵۲، ح ۵۳، ح ۵۵، ح ۵۷، ح ۶۴، ح ۷۷،
ح ۹۷
سیمون ۱۳۹
سیوری، راجر ح ۸

«ک»

- کاراپیت (پسر گرگوری) ۱۴۰
 کاراپیت امین ۴۲
 کارو میناسیان (دکتر) ← میناسیان
 کروزینسکی ح ۵۸، ح ۶۱، ح ۶۳، ح ۶۴
 ح ۶۵، ح ۷۹، ح ۸۴، ح ۸۶، ح ۸۸، ح ۹۳
 کریستوفر، لازار ۳۰
 کرنلیوس دوبرین (نقاش) ح ۱۳، ح ۷۱
 کزنفون ۴۲
 کلرای ← مامی دوکلرای
 کنستانتین سوم (محمد قلیخان) ح ۲۵، ح ۳۶
 ح ۴۹، ح ۵۰، ح ۱۱۳، ح ۱۱۶، ح ۱۲۲
 ۱۳۰
 کور سلطان ← نصرالله (سلطان کور)
 کیخسرو خان ح ۵۷

«گ»

- گاردان ← آنژدوگاردان
 گالستان ح ۹۵
 گریگور خالدانتز (خالداریان) ح ۹۴، ح ۹۵
 گورگ هاخوردیانتز (دکتر) ۳۷
 گورگ ۱۴۱
 گیلانتز، پطرس دی سرکیس ح ۲۱، ح ۲۳
 ح ۲۳، ح ۲۴، ح ۲۵، ح ۲۶، ح ۲۷، ح ۲۸، ح ۲۹، ح ۳۰
 ح ۳۰، ح ۳۲، ح ۳۴، ح ۳۵، ح ۳۶، ح ۳۷، ح ۳۸، ح ۴۴
 ح ۴۷، ح ۵۰، ح ۷۷، ح ۸۹، ح ۱۰۸، ح ۱۲۸

«ع»

- عباس اول (شاه) ح ۶، ح ۸، ح ۱۳، ح ۱۶، ح ۱۷
 ح ۲۲، ح ۵۲
 عباس دوم (شاه) ح ۶، ح ۱۷، ح ۲۲
 عبدالعزیز (پدر اشرف افغان) ح ۷۸
 عبدالله پاشا ح ۱۰۸
 عثمان آقا ح ۸۸
 علیخان (قورچی باشی) ح ۵۵
 علیمردان خان (والی لرستان) ح ۵۵
 ح ۶۵، ح ۶۶، ح ۶۶، ح ۶۷، ح ۱۲۶، ح ۱۲۶

«ف»

- فتحعلیخان داغستانی ح ۸۵
 فرج الله خان ح ۶۵
 فریار، الکساندر ح ۷۴، ح ۹۴
 فریدون خان ح ۱۲۶
 فلسفی، نصرالله ح ۱۵، ح ۱۷

«ق»

- قاسم خان بختیاری ح ۶۶
 قانلو شبان (شعبان) ح ۱۳۱، ح ۱۳۲
 قباد دوم ح ۶
 قورچی باشی (شیخ علیخان) ح ۵۵، ح ۵۵
 ح ۵۶، ح ۷۷، ح ۸۵، ح ۸۶، ح ۸۷
 قوللر آقاسی (رستم میرزا) ح ۵۴، ح ۵۶، ح ۷۷

محمد قلیخان (کنستانتین سوم) ۳۶، ۲۵	ح ۱۲۸، ح ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶
۴۹، ح ۴۹، ح ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰	گینوز ۱۴۱
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲	گیورگی، اریستاو ۱۳۳
۱۳۳	
محمد محسن (مورخ) ۱۳، ح ۶۸، ح ۷۳	«ل»
ح ۷۴، ح ۷۹، ح ۸۰	لثو ح ۱۰۸، ح ۱۴۴
محمود (افغان) ۱۴، ۲۲، ۲۵، ح ۳۶، ح ۵۱	لازار خاچاطوریان ۳۰
۵۲، ح ۵۲، ۵۵، ح ۵۵، ۵۶، ح ۵۷	لازار کریستفوف ۳۰
۵۸، ح ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴	لاکهارت، لورنس (دکتر) ۴۵، ۴۴، ۱۹
ح ۶۴، ۶۵، ح ۶۵، ۶۶، ۶۹، ح ۶۹، ۷۰	لامامی دوکلراک ← مامی دوکلراک
ح ۷۰، ۷۱، ح ۷۱، ۷۲، ح ۷۲، ۷۳، ۷۴	لتزی ستپان یا کولیف ۱۴۱
۷۵، ۷۶، ح ۷۶، ۷۷، ح ۷۷، ۷۸، ح ۷۸	لطفعلی خان قوللر آقاسی ۸۵، ۸۶
۷۹، ح ۷۹، ۸۵، ح ۸۶، ۸۷، ۸۸	لواشف (سردار روسی) ۳۵، ح ۴۷، ح ۴۸
ح ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ح ۹۳، ۹۶، ۹۷	لوئی چهاردهم ۸
ح ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ح ۱۰۰، ۱۰۱	
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۲۶، ۱۳۵	«م»
محمود افغان ح ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۶	ماتیوشکین (ژنرال) ح ۱۲۹
۵۱، ح ۸۸	ماداتیان (ژنرال) ح ۳۳
محمود خان پسر میر ویس افغانی / ۵۱	مارکوس (فرزند ساهاک) ۱۲۷، ۱۲۹
محمود شاه ۷۲، ۷۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱	ماکار (خلیفه) ح ۱۴۴
مشیری، فریدون ۵	مامی دوکلراک ح ۲۳، ح ۵۵، ح ۵۶، ح ۵۷
مشعشع، سید عبدالله ← سید عبدالله	ح ۶۱، ح ۶۴، ح ۷۲، ۷۴، ح ۷۸، ح ۸۰
مشعشع	ح ۸۲، ح ۸۴، ح ۸۶، ح ۸۸، ح ۹۱، ح ۹۲
مصدق (دکتر) ۵	ح ۹۳، ح ۹۸، ح ۹۹
مکرتیج (فرزند نازار) ۱۰۶	مانوک سامبوری ح ۹۴، ح ۹۵
مکرتیج (راهب) ۳۴	محمد قلیخان (اعتمادالدوله) ح ۵۵

- ملاحسین (شاه سلطان حسین) ۱۳، ۱۶
- موکیاس تاماخانی ح ۹۶
- مهرداد اول ۶
- مهریار، محمد ۹، ۱۹، ۴۴، ۴۵
- میناس (دکتر) ح ۹۵
- میناس (تیگرانیان، اسقف بزرگ) ۲۶، ۲۹
- ح ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ح ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۷
- میناسیان، لئون (محقق) ح ۹۴، ۹۵
- ح ۹۶
- میناسیان، کارو (دکتر) ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶
- ۴۴، ۴۵
- میرزا (پسر دزار) ۱۴۱
- مینورسکی ۱۳، ح ۵۲، ح ۷۹، ح ۱۴۴
- «ن»
- نایب السلطنه (والی) کاخنی ۴۹
- نادر (شاه) ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۷
- نپلووی یف ح ۱۱۱
- نجم‌الدین کبری ۹
- نرسس جاماسینی ح ۹۶
- نصرالله (سلطان «کور») ۶۵، ح ۶۵، ۶۶
- ۷۸، ۸۲، ۹۳، ح ۹۳، ۱۰۰
- نظر شیرازی (حاج) ۹۹
- نورمحمد ۱۰۰، ح ۱۰۰
- نوری (مدیر کتابخانه شهریار) ۵، ۱۹
- نیکلاوس شورر ح ۹۷
- «و»
- وختانگ ۵۰، ح ۵۰، ۵۱، ح ۱۲۴
- وختانگ تفلیسی ۵۴
- وختانگ خان (حسین قلیخان) ح ۴۹، ۴۹
- ح ۵۴، ۵۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲
- ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ح ۱۳۱
- وختانگ ششم ح ۴۹، ح ۶۷
- وسکان (پسر نوریک) ۱۰۵
- ولینسکی (سفیر) ۱۳، ح ۲۸، ۵۹
- «ه»
- هاخورد یانتز، هوانس ۳۷
- هاخورد یانتز، دکتر گورگ ۳۷
- هاروتون ح ۹۵
- هاروتون قاپانی ۱۳۱
- هاروتون (پسر مناتراکان گنجوی) ۱۴۱
- هاکوب (پسر میرزا) ۱۴۱
- هوانس (وارداپت ساری) ۱۱۷
- هوانس زاکاریان آرق تونیانتز ← زاکاریان
- آرق تونیانتز
- هوسپ (جاثلیق) ۳۸
- هوسپ خالدارنتز ۹۴
- «ی»
- یاکولیف، لتزی ستپان ۱۴۱
- یرمیا (پسر قومبره) ۱۴۰، ۱۴۱

نام جایها

«آ»

ارمنستان ۲۷، ۲۷، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۸	آذربایجان ح ۵۹
ح ۱۴۳، ۵۹	آراسنگ ۸۴
اروپا ح ۳۲	آستارا ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۸
اروپای مرکزی ۳۲	آقوان ح ۳۲، ۳۲
استیا ۱۳۳	آکیلیگ ۱۲۵
اسلامبول ۴۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۷	آلبانی ح ۳۲
ح ۱۰۸، ۱۰۹	آینه‌خانه (عمارت) ح ۷۴

«الف»

اصفهان ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۱	ابهر ۸۲
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۸	اچمیازین ح ۵۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
ح ۴۹، ۵۱، ۵۱، ۵۲، ۵۲، ۵۳، ۵۸	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۷
ح ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۰، ۶۱، ۶۱، ۶۳	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴
ح ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۶، ۶۷، ۶۷، ۶۸	اردبیل ح ۴۸، ۱۳۰
ح ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۶، ۷۸، ۷۹	ارزروم ۵۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۸
ح ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
ح ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۹۹، ۱۰۰	
ح ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۰۶	

- انزلی (مرداب) ۷۴
 انگلستان ۱۰۶، ۵۳
 اوتاران (قریه) ۱۳۱
 اورشلیم ۱۲۳
 ایران ۹، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۱
 ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴
 ۳۵، ۳۶، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۴
 ۵۵، ۵۹، ۱۳۹، ۱۴۶
 ایروان ۲۵، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴
 ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۴
 و نیز رجوع کنید به محله ایروان
- «ب»
 باسمنج ۱۳۰
 باشاچوق ۱۳۰
 باکو ۱۲۹، ۱۳۷
 بایزید ۵۱، ۱۱۵، ۱۲۶
 بایزید نو ح ۱۲۱
 بحرین ۹۰، ۹۰، ۹۱
 برزآباد (دهکده) ح ۵۶
 بصره ۹۰
 بغداد ۱۲، ۴۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۱۰
 ۱۱۲، ۱۳۸
 بن درعباس ح ۸۹، ۹۰، ۱۰۵
 بندر کمبرون (بندرعباس) ح ۸۹
 بنگاه مطالعات شرق شناسی (لازارف)
 مسکو ح ۳۷
 بیلکانی ح ۱۴۴
- «پ»
 پاریس ح ۵۵
 پاکستان ح ۱۰۲
 پتنا (هندوستان) ح ۹۹، ۱۰۲
 پل الله وردیخان ح ۶۰
 پل خواجو ح ۷۳، ۷۵
 پل شیراز (پل خواجو) ح ۷۳
 پل مارنان ح ۶۰، ۶۰
 پنجاب ح ۱۰۲
- «ت»
 تبریز ح ۴۸، ۴۸، ۵۱، ح ۸۰، ۸۶، ۱۰۶
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴
 ترکستان ح ۱۲
 ترکیه ح ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۳۹
 تفلیس ح ۲۴، ۴۲، ۵۰، ح ۵۰، ۱۲۲، ۱۲۵
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۴
 تهران ح ۱۵، ح ۱۷، ح ۳۴

- تیمی جان ۴۹، ح ۴۹
خواجه (خیابان) ۷۳
خوارزم ۹
خوانسار ۶۶
خوزان ح ۱۰۱
خیزون (خوزان) ح ۱۰۱، ح ۱۰۱
خیوه ح ۱۳۲
- جبال قفقاز ۳۶
جلفا ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۳، ۵۸
ح ۵۹، ۶۰، ۶۱، ح ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۸
ح ۶۸، ۹۳، ۹۴، ح ۹۵، ۹۹
و نیز رجوع کنید به محلهٔ جلفا
- دارالاکز (قباستان) ۱۳۱
داغستان ح ۱۰۷، ح ۱۴۶
دانشکدهٔ ادبیات اصفهان ۱۹، ۷
دانشکدهٔ سنت جان ح ۱۰۸
دانشگاه گلاسکو ح ۲۴
دبلین ح ۵۴
در بند ۱۰۶، ۳۲
دروازه طوقچی ح ۶۷، ح ۶۷، ۹۱
دره گز (گزین) ۹۳
دریاچه سوان ح ۱۲۱
دریای خزر ح ۱۰۵، ح ۱۳۲
دریای گیلان (دریای خزر) ۱۰۵
دشتی ← به محله دشتی
درهٔ بابک ۱۲۵
دولت آباد کرون ح ۹۶
دولتخانه شاهی ← کاخ حکومتی
- چخور سعد ۱۲
چغاگون (بایزید نو) ح ۱۲۰، ح ۱۲۰، ۱۲۱
چهارباغ ۱۱
چهارحوض ۷۳
چهلستون ح ۷۵
- حاجی ترخان ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۱۳۶
ح ۱۳۷، ۱۳۷
- خاقانی (خیابان) ح ۹۵
خراسان ۶۴، ۶۹
خرم آباد ح ۶۶
خرم دره ۸۲
خلیج فارس ح ۶۹
- رشت ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ح ۴۸

سن لازار (صومعه) ح ۵۹	۱۲۸، ۱۰۶، ۵۱، ۵۰، ۴۹
سوکلان ۱۲۹	رودخانه تارتار ۱۴۳
سیستان ح ۶۵، ۱۰۰	رودخانه کورا ۱۳۳
	روس ۹، ح ۳۳، ۴۲، ۴۸
«ش»	روسیه ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ح ۳۰، ۳۲، ۳۳
شماخی ح ۴۸، ۱۱۰، ۱۳۸	۱۳۹، ۳۴
شوشی ۱۴۳	ری ح ۶۷
شهرستان (قریه) ح ۵۸، ۵۸	
شهرضا ۱۰۵	«ز»
شیراز ح ۷۳، ۹۲، ۹۲، ۱۰۶	زاکاتالی ح ۱۴۴
شیروان ح ۱۰۷، ح ۱۱۰، ح ۱۴۶	زاینده رود ۱۱، ح ۵۸، ۵۹، ح ۵۹، ۶۰
	ح ۶۵
«ط»	زنجان ۸۰، ح ۸۰
طالش ۱۲۷	زنگ آزور (قیانستان) ۱۳۱
طرابوزان ۱۰۶	زنگان (زنجان) ۸۰، ح ۸۰
«ع»	«س»
عالی قاپو ۸۴	ساری ۱۱۷
عربستان ح ۵۵، ۵۷، ح ۶۴، ح ۶۶، ح ۶۷	ساوه ۸۰
ح ۷۷، ح ۹۷	سده (خمینی شهر) ح ۱۰۱
علیشگر ۱۲	سقناح (قریه) ۱۴۳
عمان (دریا) ۱۲	سقناح (قلعه) ۱۴۳
	سقناح بزرگ ۱۴۴
«ف»	سن پترزبورگ ۱۴۵
فارس (حکومت) ح ۸۵	سن ژاکوب (صومعه) ح ۳۱، ح ۱۱۹
فرانسه ۸، ۲۳، ۲۴، ح ۲۴	ح ۱۳۱

فرح آباد ۲۴، ۲۵، ۵۹، ۵۹، ح ۷۱، ۷۳	کاخ سعادت آباد ح ۷۵
فروشان ح ۱۰۱	کاختی ح ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
فریدن ح ۹۶	کارتلی ح ۴۹، ح ۵۰، ح ۱۱۶
«ق»	کاشان ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۹
قاپان ۳۶، ۱۳۴، ۱۴۴	کاشغر ح ۱۴۴
قاراگل ← رجوع کنید به محله قاراگل	کچر ← به محله کچر
قارص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳	کردستان ۱۷
قالقد ۱۴۱	کرمان ح ۵۱، ۶۴، ۶۹، ح ۱۰۳
قپان ۱۳۱، ح ۱۳۱	کلکته ۴۲
قپانستان ۱۳۱، ح ۱۳۱	کلیسای اچمیازین ← اچمیازین
قواباغ ۱۲، ح ۱۴۴	کلیسای استپانوس ح ۹۵
قواداغ ح ۱۳۱	کلیسای حضرت مریم ح ۹۵
قزوین ۳۶، ح ۳۶، ۴۸، ح ۴۸، ۷۸، ۷۹، ۸۰	کلیسای گریگور ح ۹۴
ح ۸۰، ۸۱، ح ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷	کلیسای وانگ ح ۹۴
۱۰۰، ۱۰۵، ح ۱۲۶	کلیسای هوانس ح ۹۵
قصر فرح آباد ← فرح آباد	کمبریج ح ۲۳، ح ۱۰۸
قفقاز (قفقازیه) ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ح ۳۲	کورا (رودخانه) ۱۳۳
۳۵، ۳۶، ح ۱۳۳، ۱۳۸	کوه صفه ۷۰، ۷۱
قلقادر ۱۳۷	کی برزآباد (نهر) ح ۵۶
قم ۸۰	کی بوگندی (نهر) ح ۵۶
قمیشه (شهرضا) ح ۵۲، ح ۵۳، ح ۹۲، ۱۰۵	کرون ح ۹۶
قندهار ۱۲، ۱۴، ۲۲، ح ۵۸، ح ۶۴، ۷۵	کیرس ۱۴۳
۷۶، ح ۷۶، ۸۴، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱	

«گ»

گرجستان ح ۳۲، ح ۴۹، ح ۵۰، ح ۵۱، ح ۵۷
۱۰۱، ۱۱۳، ح ۱۱۶، ح ۱۲۳

«ک»

کاخ حکومتی ۸۷

محلہ جلفا ح ۵۸، ۵۹	گز ۱۰۰، ح ۱۰۰، ۱۰۱، ح ۱۰۳
محلہ چہارسو (جلفا) ح ۹۵	گسک ← بہ محلہ
محلہ چہارسو بزرگ ۶۰	گسکر ۱۲۷، ۱۲۸، ح ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
محلہ چہارسو کوچک ۶۰	گفتان ۱۳۴
محلہ دشت جلفا ح ۹۵	گلاسکو ← دانشگاه گلاسکو
محلہ دشتی ۵۹	گلون آباد (قریہ) ۲۲، ۳۵، ۵۳، ح ۵۳، ۵۶
محلہ عباس آباد ۶۰، ح ۶۰	۷۵، ۷۶، ح ۱۲۶
محلہ قاراگل ۵۸، ۵۹	گنجہ ۱۳۴
محلہ کچر ۵۹	گیلان ح ۲۸، ح ۳۰، ۳۴، ۳۵، ح ۴۷، ۴۸
محلہ گسک ۵۸، ۵۹	ح ۴۸، ۴۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ح ۱۲۸، ۱۲۹
محلہ ہاکوپجان ح ۹۵	ح ۱۴۶
مراو ۱۴۳	
مرداب انزلی ح ۷۴، ۱۲۷	«ل»
مسقط ۹۰، ح ۹۰	لازارف ← بنگاہ مطالعات
مسکو ح ۲۷، ۳۲، ح ۳۷	لاہور ح ۱۰۲
مولتان ح ۱۰۲	لاہیجان ح ۴۹
میدان بزرگ (جلفا) ح ۹۵	لرستان ح ۶۵، ۱۲۶
میدان شاہ ۸۴	لندن ح ۱۳، ح ۷۱
میدان کوچک (جلفا) ح ۹۵	لنگرود ح ۴۹

«ن»

نجف آباد ۶۶
 نخجوان ۱۳۱، ح ۱۳۱

«و»

واقارشاہات (قریہ) ح ۱۱۷

«م»

مازندران ۱۷
 ماکو ۱۲۶، ۱۲۷
 محلت خواجو ۱۱
 محلہ ایروان ۵۹
 محلہ تبریز [ی] ها ۵۹

۱۶۲ / گزارشهای گیلانتز دربارهٔ حملهٔ افغانان و سقوط اصفهان

ورزنه (قریه) ۵۲، ح ۵۲	هلند ۵۳، ح ۷۴
ورنوس فادرآن ح ۱۰۱	همایونشهر (خمینی شهر) ح ۱۰۱
وسپینج (باسمنج) ۱۳۰	همدان ۴۸، ۵۱، ۶۵، ۹۲، ۹۳، ح ۹۳
ونیز ح ۵۹	۱۱۰، ۱۰۰
	هندوستان ۹۹، ح ۱۰۲

«ه»

«ی»

یزد ۲۲، ۹۹

هالیتزر ح ۱۳۱

هرمز (قلعه) ح ۹۰

فهرست کتابها

- (آ)
آنندراج (فرهنگ) ۱۳۷
تاریخ حزین (محمدعلی حزین) ۱۴
تاریخ گرجستان (بروسه) ۵۷، ح ۱۳۰
ح ۱۳۳
تاریخ مختصر اقوانان (جلالیانتر) ح ۱۲۳
تذکره الملوک ح ۱۳، ۷۹
تربیت کورش (گزنفون) ۴۲
- (الف)
اصفهان در سلسله آثار ایران ح ۵۹
انجیل ح ۳۷
ایران عهد صفوی (راجر سیوری) ح ۸
- (ت)
تاریخ ارامنه جلفا (هاراتون هردانیان)
ح ۹۴، ۹۶
تاریخ ارمنستان (لشو) ح ۳۱، ح ۱۰۸
ح ۱۴۴
- (ج)
جنبش آزادی خواهی ملت ارمنستان در ربع
اول قرن ۱۸ (آرتونیان) ۲۷
- (ح)
تاریخ انقلاب ایران (کروزینسکی) ح ۶۵
حدود العالم ح ۱۴۴
و نیز «انقلاب ایران» ح ۵۴
- (خ)
تاریخ ایران از آغاز سده حاضر (کلراک)
ح ۲۳، ۵۵
خاطرات مانشتین ح ۱۲۹

«ز»

زبدة التواریخ (محمد محسن) ح ۱۳، ۶۸

ح ۷۳، ۷۵

زندگانی شاه عباس ح ۱۵، ۱۷

«ف»

فرهنگ آندراج ← آندراج

«ق»

قرآن ح ۷۶

«س»

سفرنامه ولینسکی ۵۹

سقوط سلسله صفویه و تصرف ایران به

دست افغانان «لاکهارت» ح ۲۳، ۲۴

ح ۷۲

«گ»

گزارشهای گیلانتز ح ۵۰، ۱۰۸

«م»

مجله آراارات ح ۱۲۰

مجله کرونگ ح ۳۷، ۴۳

مسافرتهاى بل ح ۱۰۶

«ص»

صفحه‌ای از تاریخ مردم قفقازیه و روابط

روسیان و ارمنیان ح ۱۳۱

«و»

وضع حاضر کشور ایران (سانسون) ح ۱۶

از این سری منتشر می شود

- الاصفهان : میرسیدعلی جناب، به کوشش عباس نصر
- اصناف اواخر دوره صفویه (به زبان انگلیسی) : دکتر مهدی کیوان
- بخشی از گنجینه آثار ملی : عباس بهشتیان، با مقدمه منوچهر قدسی
- برجهای کبوتر اصفهان : مهندس محمد محمودیان
- ترجمه محاسن اصفهان : حسین بن محمد آوی، به تصحیح دکتر احمد تویسرکانی
- خوشنویسی در کتیبه های اصفهان : منوچهر قدسی
- رجال اصفهان (در چهار قرن اخیر) : دکتر محمدباقر کتابی
- زاینده رود از سرچشمه تا مرداب : دکتر حسن حسینی آبری
- زندگینامه حکیم جهانگیرخان قشقایی : مهدی قرقانی
- سفرنامه سانسون : ترجمه محمد مهریار
- سفرنامه شاردن : ترجمه حسین عریضی
- سقاخانه ها و سنگابه های اصفهان : منصور دادمهر
- شاه دز کجاست؟ : محمد مهریار
- شیخ بهائی در آینه عشق : اسدالله بقائی
- کتابشناسی اصفهان : مرتضی تیموری

SOQŪT-E-EṢFAHĀN
THE CHRONICLE
OF
PETROS DI SARKIS GILANENTZ

Translated from the Original Armenian into English by:
Dr. CARO MINASSIAN
with an introduction and annotations by:
LAURENCE LOCKHART

Translated into Persian by:
MOHAMMAD MEHR YAR

SECOND EDITION, ISFAHAN 1992
5000 COPIES

Copyright and all rights reserved.

SOQŪT-E-EṢFAHĀN
(THE FALL OF ISFAHAN)

**THE CHRONICLE
OF
PETROS DI SARKIS GILANENTZ**

**Translated into Persian by:
MOHAMMAD MEHRYAR**

ISFAHAN - 1992



IN THE NAME OF GOD

